اصول مسیحیت

نوشته: سارو خاچیکی

فهرست

فصل اول: کتاب مقدس

کتاب مقدس الهام خداست. کتاب مقدس (عهد جدید و عتیق) به وسیله خدا الهام شده و مکاشفه خداست به انسان و مصون از خطاست و مبادی معتبر ایمان و رفتار می‌باشد (دوم تیموتاؤوس ۳: ۱۵- ۱۷ و اول تسالونیکیان ۲: ۱۳، دوم پطرس ۱: ۲۱).

مقیاس معتبر

«چطور می‌توانیم بدانم دین واقعی کدام است؟» این سؤال مهم را تا به حال زیاد شنیده‌ایم و بدون شک نیاز مبرم به جواب دارد، زیرا آینده جاودانی بشر به آن بستگی دارد و در اینجاست که وجود «مقیاس معتبر»[۱] اهمیت پیدا می‌کنید. سه نوع مقیاس دینی وجود دارد که احتمالا رایج‌ترین آن عقل بشری[۲] است. مسلما نمی‌توان انکار کرد که نیروی فکری بشر به موفقیت‌های چشمگیری به ویژه در زمینه علوم نائل آمده است. به هیچ وجه نمی‌توان نقش شعور انسان را در رفتار روزمره‌اش نادیده گرفت. این پویش پرداختن به مسایل روزمره به وسیله شعور و عقل بشری را عقلانیت[۳] گویند. ما معتقدیم چنین پویشی گناه محسوب نمی‌شود، ولی نباید عقلانیت را با عقل‌گرایی[۴] یکی دانست. عقل‌گرایی مکتبی است که اعتقاد دارد عقل بشر معتبرترین و موثق‌ترین مقیاس است و چنانچه زمان کافی در اختیار داشته باشد می‌تواند تمامی اسرار کائنات را کشف کند و در نتیجه انسان به زندگی کامل و بی‌نقص رهنمون گردد!

بدون شک عده کسانی که امروز به روش مکتب‌گرایی زندگی می‌کنند کم نیست. معمولا خدای این چنین اشخاصی، علم است اعتقاد به اینکه نتیجتا تمام مشکلات زیر تجزیه و تحلیل روش‌های علمی قرار می‌گیرند. علم‌گرایی[۵] نامیده می‌شود که خود شکلی از عقل‌گرایی است. به هر تقدیر چنین عقیده‌ای از محدودیت زیادی برخوردار است، چون هر چیز را که قابل توجیه از نظر کشفیات علمی نباشد، غیرواقعی تلقی می‌کند و پدیده‌های فوق طبیعی از این زمره‌اند. کار ساده‌ای نیست که روح انسان را بخواهند زیر میکروسکوب مشاهده کنند. پیروان مکتب علم‌گرایی معمولا وجود روح را انکار می‌کنند. جدا که در زیر آفتاب از چیزهایی نو خبری نیست، چون چنین مکتبی از قدیم وجود داشته است. در (پیدایش فصل ۱۰) می‌خوانیم که مردم کوشش نافرجامی به عمل آوردند تا بلکه با ساختن برج بابل به آسمان رسیده حیثیت خدا را لکه‌دار سازند.

عقل‌گرایان تمام اعصار سازندگان برج بابل هستند، چون تماما خود را متوجه قدرت فکری خود می‌سازند. باز در کتاب داوران چندین بار می‌خوانیم: «هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد می‌کرد.» اغتشاش و آشفتگی را که از این اعتماد به عقل بشری همچون منبع موثق غائی نتیجه می‌شود به خوبی می‌توان در کتاب داروین مشاهده کرد. نه، عقل بشر محک و مقیاس معتبر و کافی برای آزمودن حقیقت جاودانی نیست. عقیده رایج دیگر آن است که کلیسا مقیاس معتبر و غائی است. برخی را عقیده بر این است که طی قرون متمادی، مسیح به وسیله زنجیره رسولان، اقتدار خود را واگذار کرده است. بر اساس همین عقیده کلیسا از نظر این اشخاص، تنها سازمان مذهبی معتبری است که رهبران آن از اقتدار و اختیار ویژه جهت سنجش حقیقت برخوردارند. عقیده‌ای که با این نظر وابستگی عمومی دارد آن است که عهد جدید محصول کلیساست، در نتیجه کلیسا یک نوع برتری بر کتاب مقدس دارد. این عقیده قابل بررسی بیشتر است. فرضیه «زنجیره رسولان» در اواخر قرن دوم بود که رایج شد. در ضمن باید به این مطلب توجه داشت که در «شورای کارتاژ» (سال ۳۹۷ میلادی) نبود که کتاب‌های عهد جدید به عنوان منبع موثق تعیین شد، بلکه این شورا بر کتبی که عموما در کلیساهای آن زمان شناخته شده بود، صحه گذاشت.

نه این کلیسا نبود که کتاب مقدس را برای ما به ارمغان آورد، بلکه رسولان خود وسیله‌ای بودند که خدا چه برای تشکیل کلیسا و چه برای نوشتن کتاب مقدس آنها را به کار گرفت. از آنجا که بین مقامات کلیساها اختلاف نظر وجود

۱- Authority

۲- Human reason

۳- Rationality

۴- Rationalism

۵- Scientism

دارد، قلب جستجوگر بشر مشتاق مقیاسی است که بیشتر از کلیسا اعتبار داشته باشد تا بر اساس آن بتواند هر نوع سازمان و تشکیلاتی را ارزیابی کند. شق سوم مطلق به کلام خداست. این نظریه بر این اعتقاد استوار است که خدا می‌خواهد خود را کشف کند و این جزو ذات اوست و او خدایی است که سخن می‌گوید، آرزو دارد با مخلوقات خود مصاحبت داشته باشد. (عبرانیان ۱: ۱ و ۲) خصوصیات خدا را نشان می‌دهد. «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد.»

اختلاف اساسی بین مذهب و مسیحیت این است که مذهب انسان را در جستجوی آنچه فراتر از اوست در نظر می‌گیرد، در حالی که مسیحیت تصویری از خدا به دست می‌دهد که در پی انسان گمراه است. خدا سخن گفته است. بر طبق رساله به عبرانیان خدا به طور کامل و غائی به وسیله پسرش عیسای مسیح سخن گفته است. این سخن گفتن را تجسم[۶] می‌نامیم؛ یعنی جسم پوشیدن خدا، این کامل‌ترین حدی است که خدا می‌تواند با انسان رابطه داشته باشد، چون رابطه‌ای است رویارو. در مقدمه انجیل یوحنا می‌خوانیم که عیسای مسیح «کلمه» است؛ یعنی آنچه خدا گفته است. همانطور که مسیح کلام زنده خداست، کتاب مقدس هم کلام مکتوب خداست. در نتیجه کتاب مقدس کلام موثق خداست که بین ظهور اول و دوم مسیح به وسیله روح‌القدس به کار می‌رود تا مردم را به مسیح هدایت کند. پولس رسول در (رومیان ۱۰: ۸- ۱۵) می‌گوید بدون اعلام «خبر خوش» که همانا پیام کتاب مقدس است، مردم نمی‌توانند خدا را پیدا کنند.

مکاشفه

حال اگر خدا سخن می‌گوید، آیا تنها به وسیله کتاب مقدس این کار را می‌کند؟ نه، خدا از طریق دیگر سخن گفته است، خدا به وسیله خلقت و وجدان، خودش را به همه مردم می‌شناساند. این معمولا مکاشفه عمومی یا طبیعی می‌نامند. (رومیان ۱ و ۲) درباره این نوع مکاشفه خدا سخن می‌گوید. در (رومیان ۱: ۲۰) درباره شناخت خدا که همه از راه طبیعت به آن دست می‌یابند، صحبت می‌کند: «زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم به وسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد» و باز (رومیان ۲: ۱۴ و ۱۵)، «زیرا هرگاه امت‌هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت بجا آرند اینان هر چند شریعت ندارند برای خود شریعت هستند، چونکه از ایشان ظاهر می‌شود که عمل شریعت بر دل ایشان نیز گواهی می‌دهد و افکار ایشان با یکدیگر یا مذمت می‌کنند یا عذر می‌آورند.» در مزمور این کلمات زیبا را داریم: «آسمان جلال خدا را بیان می‌کند، و فلک از عمل دست‌هایش خبر می‌دهد.»

بله خدا از بیرون به وسیله کائناتی که آفریده صحبت می‌کند و از داخل توسط وجدان انسان. به هر تقدیر تراژدی که در (رومیان ۱ و ۲) می‌بینیم این است که انسان با وجود دسترسی به نور تابان که در خلقت هست، خدا را ترک کرده و به ضد او قیام کرده است. خدا به قدر کافی روشنایی بخشیده است تا کسی ادعا نکند که او بی‌انصاف است. نتیجه این شده که انسان با میل خود نور طبیعی را رد کرده و خود را به هلاکت ابدی سپرده است. این خدا نیست که انسان را به جهنم می‌فرستد، بلکه خود انسان است که سر خدا داد می‌کشد که او را تنها بگذارد، چون می‌خواهد از فیض خدا دور بماند. وقتی خدا با ناراحتی و بی‌میلی انسان را به حال خود می‌گذارد، جز نابودی و ارتداد و جهنم چیزی برای او باقی نمی‌ماند. بنابراین مکاشفه طبیعی به تنهایی برای کمک به انسان کافی نیست.

مکاشفه

رستگاری انسان را مهیا کرده و راهی جلو پای او گذاشته تا نجات یابد. طبیعت و وجدان نمی‌تواند این رستگاری را برای انسان کشف کند. فقط کتاب مقدس است که این پیام را می‌دهد. عهد عتیق درباره نجات‌دهنده پیشگویی می‌کند، عهد جدید ظهور او را اعلام می‌کند و معنی تجسم را شرح می‌دهد. این است خبر خوش. این یک کشف مخصوصی است از خدا به انسان.

الهام

در کتاب مقدس فقط یک جا (دوم تیموتاؤوس ۳: ۱۶) لغت الهام با وحی آمده که در اصل یونانی **Theopneustos** است. معنی صریح آن «خدا دمیده» است. مفهوم این واژه آن است که خدا به وسیله روح‌القدس در انسان می‌دمد تا او با چنان دقتی سخن بگوید یا بنویسد که حاصل کار او به درستی منظور خود خدا را منعکس کند. هنگامی که خدا

۶- Incarnation

به وسیله انبیا و رسولان می‌گفت، آنها نسخه‌های اصلی کتاب مقدس را نوشتند. این نسخ را «خود نوشته»[۷] می‌نامند که آثار مخصوص الهام خدا را در آنها می‌توان مشاهده کرد. این بدان معنی است که کتاب مقدس؛ یعنی ۶۶ کتاب آن، به صورت نسخ اصلی صدای روح‌القدس هستند و از اعتبار کامل برخوردارند. (نگاه کنید به دوم پطرس ۱: ۱۷– ۲۱)، حالا لازم است به چند نکته درباره چگونگی الهام توجه کنیم. درست است خدا با انسان سخن گفته، ولی با این کار شخصیت آنها را نابود نکرده است. این چنین نظر اشتباه را در اصطلاح «دیکته مکانیکی» می‌گویند؛ یعنی بدون اینکه فکر کار کرده باشد دست تحت تأثیر نیرویی به حرکت درآمده و نوشته است. از نوشته‌های نویسندگان کتاب مقدس کاملا پیداست که شخصیت آنها با هم فرق داشته است، چهل و اندی نویسنده از طبقات مختلف اجتماعی بودند.

برخی چوپان، برخی سیاستمدار، بعضی ماهیگیر، بعضی باسواد و عده‌ای نسبتا بی‌سواد همه اینها وقتی کلام خدا را می‌نوشتند از خود بی‌خود نبودند، بلکه روح‌القدس هویت آنها را به عنوان یک شخصیت مشخصی حفظ می‌کرد، ولی حاصل کار آنها بدون هیچ اشتباهی، کلام خداست. نظریه عمومی دیگری وجود دارد که به الهام پویا[۸] مشهور است. بر اساس این نظریه کتاب مقدس کتابی نیست که در آن درمورد خود خدای حقیقی «بیان» شده باشد، زیرا خدا در محدوده شناخت انسان قرار ندارد و چون خدا کاملا با انسان فرق دارد تنها چیزی که از او ساطع می‌شود روش زندگی مطلوب برای انسان‌هاست و بس. این نظریه کارکردی، محور اصلی اکثر نظام‌های مدرنیستی را تشکیل می‌دهد. نظریه مزبور از این عقیده ناشی می‌شود که کتاب مقدس اساسا کتابی است مربوط به «فرهنگ قومی»، ولی هر جا که صحبت از روش زندگی خوب و درست می‌کند، برای انسان مفید است. در واقع این نظریه علم اخلاق را جایگزین تعالیم کتاب مقدس ساخته است.

این نظریه باعث بروز نسبیت می‌شود، زیرا بر طبق آن «موازین عینی»[۹] حقیقت به مقیاس زیادی باطل می‌شوند و هر کس هر طور دلش می‌خواهد کتاب مقدس را تفسیر می‌کند که چه قسمت آن مربوط است به فرهنگ قومی و کدام قسمت آن به درد اخلاق و رفتار انسان می‌خورد. این نظریه به شکل دیگری نیز جلوه‌گر شده و آن تأکیدی است که روی تاریخ به عنوان وسیله نجات می‌شود. بر طبق این عقیده، خدا در طول تاریخ به طرق مختلف نقشه نجات خود را عملی ساخته است. کتاب مقدس مدرکی است که این اعمال الهی در آن به چشم می‌خورد، ولی با این حال کتاب مقدس کتابی است انسانی در نتیجه می‌توان در آن اشتباهاتی نیز یافت و هر تفسیری که بر آن شود، تفسیری است انسانی از عمل الهی. مسیحیان محافظه‌کار[۱۰] آنچه را که از این نظریه می‌پذیرند آن است که در کتاب مقدس در واقع کارهای فوق طبیعت خدا که در طول تاریخ برای نجات انسان انجام داده ثبت شده است.

ولی اختلافی که بین پیروان این نظریه و محافظه‌کار وجود دارد این است که گروه دوم از این هم فرات می‌روند و معتقدند حتی تفسیر رویدادهای کتاب مقدس نیز به وسیله روح‌القدس عملی الهامی است، زیرا اگر چنین نبود هنوز هم در جهل و تاریکی می‌بودیم و از رویدادهای کتاب مقدس سر درنمی‌آوریم. بدون تفسیر معتبر، مکاشفه کامل وجود ندارد. خوب، حال ببینیم آیاتی نظیر (دوم تیموتاؤوس ۳: ۱۶) درمورد چگونگی الهام چه می‌گویند. نظر کتاب مقدس درباره نویسندگانش این است که آنها از خدا الهام یافته‌اند، (دوم پطرس ۱: ۲۱) این الهام شامل واژه‌هایی که به کار رفته و تمامیت نسخه‌های اصلی می‌گردد.

عیسای مسیح تمامی عهد عتیق را الهام خدا می‌دانست: ممکن نیست که کتاب (عهد عتیق) محو گردد. (یوحنا ۱۰: ۳۴ و ۳۵) این را می‌گویند الهام کامل[۱۱] و لغوی[۱۲] (شامل لغات کتاب مقدس) پولس نیز با این نظریه موافق بود، چون در (رومیان ۳: ۱۲) از عهد عتیق به عنوان «کلام خدا» یاد می‌کند. شاید این سؤال در اینجا مطرح شود که خوب عهد عتیق را می‌شود الهام خدا دانست، ولی عهد جدید را چه؟ در زمان رسولان سیر مکاشفه‌ای جریان داشت. مسیح کامل‌کننده و انجام‌دهنده پیشگویی‌های عهد عتیق بود.

۷- Autographs

۸- Dynamic ispiration

۹- Objective

۱۰- Conservative

۱۱- Plenary

۱۲- Verbal

برای نسل‌های آینده لازم بود مدرکی از زندگی و مرگ او (چهار انجیل) چگونگی، ایجاد کلیسا به عنوان الگویی برای تمام اعصار (اعمال رسولان)، تفسیری از مفهوم زندگی و مرگ مسیح (رساله‌ها) و تصویری از رویدادهای زمان آخر (مکاشفه) تهیه می‌شد. از آیاتی نظیر (دوم پطرس ۳: ۱۵ و ۱۶) می‌توان مشاهده کرد که رسولان نوشته‌های عهد جدید را مدارک معتبر عهد تازه می‌دانستند: «و تحمل خداوند ما را نجات بدانید چنانکه برادر حبیب ما پولس نیز برحسب حکمتی که به وی داده شده به شما نوشت» و همچنین در سایر رساله‌های خود این چیزها را بیان می‌نماید که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی‌علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می‌کنند تا به هلاکت خود برسند. در اینجا پطرس رساله‌های پولس را هم ردیف کتب عهد عتیق می‌داند. کتاب مقدس درباره خودش به ما می‌گوید روح‌القدس آنچنان انبیا و رسولان را تحت الهام خود قرار داد که حتی کلمات آنها از الهام معتبری برخوردارند.

اصالت کتب و رونوشت آنها

گرچه نسخه‌های اولیه عهد جدید با الهام خدا نوشته شده بودند، ولی ما آن نسخه‌ها را در دست نداریم. پس چطور می‌توانیم مطمئن شویم کتاب مقدسی که در دست ماست رونوشت نسخه‌های اصلی است؟ اعتبار کتاب مقدس امروزی ما به چگونگی ارزیابی کتب[۱۳] و نسخه‌نویسی از روی نسخه‌های اصلی بستگی دارد. کلمه canon معنی قانون و معیار و میله یا چوب اندازه‌گیری است. بنابراین وقتی کتابی را canonical (رسمی، شرعی) می‌گویند مقصود این است که آن کتاب با معیار و ضابطه معینی منطبق است. ۳۹ کتاب عهد عتیق در زمان عیسای مسیح از جانب یهودیان به عنوان کتب الهامی خدا پذیرفته شده بود. عیسای مسیح بارها از عهد عتیق به عنوان کتب الهامی خدا یاد کرد. (متی ۱۹: ۴ و ۲۲: ۲۹) درمورد اعتمادی که نویسندگان عهد جدید به کتب عهد عتیق داشتند جای هیچ شکی نیست، چون این مطلب را می‌توان در نقل قول‌های متعدد و پراکنده‌ای که در سراسر عهد جدید از عهد عتیق وجود دارد مشاهده کرد.

تنها در یک مورد می‌بینیم که اشاره‌ای به یکی از کتب آپوکریفا شده آن هم در رساله یهوداست که البته در اینکه یهودا دقیقا از کتاب (اول خنوخ ۱: ۹) نقل می‌کرده یا نه خود جای بحث دارد، بنابراین مدارک معتبر کافی برای اعتبار کتب عهد عتیق وجود دارند، ولی درمورد کتب عهد جدید چه؟ این خود داستان مفصلی دارد، ولی اجازه بدهید به نتیجه و خاتمه آن در قرن چهارم اشاره کنیم. در سال ۳۶۷ میلادی معروف‌ترین و دقیق‌ترین متکلم مسیحی وقت و قهرمان بزرگ حقایق کتاب‌مقدس، آتاناسیوس[۱۴] تمام کتاب‌هایی را که نوشته‌های رسولان به حساب می‌آمدند جمع و دسته‌بندی کرد. نتیجه تحقیق او ۲۷ کتابی شد که امروزه جزو عهد جدید در دست ماست. سی سال بعد شورای کلیسایی در کارتاژ تشکیل شد و بدون اینکه اطلاعی از کار آتاناسیوس داشته باشد به بحث پیرامون مسأله کتب رسمی دینی پرداخت.

آنها برای پذیرش کتابی به عنوان کتاب الهامی و دینی چهار ضابطه قرار دادند (۱) رسالتی آیا کتاب نوشته رسول یا نزدیکترین فرد به رسول است؟ (۲) عمومی آیا در تمام کلیساها از این کتاب به طور رسمی استفاده می‌شود؟ (۳) محتوا: آیا موضوع محتوای کتاب با سایر کتب رسمی موجود سازگار است؟ (۴) الهام: آیا کتاب ارزش الهامی دارد؟ به طوری که ملاحظه می‌کنید سه شرط از چهار شرط فوق، عینی[۱۵] هستند؛ یعنی با شواهد و مدارک موجود قابل ارزیابی‌اند، در حالی که ضابطه چهارم ذهنی[۱۶] است؛ یعنی منوط بر تشخیص شخصی است. شورای کارتاژ پس از بررسی شواهد به این نتیجه رسید که ۲۷ کتابی که الان جزو عهد جدید ماست، تنها کتبی بودند که در آن زمان کلیسا به کلیسا می‌گشتند و با ضوابط تعیین شده مطابقت داشتند. از آن زمان به بعد دیگر هیچ بحث اساسی بر سر رسمی بودن کتب نبوده تا اینکه در عصر ما عقل‌گرایی قد علم می‌کند و اصالت و رسمی بودن آنها را مورد سؤال قرار می‌دهد. مسأله دیگری که درمورد اعتبار کتاب مقدس وجود دارد، موضوع امانت و صحت انتقال نسخ اصلی است. الهام فقط شامل دست نوشته‌های اصلی می‌شود و هیچ ادعایی مبنی بر الهامی بودن ترجمه‌ها وجود ندارد. پس چگونه می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که کتاب مقدسی که الان می‌خوانیم با اسناد اصلی که الهام خدا بودند مطابقت دارد؟

۱۳- Canon

۱۴- Athanasius

۱۵- Objective

۱۶- Subjective

اول نگاهی به عهد جدید میندازیم که از لحاظ زمانی به ما نزدیکتر است تا عهد عتیق. نکته جالب در این مورد آن است که تعداد نسخ قدیمی عهد جدید بسیار زیاد است. برخی نوشته‌ها به ۵۰ سال بعد از مرگ آخرین رسول مربوط می‌شوند. «سر فردریک کنیون»[۱۷] دانشمند سرشناس کتاب مقدس گفته است: «اسناد و مدارکی که ما درباره عهد جدید داریم می‌توانیم آنها را بررسی و مطالعه کنیم به مراتب خیلی بیشتر از مدارکی است که سایر کتب قدیمی دارا هستند.» نسخه عهد عتیقی که در دست ماست در سال‌های اخیر از حوادث جالبی برخوردار شده است. با کشف طومارهای دریای مرده[۱۸] در سال ۱۹۴۷ نسخه‌های تمام کتاب عهد عتیق به جز کتاب استر برخی به طور کامل و بعضی ناقص بدست آمده و ما را ۱۰۰۰ سال عقب‌تر از نسخه‌های عبری معتبر که تا آن موقع موجود بوده، هدایت کرده است. بدون شک کشف طومارهای دریای مرده بزرگترین خدمتی است که تا به حال به عهد عتیق شده است. نتیجه حاصله این است که ما از اطمینان بیشتری درمورد صحت کتاب مقدس امروزی برخوردار شده‌ایم، زیرا تشابه باور نکردنی بین اسناد دریای مرده و ترجمه‌های امروزی عهد عتیق وجود دارد.

تنویر افکار[۱۹]

خدا چنین مقدر فرموده که کلام الهامی انبیا و رسولان قدیم در بزرگترین کتاب دنیا یعنی کتاب مقدس حفظ بشود و به دست ما برسد. کتاب مقدس رونوشتی است که با حفظ امانت و به وسیله عمل اعجازآمیز خداوند متن اصلی کلام خدا در دسترس ما می‌گذارد. روح‌القدس در زمان تحریر نخستین نسخ عمل می‌کرده است. این عمل را الهام یا وحی می‌نامیم. او نسخه اصلی را برای ما حفظ کرده است و حالا هم همان روح‌القدس که الهام‌بخش نویسندگان کتاب مقدس بود، خواننده و شنونده متون آن را یاری می‌بخشد. این یاری درمورد کسی که تولد تازه نیافته وجود ندارد، زیرا چنین شخصی درمورد حقایق خدا کور شده است. (اول قرنتیان ۲: ۱۴)، ولی به ایمانداران وعده کمک روح‌القدس داده شده است. (یوحنا ۱۶: ۱۳– ۱۶ ، اول قرنتیان ۲: ۱۰) خدا می‌خواهد با ما سخن بگوید و روح‌القدس به وسیله صفحات کتاب عالی خدا این کار را می‌کند! اگر می‌خواهید صدای خدای خود را بشنوید هر روز کتاب مقدس خود را مطالعه کنید و وقت بدهید تا خدا با شما صحبت کند.

۱۷- Sir Fredrick Kenyon

۱۸- Dead Sea Scrolls

۱۹- Illumination

فصل دوم: خدای واحد حقیقی

خدای واحد حقیقی. خدای واحد حقیقی خود را چون «من هستم» ابدی و قائم به ذات خالق آسمان و زمین و رهاننده بشریت، مکشوف ساخته است. از این گذشته، باز خود را در ترکیب اصول روابط و مشارکت به صورت پدر، پسر و روح‌القدس آشکار نموده است. (تثنیه ۶: ۴ ، اشعیا ۴۳: ۱۰ و ۱۱، متی ۲۸: ۱۹، لوقا ۳: ۲۲)

وجود خدا

کتاب مقدس سعی در اثبات وجود خدا ندارد. «پیدایش» با این پیشفرض آغاز می‌شود: «در ابتدا خدا... » (مزمور ۱۴: ۱) می‌گوید: «احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست.» کتاب مقدس وجود خدا را که عموما به وسیله انسان تجربه شده، تأیید می‌کند. منکر «وجود متعالی» بودن در واقع تکذیب این عقیده رایج در بین انسان‌هاست. (یوحنا ۱: ۹، رومیان ۱: ۱۹) وجود خدا به قدری در فکر انسان بدیهی است که انکار آن روی آوردن به جهالت و دور شدن از عقلانیت است که انسان را بدون معنی و مقصود رها می‌کند. گرچه کتاب مقدس کوشش نمی‌کند به بحث پیرامون وجود خدا بپردازد، با این حال، می‌توان در آن اشارات ضمنی علیه این بحث پیدا کرد. چند استدلال از قرون وسطی به جا مانده که گرچه سنتی و محدود هستند، ولی به هر حال دلایل منطقی جهت اثبات حقایق کتاب مقدس ارائه می‌دهند. این استدلالات مانند «ستارگان راهنما» هستند که دریانوردان را در شب به مقصد هدایت می‌کردند.

اولین به اصطلاح «ستاره راهنما»، استدلال از نظر وجودشناسی[1] است. برطبق این استدلال مفهوم «وجود کامل» [2] ایجاب می‌کند که چنین وجودی هستی واقعی داشته باشد، چون اگر این مفهوم فاقد ظهور واقعی باشد از کاملیت برخوردار نیست. بنابراین داشتن یک وجود کامل (یعنی خدا) در فکر با انکار اینکه او واقعا وجود دارد، تناقض دارد. برهان سنتی دوم، استدلال از نظر جهان‌شناسی[3] است. این استدلال در واقع نتیجه سیر منطقی استدلال از نظر وجودشناسی است. به طوری که می‌دانید عالم هستی قائم به ذات خود نیست. تمام رویدادها و اتفاقاتی که از وجودشان آگاهی داریم به علل دیگری، خارج از خود رویدادها بستگی دارند و اگر این علل را زنجیروار دنبال کنیم سرانجام به علت اول[4] می‌رسیم که وجودی است قائم به ذات خویش که به هیچ چیز دیگری متکی نیست.

قوی‌ترین برهان وجود خدا، استدلال از نظر غایت‌شناسی[5] با استدلال از طرح است. تحقیقات علمی نشان داده دنیای ما چقدر شگفت‌انگیز است و از چه نظم عالی در طبیعت برخوردار می‌باشد. چنین دنیایی نمی‌تواند «طراح» و «ناظمی» نداشته باشد. می‌توانیم با سراینده مزامیر یک صدا شویم که: «آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دست‌هایش خبر می‌دهد.» استدلال اخلاقی از مفهوم خوب و بد که در وجود انسان است ناشی می‌شود. این آگاهی نسبت به مفهوم اخلاقی، وجود قانونگذار بزرگی را ثبت می‌کند. گرچه ضوابط اخلاقی در همه فرهنگها یکسان نیست، ولی واقعیت وجود آن در بین همه مردم دنیا انکارناپذیر است. نظیر استدلال بالا را می‌توان در استدلال زیبایی نیز مشاهده کرد. اینکه تمام مردم دارای درک ارزش‌ها و زیبایی هستند، گرچه باز سلیقه‌ها و ضوابط آنها با هم فرق می‌کند، حکایت از وجود کسی می‌کند که خود به وجودآورنده زیبایی است، او کسی که وجودش از محبت لبریز است!

ذات خدا

(رومیان ۱: ۱۹ و ۲۰) روشن می‌سازد که امکان شناخت وجود خدا به وسیله مکاشفه عمومی برای همه هست، ولی برای شناخت ذات خدا لازم است به مکاشفه مخصوص یعنی کتاب مقدس مراجعه کرد. خدا در کتاب مقدس خود را به طرق گوناگون مکشوف می‌کند که یکی از این طرق «نام‌های خداوند» است.

۱- Ontological
۲- Perfect Being
۳- Cosmological
٤- First Cause
٥- Teleolojical

«ال» که اسم مفرد است و در حدود ۲۵۰ بار در کتاب مقدس آمده است، نشان‌دهنده قدرت است (پیدایش ۱۴: ۱۸- ۲۲ را ملاحظه کنید). همین کلمه به صورت جمع «الوهیت» که بیش از ۲۰۰۰ بار استعمال شده، معمولا اشاره به قدرت خلاقه خدا و مراقبت او از عالم هستی می‌کند. از این گذشته، اشاره به تثلیت اقدس نیز می‌نماید (پیدایش ۱: ۲۶ و ۳: ۲۲). «یهوه» (که گاهی «خداوند» و «یاه» نیز ترجمه شده) نام دیگر خداست که نشان می‌دهد او عهد خود را نگه می‌دارد (ملاکی ۳: ۶). این نام در حدود ۷۰۰۰ بار در کتاب مقدس به چشم می‌خورد و معنی صریح آن «وجود قائم به ذات» می‌باشد. نام‌های مرکب که در ترکیب آنها واژه یهوه دیده می‌شود تأکید روی عهد خدا با قوم اسرائیل می‌کنند، مثلا یهوه نسی به معنی «خداوند پرچم ما» (خروج ۱۷: ۸- ۱۵) یهوه شالوم به معنی «خداوند سلامتی ما» (داوران ۶: ۲۴) «یهوه صدقینو» به معنی «یهوه عدالت ما» (ارمیا ۲۳: ۶) «یهوه یری» به معنی «خداوند که مهیا می‌کند» (پیدایش ۲۲: ۱۴) می‌باشد.

سایر عناوینی که ذات خداوند را به ما می‌شناسانند عبارتند از ادونای به معنی «خداوند» و ابا به معنی «پدر.» هیچ اثر خدا مثل مفهوم پدر پرمعنی نیست، چون در این واژه است که نه فقط خدایی را می‌شناسیم که خالق است، بلکه کسی که از ما مراقبت و توجه نیز می‌کند. حالا از نام‌های خدا که نمایانگر ذات او هستند می‌گذریم و به مفاهیمی می‌پردازیم که ذات او را شرح می‌دهند. ذات خداوند اول از همه نامتناهی است. او در خارج از عالم هستی قرار دارد، زیرا او خودش آن را آفریده گرچه درک چنین موضوعی برای مغز کوچک ما مشکل است، ولی قبول این حقیقت جزو ضروریات شناخت خداست (اول پادشاهان ۸: ۲۷). وحدانیت خدا نیز با نامتناهی بودن او بستگی خیلی نزدیکی دارد (تثنیه ۶: ۴) از این گذشته خدا متعالی و درون- بودی یا حلولی است. تنها خداگرایی مسیحی است که این دو را با یکدیگر ترکیب می‌کند. متعال بودن خدا او را از عالم هستی که آفریده است جدا می‌سازد، چون در غیر این صورت ممکن است انسان به دام وحدت وجودی بیفتد که بر طبق آن جدا کردن خدا از عالم هستی کار آسانی نیست.

از طرف دیگر مفهوم درون- بودی یا حلول برای حفظ رابطه محبتانه با مخلوقش لازم است (اعمال رسولان ۱۷: ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸) «از هیچ یک از ما دور نیست.» کسانی که برای این نزدیکی خدا به بشر اهمیت قائل نمی‌شود به عقیده غلط گرایی طبیعی[۶] کشانده می‌شوند که بر طبق آن خدا به «ساعت‌سازی» می‌ماند که عالم هستی را به کار انداخته و آن را به حال خودش واگذاشته است. علاوه بر این، خدا ذاتا متشخص (دارای شخصیت) و روحانی است. (یوحنا ۴: ۲۴) این آیه به طور زنده‌ای نشان می‌دهد که خدا واقعا روح است. در ضمن او روحی است که احساسات دارد، صحبت و فکر می‌کند، به سخنی دیگر خدا شخصی است که قابلیت ایجاد مصاحبت با مخلوق خود را دارد و چقدر عالی است که نه فقط او می‌تواند با من صحبت کند، بلکه مشتاق این کار است. خدا تغییرناپذیر و ابدی نیز هست؛ یعنی اینکه خدا عوض نمی‌شود. در عهد عتیق دو واژه مهم هست که برای وصف خدا به کار می‌رفت، یکی «حسد» (وفادار، امین) و دیگری «امث» (حقیقت) برای مثال می‌توانید به (مزمور ۸۹) مراجعه کنید که در آن این دو اصطلاح مکرر به کار رفته است. این واژه‌ها نشان می‌دهند خدای ما چقدر قابل اعتماد است.

صفات خدا

علاوه بر ذات خدا، روابط ویژه نیز بین خدا و خلقت وجود دارد. اینها را صفات ارتباطی[۷] خدا می‌گویند. این صفات را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: طبیعی و اخلاقی.

خدا قادر مطلق است. خدا از آزادی و قدرت انجام هر کاری که با ذاتش سازگار باشد برخوردار است. او حاکم بر عالم هستی است. در (اشعیا ۴۰: ۱۵) درباره عظمت خداوند چنین می‌خوانیم: «اینک امت‌ها مثل قطره دلو و مانند غبار میزان شمرده می‌شوند. اینک جزیره‌ها را مثل گرد برمی‌دارد.» سؤالی اینجا پیش می‌آید این است که اگر خدا بر دنیا حاکم است، چرا در دنیا گناه وجود دارد؟ جواب را می‌توان در قدرت محدود شده خدا به وسیله خودش جستجو کرد. او چنین اراده فرمود که انسان و فرشتگان را با حق انتخاب اخلاقی بیافریند. خدا هرگز آزادی اراده اشخاص را پایمال نخواهد کرد. نتیجتا انسان باید این را درک کند که خدایی که چنین آزادی شخصی به او داده است، هنوز خداوند و حاکم بر تاریخ است و عالم هستی را کنترل می‌کند. تمام کتاب مکاشفه، همراه آیات مهم دانیال و حزقیال آشکارا کنترل خدا را بر آینده کائنات ما نشان می‌دهد، ولی در این اثنا به عللی که بر خود آشکار است. اجازه می‌دهد افراد از آزادی انتخاب در مقابل گناه برخوردار باشند.

۶- Deism

۷- Cammunicable attributes

خدا حاضر مطلق است. خدا در فضا محدود نیست. خدا بطری گوناگون و عالی در خلقت خود حاضر است وقتی برای گنجشکانی که به زمین میفتند فکر می‌کند (متی ۶: ۲۵- ۲۹) گرچه او همه جا حاضر است، ولی نباید فراموش کرد که تنها در کسانی ساکن می‌شود و رابطه خصوصی برقرار می‌کند که به او اجازه می‌دهند وارد وجود آنها بشود (مکاشفه ۳: ۲۰). خدا دانای مطلق است. دید خدا بر اوضاع با دیدی که ما نسبت به اوضاع داریم گوناگون است زندگی برای ما هم چون جریانی است که در طول زمان در حرکت است که در حالی که گذشته را پشت سر می‌گذارد به سوی آینده می‌شتابد، ولی برای خدا همه چیز حال است. هر رویدادی چه در گذشته چه در آینده، برای خدا در زمان حاضر وجود دارد (رومیان ۸: ۲۷ و ۲۸ و اول قرنتیان ۳: ۲۰). حالا ممکن است بعضی بگویند چطور می‌شود خدا که می‌داند چه کسی به جهنم می‌رود اجازه بدهد این کار شود؟ ولی پیش دانی خدا تصمیمات انسان را از قبل تعیین نمی‌کند، زیرا خدا چنین اراده فرمود که آزادی و اختیار انسان را سلب نکند. درست است که در (افسسیان ۱: ۳ و ۱۴) با تاریخ از پیش تعیین شده دنیا مواجه می‌شویم، ولی این جلوه قضای عالم هستی مانعی برای اراده آزاد انسان به وجود نمی‌آورد.

این درست نیست که بگوییم خدا انسان را به جهنم می‌فرستد، بلکه باید گفت او اجازه می‌دهد که انسان سرنوشت خود را تعیین کند. گذشته از صفات طبیعی خدا که قسمت مهمی از صفات ارتباطی خدا هستند، او از چند «صفت اخلاقی» نیز برخوردار است. نیکی یکی از صفات اخلاقی خداست. خدا دائما مواظب است تا ضرری به آنچه او خلق نموده وارد نیاید. او از مخلوقاتش توجه می‌کند. شرارت و بدی، دشمن خلقت خداست. کتاب مقدس پر است از توصیف نیکویی خدا نسبت به انسان. نیکی او را می‌توان در محبت (اول یوحنا ۴: ۸)، مهربانی و وفاداری (مزمور ۸۹: ۴۹)، فیض (مزمور ۸۴: ۱۱) و رحمت (مزمور ۸۹: ۲۴) مشاهده کرد. بزرگترین عمل محبتانه خدا را می‌توان در واقعه نجات بشر دید. هیچ انسانی محبتی از این عظیم‌تر سراغ ندارد.

خدا قدوس است. این صفت خدا در کتاب مقدس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مفهوم اصلی که از «قدوس اسرائیل» استنباط می‌شود این است که خدا از هر چیز نامقدس و ناپاک جداست. قدوسیت خدا نشان‌دهنده برتری او بر هر چیز ناقص، فانی، گذرا و ناپایدار است. برای درک واقعی پرستش خدا، چنین بینشی از او لازم است، زیرا ما را از «پرستش قشری» برحذر می‌دارد و ترس مقدس او را در دل ما برمی‌انگیزاند. خدا عادل نیز هست. این بدان معنی است که می‌توان به او اعتماد کرد که هر کاری را از روی عدل و انصاف انجام دهد. علاوه بر این خدا در ذات خود عادل است! غیر از این نمی‌تواند باشد، از این صفت خداست که نظم اخلاقی جهان سرچشمه می‌گیرد. عدالت و حقیقت و خشم خدا مربوط به این صفت وی می‌باشد. عدالت او را می‌توانیم از رفتار منصفانه او با مخلوقاتش ببینیم. حقیقت، در پاکی لایزال او نهفته است. برای اینکه عدالت و حقیقت اجرا شوند لازم است خشم خدا نسبت به گناه عمل کند. خشم خدا به وسیله کسانی برافروخته می‌شود که نسبت به او یاغی‌اند. در عین حال خدا مشتاق است بشر دردمند را نجات دهد. این است معنی محبت. صلیب عیسای مسیح برخورد خشم و محبت خداست!

تثلیث

تثلیث از اسرار عظیمی است که فهمیدن آن چندان آسان نیست، ولی از مبانی ایمان است. تاریخ کلیسا گواه است که چه خطاها و بی‌انصافی‌هایی درمورد تثلیث مرتکب شده‌اند. دعای روزانه خانوادگی یهود در (تثنیه ۶: ۴) می‌بینیم، تأکید بر وحدانیت خدا دارد: «ای اسرائیل بشنو یهوه خدای ما یهوه واحد است.» در کنار این حقیقت مهم مفهوم شخصیت خدا قرار دارد. شخصیت داشتن ایجاب مصاحبت می‌کند. اگر اینطور پس قبل از آفرینش چه امکانی برای ایجاد رابطه و مصاحبت وجود داشته است؟ پاسخ را می‌توان در ترکیب پیچیده الوهیت یافت. الوهیت از سه شخصیت کاملا مشخص تشکیل شده که هر یک در عین حال که خدا هستند، با چنان هماهنگی با هم در ارتباط هستند که در جوهر یکی هستند. این کاملا با عقیده سه خدایی فرق دارد. یکی از طرق تشخیص و تمیز شخصیت‌های الوهیت توجه به کار و عمل هر یک از آنهاست. برای مثال، خدای پدر اساسا با کار خلقت شناخته می‌شود، خدای پسر عامل اصلی در نجات بشر بشمار می‌رود و خدای روح‌القدس ایمانداران را تقدیس می‌کند. این حقایق را می‌توان در فصل اول رساله به افسسیان به وضوح مشاهده کرد.

با این حال نباید بیش از حد بر مشخص و مجزا بودن این کارها تأکید کرد، زیرا در کتاب مقدس آیات زیادی است که نشان می‌دهد «پسر» و «روح‌القدس» در کار خلقت سهیم بوده‌اند و نیز «پدر» و «روح‌القدس» و «پسر» را به جهان

فرستادند تا نجات بشر را فراهم سازد. پدر و پسر همچنین در امر تقدس ایمانداران سهیم هستند. «تثلیث اقدس» عبارت است از مصاحبت کاملا هماهنگ در الوهیت. نکته مهمی که باید به خاطر سپرد این است که در تثلیث نوعی «اطاعت از مافوق» وجود دارد، این اطاعت فقط در روابط است نه در جوهر. درمورد پسر و روح‌القدس گفته شده است که «از» پدر هستند که البته این اشاره به تبعیت از نظر روابط با یکدیگر است و نه از لحاظ جوهر و نیز گفته شده که روح‌القدس از پسر و پدر است. اینها اظهارات رسمی کلیسا در شورای نیقیه است که در سال ۳۲۵ میلادی تشکیل و منجر به انعقاد اعتقادنامه مسیحی شد (به کتاب تاریخ کلیسا به قلم میلر صفحه ۲۴۳ و ۲۴۴ مراجعه نمایید). دو بدعت درباره تثلیث در کلیسای قدیم ظهور کرد که به «سابلیانیز»[۸] و «اریانیزم»[۹] معروفند. در اواسط قرن سوم سابلیوس برای اینکه ثابت کند که در مسیحیت سه خدا وجود ندارد، این عقیده را رواج داد که فقط یک خدا با یک شخصیت وجود دارد، ولی خودش را به سه شکل مختلف درآورده است:

اول به شکل پدر به عنوان خالق، دوم خدای پسر و حالا به صورت خدای روح‌القدس. خدا در نظر سابلیوس شخصیتی بود که از سه «نقاب» استفاده می‌کرد و قیافه‌اش را تغییر می‌داد. شکل تازه این تعلیم در سال ۱۹۱۵ وارد نهضت پنطیکاستی نیز شد که پیروان آن را «فقط عیسی»[۱۰] می‌گویند. یکی از عقاید دیگر این گروه آن است که تا کسی به زبان‌ها صحبت نکند، نجات ندارد. این عقاید از آنجا می‌شود که کار نجات‌بخش مسیح و مسیحی را که در اثر کار روح‌القدس نتیجه می‌شود غلط تفسیر می‌کنند و اصول کار شخصیت‌های سه‌گانه الوهیت را درک نمی‌کنند. بدعت دیگری که اغلب کلیسای مسیح را متأثر ساخته «آریانیزم» است. «آریوس» در سال ۳۲۵ میلادی در جهت مخالف دیگری به افراط رفت و آنقدر بر هر یک از اقنوم به طور جداگانه تأکید گذاشت که در واقع الوهیت را به سه جوهر کاملا مجزا تقسیم کرد.

نتیجه این شد که اطاعت و تبعیت پسر و روح‌القدس به فقط به لحاظ روابط بلکه از لحاظ ماهیت نیز مورد تأیید قرار گرفت و سرانجام این تعلیم تا آن حد پیش رفت که عیسای مسیح و روح‌القدس را تهی از الوهیت دانستند! «آریوس» جاودانی بودن مقام پسر خدایی مسیح را انکار کرد. از این گذشته، روح‌القدس را نیز زاده کار پدر و پسر دانست و مقام او را باز هم پایین‌تر آورد. امروز هستند کسانی که برای پسر و روح‌القدس جنبه کامل الهی قائل نیستند. اینها همان پیروان جد روحانی خود آریوس می‌باشند. برای رد این تعلیم غلط به آیات زیر توجه کنید: (یوحنا ۱۵: ۲۶، ۱۶: ۱۳، ۱۷: ۱، ۱۸، ۲۳، عبرانیان ۱۰: ۷– ۱۷، افسسیان ۴: ۴– ۶ و اول قرنتیان ۱۲: ۴– ۶). گرچه در کتاب مقدس لفظ «تثلیث» به کار رفته، ولی می‌توان حقیقت آن را از متن کتاب مقدس فهمید. یک نمونه زنده، رویداد تعمید مسیح است. نگاه کنید به (متی ۳: ۱۶– ۱۷) در این صحنه زیبای تعمید، پدر (صدایی از آسمان)، پسر (در آب) و روح‌القدس (به شکل کبوتر) حضور دارند.

آری، تثلیث یک راز است و برای درک این راز نیاز به هدایت روح‌القدس داریم. (اول قرنتیان ۲: ۱۳– ۱۶) پدر، پسر و روح‌القدس را می‌پرستیم و شخصیت هر یک را می‌شناسیم، با این حال، با فروتنی کامل اعتراف می‌کنیم که آنها در مصاحبت و ماهیت یک هستند. خدای ما چقدر شگفت‌انگیز است!

۸- Sabellianism

۹- Arianism

۱۰- Jesus only

فصل سوم: عیسای مسیح خداوند

الوهیت عیسای مسیح خداوند. عیسای مسیح خداوند پسر ابدی خداست. کتاب مقدس می‌گوید:
الف- آواز باکره متولد شد: (متی ۱: ۲۳، ۱: ۳۱، ۳۵)
ب- زندگی بدون گناهی داشت: (عبرانیان ۷: ۲۶، اول پطرس ۲: ۲۲ و ۱۰: ۳۸)
پ- معجزات کرد: (اعمال رسولان ۲: ۲۲ و ۱۰: ۳۸)
ت- بجای افراد بشر روی صلیب مرد: (اول قرنتیان ۵: ۲۱)
ث- از بین مردگان زنده شد: (متی ۲۸: ۶ و لوقا ۲۴: ۳۹ و اول قرنتیان ۱۵: ۴)
ج- به دست راست خدا بالا رفت: (اعمال رسولان ۱: ۹ و ۱۱ و ۲: ۳۳ فیلیپیان ۲: ۹- ۱۱ و عبرانیان ۱- ۳)

شخصیت عیسای مسیح

عیسای مسیح پسر ابدی خداست. (یوحنا ۱: ۱۸) در آیه اول «کلمه» را مشاهده می‌کنیم که در ابتدا با پدر بوده و این نشان می‌دهد که او از ازل مثل خدای پدر وجود داشته است. بنابراین درست نیست که بعضی می‌گویند خدای پدر در برهه‌ای از زمان او را به وجود آورده است. عیسای مسیح به طور تلویحی الوهیت خود را تأیید کرد «کسی که من را دیده پدر را دیده است» (یوحنا ۱۴: ۹). او پرستش مردم را قبول می‌کرد و بخشش گناهان را که در قدرت خدا بود بجا می‌آورد (مرقس ۲: ۱- ۱۲). شاگردانش او را چون پسر خدا می‌شناختند، (متی ۱۶: ۱۶) حتی توموای شکاک وقتی در بالاخانه با عیسای مسیح رو به رو شد او را چون خدا پرستش کرد (یوحنا ۲۰: ۲۸) و حتی امروزه کسانی که با مسیح قیام کرده رو به رو می‌شوند او را با احترام می‌پرستند و می‌گویند، «ای خداوند وای خدای من!»

الوهیت مسیح شامل ازلی بودن وی همچون پدر و روح‌القدس نیز هست. چنانکه مقدمه انجیل یوحنا می‌گوید: «کلمه» از ازل وجود داشته است. به کار رفتن واژه کلمه جالب است، چون مسیح را به عنوان نماینده اصلی الوهیت معرفی می‌کند که اراده خدایی را برای بشر بیان می‌سازد. همانطور که در (کولسیان ۱: ۱۵) آمده است، مسیح «صورت خدای نادیده» است. همچنین در (عبرانیان ۱: ۱ و ۲) با این حقیقت بزرگ مواجه می‌شویم که مسیح کامل‌ترین و بهترین مکاشفه خداست به انسان. از همان ابتدا، «کلمه» یعنی تجلی خود خدا فعالانه خدا را به بشر آشکار می‌نموده است. این کلمه عجیب و عالی وقتی زمان به کمال رسید (غلاطیان ۴: ۴) انسان شده در میان مردمان ساکن گشت! ولی حتی قبل از این ظهور عظیم خدا در تاریخ بشر «کلمه» از ازل وجود داشته و خدا را مکشوف می‌ساخته است. برخی معتقدند که تجلیات خدا در عهد عتیق در واقع تجلیات مسیح بوده است و این کاملا منطبق است با خدمت قبل از به دنیا آمدن او، همچون کشف‌کننده خدا. برای مثال این آیات را ملاحظه کنید: (پیدایش ۲۱: ۱۷- ۲۰، ۴۸: ۱۶ و خروج ۲۳: ۲۰). در این آیات «فرشته خداوند» در عین حالی که کاملا روشن است مقام خدایی دارد، ولی خدای پدر نیست.

در (پیدایش ۴۸: ۱۶) فرشته را چون «خلاصی‌دهنده» می‌بینیم! این تجلیات اقنوم دوم تثلیث اشاره‌ای است به «تجسم خدا» یعنی هنگامی که مسیح بین انسان‌ها ساکن می‌شود. مسیح نه فقط خدای کاملی است، بلکه انسان کاملی نیز می‌باشد. آیات زیادی هست که نشان می‌دهد عیسای مسیح بدن انسانی حقیقی داشت و از شعور برخوردار بود. هر چه در انسان کامل قبل از سقوطش وجود داشت در او هم بود. او واقعا که «آدم ثانی» بود! انجیل درمورد بشر بودن او هیچ شکی ندارد. او را چون نوزاد در آخور خوابیده می‌بینیم و بعد تحت قوانین طبیعی رشد می‌کند، یاد می‌گیرد، گرسنه می‌شود، غمگین و دلسرد می‌شود و سرانجام پس از درد و رنج جسمی و روحی، جان می‌سپارد (لوقا ۲: ۴۰، مرقس ۲: ۱۵، ۱۴: ۲۳، لوقا ۷: ۹). در کتاب عبرانیان کوشش زیادی جهت شناساندن جنبه بشری مسیح شده است. (عبرانیان ۲: ۹، ۱۷، ۴: ۱۵، ۵: ۷ و ۸، ۱۲: ۲)، بنابراین حقیقت امر این است که شخصیت یگانه مسیح از دو طبیعت کامل الهی و بشری برخوردار است، به طوری که این دو طبیعت بدون اینکه با همدیگر تداخل پیدا کنند در یک شخص قرار دارند.

او انسانی کامل و خدایی کامل است. آسمان و زمین در وجود این شخص عالی و عجیب همدیگر را لمس می‌کنند. در اینجا لازم است به عنوانی که در عهد جدید به او داده شده؛ یعنی خداوند عیسای مسیح، نگاهی بیندازیم. این عنوان

شخصیت او را تشریح می‌سازد و به ما یاری می‌دهد تا او را به طور روشن‌تری ببینیم. کلمه خداوند چه در زبان یونانی (کوریوس) و چه عبری (آدونای یا یهوه) در فرهنگ قدیمی این مردم لقب تشخص و احترام بود. در زبان فارسی نیز چنین بود، اما وقتی این واژه برای پادشاه به کار می‌رفت، معمولا نشانه الوهیت بود و این امر ایجاب می‌کرد که پادشاه مورد پرستش و اطاعت قرار گیرد. مسیحیان خیلی راحت این واژه را گرفتند و برای عیسای مسیح به کار بردند تا نشان دهند که با تمام وجود «مطیع برتر» هستند. عنوانی که پولس اغلب برای خود به کار می‌برد «برده محبت» مسیح بود. از ارباب و خداوند مطلق باید اطاعت مطلق کرد.

رفتار روزانه فرزندان خدا باید تحت انقیاد از خداوند ما عیسای مسیح باشد. او باید خداوند و مالک هر لحظه زندگی ما باشد. واژه «عیسی» از کلمه عبری «یوشع» اخذ شده که به معنی «خداوند نجات است» می‌باشد. این اسمی بود که قبل از تولد فرزند خدا به او داده شد (متی ۱: ۲۱، لوقا ۱: ۳۱). این اسم یادآورنده وعده بزرگ خدا در تجسم بود- رهایی بشر از قید گناه. این نکته بسیار مهم است که کتاب مقدس به طور واضح و دقیق شخص معینی را در زمانی معین معرفی می‌کند که در نجات الهی جامه عمل پوشیده است. این رسالت به هر شخصی سپرده نشد، بلکه فقط به «عیسای ناصری» «عیسی پسر نجار.» ویژگی مسیحیت در آن است که به یک شخصیت تاریخی پیوند دارد نه به فلسفه‌های بی‌انتها که محصول اندیشه بشر است. مسیحیت بر رویدادها و شخصیت تاریخی پایه‌گذاری شده است.

گرچه اسم او عیسی جنبه انسانی مسیح را نمایان می‌سازد، ولی کتاب مقدس کاملا تولد او را تولدهای طبیعی جدا می‌کند. او از یک باکره متولد شد. بسته شدن نطفه او در رحم مریم یک معجزه بود. این امر سال‌ها پیش به وسیله اشعیا پیشگویی شده بود (اشعیا ۷: ۱۴) و به موقع به وقوع پیوست. (متی ۱: ۱۸- ۲۵). عیسی با ما فرق دارد، چون از دو طبیعت ولی یک شخصیت برخوردار است. او از گناه که نتیجه سقوط آدم بود مبرا بود. با این حال از بوته آزمایش عبور کرد و چون انسان در معرض دید موجودات آسمانی قرار گرفت. او انسان کامل بود، ولی انسان محض نبود. مسیح وجه تسمیه‌ای است که عیسای ناصری را با پیشگویی‌های عهد عتیق که درباره «پیامبر موعود» شده بود، مربوط می‌سازد. «کرستس» که به معنی «مسح شده» است معادل لغوی «ماشیه» عبری است. (ارمیا ۳۳) و (اشعیا ۹ و ۱۱) پیشگویی‌هایی است درباره این پیامبر موعود که با خود آزادی را به ارمغان می‌آورد و سلطنت را برقرار می‌سازد!

مقام‌های مسیح

برای اینکه بتوانیم شخصیت مسیح را با کارهایی که کرد مربوط سازیم، باید ابتدا به مقام‌های الهی که او داشت توجه کنیم. این مقام‌ها عبارت بودند از نبی، کاهن و پادشاه. هر یک از این منصب‌ها حاکی از شفاعت مسیح بین خدا و انسان بود. در واژه نبی، مفهوم اعلام و موعظه کردن و خبر دادن نهفته است (اشعیا ۴۲: ۱). صحبت از مسیحی می‌کند که امت‌ها را منور می‌سازد. عهد جدید مسیح را به عنوان واعظ، معلم و شفادهنده معرفی می‌کند، (متی ۹: ۳۵) و نجات را برای فقیران موعظه کرد (لوقا ۴: ۱۸ و ۱۹). واژه نبی همچنین مفهوم آینده‌نگری را در ذهن زنده می‌کند. در عهد عتیق عوام، نبی را «پیشگو» صدا می‌کردند. عیسی به ویژه در سال‌های آخر خدمت خود، درباره رویدادهای آینده بسیار با شاگردان صحبت کرد. اکثر تعالیم مسیح در انجیل‌ها در همین خصوص است. مسیح در سال‌های اولیه خدمت خود شروع به بیان این حقیقت نمود که هر چه انبیای عهد عتیق پیشگویی کرده بودند، در او جامه عمل می‌پوشد. ملکوت نزدیک شده بود، (متی ۴: ۱۷) این پیام نبوتی همراه بود با دعوت برای توبه. عیسای مسیح مقام کهانت را نیز به انجام رساند.

کاهن فرد تخصیص یافته‌ای است که نماینده خدا نزد مردم می‌باشد و بالعکس. قربانی می‌گذارند تا خشنودی خدا را جلب کند. (عبرانیان ۸: ۳) همانطور که در کتاب عبرانیان می‌بینیم، مسیح نه فقط یک کاهن اعظم است، بلکه نماینده‌ای است از میان مردم که نیاز به گذراندن قربانی برای خود ندارد چنانکه می‌بینیم یک کاهن داشت و از این گذشته خود او قربانی است. او خود را به عنوان قربانی جهت همه مردم به خدا گذرانید. مقام پادشاهی نیز زیبنده مسیح است، او کاهن و کفاره ماست، خداوند و مالک ماست، ولی بیش از همه اینها او کسی است که نیروهای مرگ و جهنم و قبر را در هم شکسته و تا ابد سلطنت مظفرانه خود را ابقا خواهد نمود! انبیای عهد عتیق صحبت از آمدن کسی می‌کردند که می‌بایست هر سه مقام نبی، کاهن و پادشاه را می‌داشت. به داوود وعده داده شد که سلطنت ابدی برقرار خواهد شد. (دوم سموئیل ۷: ۱۶). اشعیا با دوربین نبوتی خود کسی را دید که با اقتدار تمام ظهور خواهد کرد (اشعیا ۹: ۷). در کتاب مکاشفه، «بره» را نشان می‌دهد که چون «شاه شاهان» پیروزی نهایی را بدست می‌آورد. او همان کسی

است که در حال حاضر به عنوان رئیس یا سر کلیسا سلطنت می‌کند (افسسیان ۱: ۲۲ و ۲۳).

کار مسیح

عیسی به دنیای ما آمد تا زندگی بدون گناهی داشته باشد، نمونه عدالت کامل باشد و الگویی گردد برای شاگردانش تا آنها بتوانند رفتار خود را با او تطبیق کنند. نه فقط به شکل کودکی بدون گناه به دنیا آمد، بلکه زندگی او نیز عاری از لکه‌های گناه بود (عبرانیان ۴: ۱۵). در این مورد واژه kenosis حائز اهمیت است. این واژه یونانی به معنی «خالی کردن خود» می‌باشد که اشاره است به زندگی زمینی مسیح. گرچه لحظاتی از تجلی شکوه آسمانی او مانند تبدیل هیأت او در بالای کوه (متی ۱۷: ۱- ۱۳) در زندگی زمینی‌اش به وقوع پیوست، ولی اکثر خدمت او در این دنیا به وسیله قدرت روح‌القدس عملی می‌باشد (اعمال رسولان ۱۰: ۳۸). معنی kenosis را به طور جامع می‌توان در (فیلیپیان ۲: ۱- ۱۱) پیدا کرد. گرچه عیسای مسیح به طرز معجزه‌آسایی به این دنیا آمد و زندگی معجزه‌آسایی داشت، ولی اصل تجسم او در مرگ او نهفته است (اول قرنتیان ۱۵: ۳). این مطلب را نشان می‌دهد: «مسیح... در راه گناهان ما مرد.»

عیسی آمد تا بمیرد. صلیب واقعه مهم تاریخ بشر است. همین واقعه است که مسیحیت را از سایر مذاهب جدا می‌کند. اهمیت مسیحیت در تعالیم عالی بانی آن نیست، بلکه در مرگ او. از اینکه نویسندگان انجیل قسمت اعظم اثر خود را به وقایع دستگیری و مرگ او اختصاص داده‌اند، خود حاکی اهمیت این واقعه است. رساله‌های عهد جدید نیز مملو از بحث‌هایی پیرامون صلیب و مفهوم مرگ مسیح است. مرگ مسیح لازم بود، ولی از نظر خدا کافی نبود. خدا می‌خواست این واقعیت شکوهمند را در سراسر عالم کائنات گسترش دهد. رستاخیز مسیح در واقع اعلان نیروی شرارت و تاریکی مغلوب شده است و مسیح پیروز از قبر قیام کرده است. در اول قرنتیان فصل ۱۵ که بزرگترین قسمت کتاب مقدس است که در باب «رستاخیز» سخن می‌گوید، با کلماتی اطمینان‌بخش و قاطع اعلام می‌دارد: «مرگ در ظفر بلعیده شده است. ای موت نیش تو کجاست و ای گور ظفر تو کجا؟ نیش موت گناه است و قوت گناه شریعت، لیکن شکر خدا راست که ما را به واسطه خداوند ما عیسای مسیح ظفر می‌دهد.»

لازم به تأکید است که قیام مسیح یک قیام «بدنی» از یک مرگ «واقعی» بود. ایمان و نجات ما به این معجزه بستگی دارد. کسانی که منکر معجزه هستند، بیهوده می‌کنند رستاخیز مسیح را طور دیگر توجیه کنند. برخی مرگ مسیح را واقعی نمی‌دانند و می‌گویند او بالای صلیب غش کرد و بعد حالش جا آمد برخی دیگر رستاخیز او را توهمی بیش نمی‌دانند و شاگردان را که شاهد این واقعه بودند خیالباف می‌دانند و بالاخره عده‌ای هم رسولان را شاهدان دروغگو می‌نامند. درمورد واقعیت رستاخیز مسیح چند نکته را باید به خاطر سپرد. تعداد قابل ملاحظه مدارک و شهود که متجاوز از پانصد نفر و بیش از ده موردی که مسیح زنده خود را ظاهر کرد نشانه بارزی از قیام واقعی او می‌باشد. تنها دلیل موجه برای تغییر روحیه شاگردان همانا قیام مسیح بود. هرگز توهم و خیالاتی شدن رسولان نمی‌توانست دلیلی باشد برای شهید شدن آنها در راه خداوند زنده‌شان!

داستان ساختگی دیگر این است که می‌گویند جنازه مسیح را دزدیده‌اند. وقتی می‌بینیم چطور کلیسای کوچک اورشلیم آنچنان تأثیری بر دنیا می‌بخشد به طوری که امپراطوری عظیم روم را به زانو درمی‌آورد، ساختگی بودن داستانهایی که سعی کرده‌اند رستاخیز مسیح را تکذیب کنند مشهود می‌گردد. بدن زنده شده مسیح از چند ویژگی برخوردار بود. درک کامل اینکه بر بدن مسیح چه گذشت چیزی است که فقط در ابدیت روشن خواهد شد (اول قرنتیان ۱۵: ۳۵- ۳۴). با این حال چیزهایی در این مورد هست که می‌توان همین حالا هم آنها را فهمید. انجیل گواه بر این است که قیام بدن مسیح واقعی بود؛ یعنی همان بدنی که تدهین شده به قبر سپرده شد. بعد از قیامش بدنی داشت که می‌توانست غذا بخورد (لوقا ۲۴: ۳۹- ۴۴)، ولی گذشته از این خصوصیات طبیعی انسانی، بدن قیام کرده مسیح از ویژگی‌های خارق‌العاده‌ای نیز برخوردار بود بدن او در زمان و فضا محدود و محصور نبود.

از درهای بسته می‌گذشت و نزد شاگردان می‌رفت. در حالی که با دو نفر صحبت می‌کرد، ناگهان ناپدید شد. احتمالا بدن زنده شده مسیح نمونه بدن‌هایی است که ما بعد از مرگ خواهیم داشت. پس چهل روز که مسیح خود را به شاگردانش نشان داد، به آسمان صعود کرد. از روی کوهی که در شهر اورشلیم بود، مسیح با آن بدن پرجلال خود در برابر چشمان شاگردانش به بالا رفت (اعمال رسولان ۱: ۹- ۱۱). لحظه تماشایی صعود در واقع دوران «تجسم» را

که در آن عیسای مسیح، آن «خدا- انسان» در بین انسان‌های این زمین زندگی کرد، به پایان رساند. هنگامی که ابر عیسای مسیح را از نظر شاگردان پنهان ساخت، او وارد آسمان شد. (اول پطرس ۳: ۲۲، عبرانیان ۴: ۱۴) و در آنجا خدمت جدید خود را آغاز نمود. بدین وسیله کار نجات بشر به طور موفقیت‌آمیزی انجام یافت. او به شاگردانش تعلیم لازم داده بود تا برنامه‌ای را که خود شروع نموده بود کلیسا بتواند آن را به پایان رساند. برعکس زندگی محقری که او در این دنیا داشت صعود او آغاز سلطنتی باشکوه بود.

ما ایمانداران از صعود و جلال یافتن مسیح چندین برکات مهم یافته‌ایم. خداوند ما الان در جلال خود در دست راست پدر شفیع ماست (رومیان ۸: ۳۴، اول یوحنا ۲: ۱ و عبرانیان ۷: ۲۵). او وارد خدمت جدید کهانت خود شده است. پس از تکمیل کفاره، حالا کاهن اعظم ما نشسته (نشانه تکمیل کار) و در آسمان از ما دفاع می‌کند. از این گذشته او ضمانت ماست در آسمان که نشان می‌دهد برای ما هم در آنجا جایی هست (یوحنا ۱۴: ۱- ۳) و سرانجام جلال یافتن او با «آمدن تسلی‌دهنده دیگر» که روح‌القدس است تکمیل می‌شود (یوحنا ۱۴: ۱۵- ۲۶). پس امروز که خداوند از لحاظ بدنی از ما جدا شده، می‌توانیم به وسیله خدمت روح‌القدس که آمده تا برکات مسیح را نصیب ما سازد از حضور مسیح برخوردار شویم. بدین وسیله عیسای مسیح می‌تواند با تمام مردم، بدون هیچ محدودیتی ارتباط داشته باشد. تمام این برکات عالی را مدیون صعود و جلال یافتن مسیح هستیم.

فصل چهارم: روح‌القدس

«و من پدر سؤال می‌کنم و تسلی‌دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد. تا همیشه با شما بماند؛ یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند، زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود» (یوحنا ۱۴: ۱۶ و ۱۷).

شخصیت روح‌القدس

بسیاری از متکلمان لیبرال مسیحی معتقدند که در عهد عتیق و جدید تمام اشارات به روح‌القدس حاکی از آن است که روح خدا صرفا قدرت و نفوذ و فعالیت خداست و بدین وسیله شخصیتی برای او قائل نیستند. نه فقط «یونیترین»، بلکه فرقه‌های گمراه‌کننده جدید مثل «شاهدان یهوه» نیز از این زمره‌اند. البته غرض از شخصیت روح‌القدس این نیست که روح خدا بدن مادی دارد. همانطور که دیدیم خدای پدر نیز از چنین بدنی برخوردار نیست. خدا روح است؛ یعنی فکر می‌کند، احساس می‌کند، اراده می‌کند، ولی نه لزوما در قالب یک بدن. همین امر درمورد سومین اقنوم الوهیت نیز صادق است. در کتاب مقدس ویژگی‌های روح‌القدس را می‌بینیم که حاکی از این واقعیت است که او از شخصیت واقعی برخوردار می‌باشد. او تعلیم می‌دهد (لوقا ۱۲: ۱۲، یوحنا ۱۴: ۲۶)، صحبت می‌کند (متی ۱۰: ۲۰، مرقس ۱۳: ۱۱)، هدایت می‌کند (متی ۴: ۱، رومیان ۸: ۱۴)، از این گذشته روح‌القدس شهادت می‌دهد (اعمال رسولان ۵: ۳۲، عبرانیان ۱۰: ۱۵، یوحنا ۱۵: ۲۶)، او برای قوم خدا شفاعت می‌کند (رومیان ۸: ۲۶ و ۲۷)، مجذوب می‌کند (دوم پطرس ۱: ۲۱) انسان را به گناه ملزم می‌سازد (یوحنا ۱۶: ۷ و ۸) مسیح را جلال می‌دهد (یوحنا ۱۶: ۱۴ و ۱۵) و مسح می‌کند (اول یوحنا ۲: ۲۰ و ۲۷) این ویژگی‌ها را نمی‌توان به یک نیروی مجهول نسبت داد، بلکه آنها متعلق به یک شخص هستند.

گذشته از فعالیت‌های ذکر شده، نویسندگان عهد جدید ویژگی‌های فکری نیز برای روح‌القدس قائل شده‌اند. روح‌القدس فکر خدا را می‌داند (اول قرنتیان ۲: ۱۱ و ۱۶)، او محبت می‌کند (رومیان ۱۵: ۳۰)، اراده می‌کند (اول قرنتیان ۱۲: ۱۱). رفتارهایی که مردم ممکن است نسبت به روح‌القدس داشته باشند در کتاب مقدس طوری ذکر شده که او را غیر از یک شخص واقعی چیز دیگری نمی‌توان دانست. مردم ممکن است به او کفر بگویند (متی ۱۲: ۳۱، مرقس ۳: ۲۹)، یا دروغ بگویند (اعمال رسولان ۵: ۳) اعمال رسولان ۷: ۵۱ نشان می‌دهد که مردم ممکن است با روح‌القدس مقومت کنند و باز در (عبرانیان ۱۰: ۲۹) می‌خوانیم که ممکن است نسبت به او بی‌حرمتی شود. یا او را برنجانند (افسسیان ۴: ۳۰) از همه مهم‌تر گفتار مسیح است درباره روح‌القدس که در (یوحنا ۱۴: ۱۷) می‌خوانیم که صحبت از «تسلی‌دهنده» می‌کند که با شخصیتی کاملا واقعی به جهان می‌آید (یوحنا ۱۴: ۱۶، ۱۷ و ۱۵: ۲۶ و ۱۶: ۷، ۸، ۱۶).

الوهیت روح‌القدس

در عهد عتیق ۸۶ بار از روح‌القدس یا روح خدا شده است. در این اشارات صفاتی که به روح‌القدس اطلاق شده همان صفاتی است که یهوه از آنها برخوردار می‌باشد. در موارد گوناگون وقتی مطلبی از عهد عتیق که گوینده‌اش یهوه بوده است، در عهد جدید نقل می‌شود، در اینجا گوینده را روح‌القدس می‌داند. یک دلیل محکم درمورد الوهیت روح‌القدس گفتار مسیح است درباره «گناه نابخشودنی» که همانا کفر به روح‌القدس می‌باشد. کفری که خیلی بدتر از کفر به «پسر انسان» است و نشان می‌دهد روح‌القدس دارای الوهیت می‌باشد. اغلب در عهد جدید مطالبی درباره روح‌القدس آمده که درباره دو اقنوم دیگر نیز به کار می‌رود، مثل پرستش روح‌القدس. در (متی ۲۸: ۱۹) که فرمول تعمید است، اسامی هر سه اقنوم آمده که نشان‌دهنده الوهیت هر سه می‌باشد.

در دعای اختتام (دوم قرنتیان ۱۳: ۱۴) نیز نام روح‌القدس هم ردیف با پدر و پسر ذکر شده «و فیض عیسی خداوند و محبت خدا و شراکت روح‌القدس با جمیع شما باد.» در (اول پطرس ۱: ۲) نیز به سه شخصیت الوهیت اشاره شده است. کسانی که در عهد عتیق با خدا مخالفت می‌کردند بنابه گفته استیفان در واقع با روح‌القدس مقاومت می‌کردند (اعمال رسولان ۷: ۵۱). ساکن شدن روح‌القدس در بدن ایمانداران آنچنان که پولس می‌گوید در واقع ساکن شدن

خداست در بدن. (اول قرنتیان ۳: ۱۶، ۱۷ و ۶: ۱۹)

اسامی روح‌القدس در کتاب مقدس

روح خدا نه فقط نشان‌دهنده الوهیت روح‌القدس می‌باشد، بلکه اصطلاحی است که دلالت بر کار روح‌القدس می‌کند که عبارت است از اجرای تصمیمات خدای. به وسیله روح‌القدس بود که خدا کائنات را آفریده و حالا هم به حفظ و حراست آن مشغول است و باز توسط روح‌القدس است که کار نجات‌بخش مسیح برای انسان به ثمر می‌رسد (لوقا ۱۱: ۲۰). لفظ دیگری که برای روح‌القدس به کار می‌رود (روح مسیح است) در(رومیان ۸: ۹) این لفظ به کار رفته که البته منظور روح دیگری نیست، بلکه همان روح‌القدس است. این واژه نشان می‌دهد روح‌القدس عاملی است که کار مسیح را به ثمر می‌رساند (یوحنا ۱۴: ۲۶) و او را جلال می‌دهد (یوحنا ۱۶: ۱۴) مسیح زنده به وسیله روح‌القدس است که در ایمانداران ساکن می‌شود (غلاطیان ۲: ۲۰ و رومیان ۸: ۹، ۱۰).

روح‌القدس تسلی‌دهنده نیز خوانده شده است. خداوند عیسی این لفظ را وقتی آخرین شام را با شاگردان صرف می‌کرد برای روح‌القدس به کار برد (یوحنا ۱۴: ۱۷). این کلمه در اصل به معنی کسی است که «خوانده شده در کنار کسی باشد و کمکش کند.» در غیاب بدنی مسیح، روح‌القدس به شاگردان خدمت مخصوصی کرده، مشاور ومدافع آنها خواهد بود. خود مسیح هم مطابق (اول یوحنا ۱: ۹) همین خدمت را انجام می‌دهد، ولی بنابراین انجیل یوحنا برای اینکه تسلی‌دهنده «دیگر» بیاید لازم بود که مسیح برود. این موضوع نشان می‌دهد که هر یک از اقنوم از دیگری متمایز هستند و در حالی که خدای پسر در دست راست پدر نشسته است و شفیع و مدافع آسمانی ماست، روح‌القدس نیز با ماست تا مدافع زمینی ما باشد.

خود لفظ روح‌القدس نشان می‌دهد که کار او این است که مردم را برای خدا، جدا کند و آنها را مقدس سازد. تولد تازه و تقدیس دو خدمت مخصوصی هستند که به وسیله روح‌القدس انجام می‌گیرند. اسم دیگر روح‌القدس، روح راستی است. همانگونه که مأموریت مسیح در «تجسم» این بود که پدر را آشکار کند، کار روح‌القدس نیز آشکار ساختن پسر است. همانگونه که او در گذشته مردان مقدس را الهام‌بخشید تا کتاب مقدس را بنویسند، امروز «کلمه» را برای ما روشن می‌سازد. در بین اسامی دیگر روح‌القدس، روح حیات نیز دیده می‌شود. روح‌القدس به عنوان عامل الهی، نه فقط در آفرینش و حفظ عالم کائنات فعالیت کرده و می‌کند، بلکه در آفرینش و حفظ حیات روحانی نیز عامل اصلی است (رومیان ۸: ۲ و مکاشفه ۱۱: ۱۱).

یکی دیگر از القاب روح‌القدس، روح فرزندخواندگی است. وقتی کسی تولد تازه می‌یابد، نه فقط مقام رسمی تازه‌ای در حضور خدا پیدا می‌کند و از زندگی تازه برخوردار می‌گردد، بلکه رابطه خانوادگی تازه‌ای نیز با خدا برقرار می‌سازد. وقتی شخصی از طبیعت الهی برخوردار می‌گردد، مانند طفلی نوزاد در خانواده خدا پذیرفته می‌شود کار روح‌القدس این است که به این رابطه تازه شهادت بدهد. این «آگاهی داخلی» در ایماندار به او اطمینان می‌دهد که او نجات یافته است. اول ایمان می‌آید و بعد شهادت روح‌القدس تا به ایماندار اطلاع دهد که او واقعا فرزند پادشاه آسمانی است (رومیان ۸: ۱۵).

سمبل‌های روح‌القدس

گاهی برای فهمیدن موضوعی، بهترین راه زبان استعاره و سمبل است. برای درک شخصیت و کارهای روح‌القدس نیز نویسندگان کتاب مقدس از چنین شیوه‌ای استفاده کرده‌اند. کار روح‌القدس به آتش تشبیه شده است (اشعیا ۴: ۴، ارمیا ۲۰: ۹، متی ۳: ۱۱، لوقا ۳: ۱۶). آتش نشانه کار پاکسازی روح‌القدس می‌باشد. مسح روح‌القدس همچنین باعث گرمی و روشنایی می‌گردد. عیسی در گفتگوی خود با نیقودیموس کار روح‌القدس را به باد تشبیه کرد (یوحنا ۳: ۸). در (اعمال رسولان ۲: ۲) نزول روح‌القدس با «وزیدن باد عظیم» همراه بود که حکایت از حضور غیرقابل رؤیت روح‌القدس می‌کند. در ضمن نشانه احیا و تازگی است. نشانه رایج دیگر برای روح‌القدس آب است. انجیل یوحنا این سمبل را چندین دفعه به کار می‌برد (یوحنا ۳: ۵، ۴: ۱۴، ۷: ۳۸ و ۳۹). بدون شک روح‌القدس چشمه‌ای است که از آب حیات روحانی و زندگی تازه می‌جوشد.

آب عطش را خاموش می‌کند، ناپاک را پاک می‌سازد و از پژمردگی جلوگیری به عمل آورده تازگی و نشاط می‌بخشد.

اصطلاح «آب زندگانی» که در (یوحنا ۷: ۳۸) یافت می‌شود، متضاد آبی که در انبار ذخیره شده و راکد است. وقتی روح‌القدس می‌آید، با خود پویایی و فعالیت و جنب و جوش خدایی برای جان انسان همراه می‌آورد. روغن سمبل دیگری است برای نشان دادن کار روح‌القدس در عهد عتیق، در مراسم مذهبی لاویان روغن را به نشانه زیبایی و پرورش به کار می‌بردند. علاوه بر کاربرد غذایی و آرایشی که داشت، در روشنایی چراغ‌ها و معالجه زخم‌ها نیز به کار گرفته می‌شد. روح‌القدس به کبوتر نیز تشبیه شده است. این پرنده زیبا، حکایت از آرامش، مهربانی، لطافت و سلامتی می‌کند. روح‌القدس نیز ملایم است و هرگز با خشونت و به وجود افراد رخنه نمی‌کند، بلکه با ملایمت کار عالی خود را انجام می‌دهد. مطلب مهم دیگری نیز که از این سمبل دستگیر می‌شود این است که کبوتر خدا ممکن است خاموش و رنجیده شود یا با او مقاومت گردد. چیزی که برای همه ما مهم است این است که یاد بگیریم زمزمه روح‌القدس را فوری تشخیص بدهیم.

کارهای روح‌القدس

در عهد عتیق، روح‌القدس را از سه جنبه در فعالیت می‌بینیم. او عامل خلقت است. روح‌القدس بود که بر لجه حرکت می‌کرد تا عالم هستی منظمی را به وجود آورد (پیدایش ۱: ۲). (پیدایش ۲: ۷) و (ایوب ۳۳: ۴) نشان می‌دهند که در خلقت انسان نیز روح‌القدس عامل مؤثری بوده است. قسمتی از فعالیت روح‌القدس شامل حفظ و حراست خلقت خود است (دانیال ۵: ۲۳، اعمال رسولان ۱۷: ۲۸). فعالیت دیگر روح‌القدس در عهد عتیق عبارت است از «نیروبخشی» مردم به جهت انجام اراده خدا، بارها در عهد عتیق می‌خوانیم که روح‌القدس «بر کسی نازل می‌شود» تا او بتواند مأموریت ویژه‌ای را انجام دهد. این مأموریت اغلب شامل سازماندهی و اراده قوم خدا و یا الهام بخشیدن به سخنگویان خدا و انبیا بود. گاهی انبیا آنچنان تحت نفوذ روح‌القدس قرار می‌گرفتند که به نظر می‌آمد به عالم خلسه فرو رفته باشند (اشعیا ۶ و حزقیال ۸: ۱– ۳).

سومین عمل روح‌القدس در عهد عتیق ایجاد «حیات جدید» است (اشعیا ۶۳: ۱۰ و ۱۱). حکایت از آن دارد که روح‌القدس به قوم خدا حیات می‌بخشد و طبیعت آنها را تغییر می‌دهد. داوود در مزمور اعترافات خود استغاثه می‌کند که خدا روح حیات‌بخش خود را از او نگیرد (مزمور ۵۱: ۱۱). با این وجود، این جنبه کار روح‌القدس در عهد عتیق به طور آشکار تأکید نمی‌شود، بلکه بیشتر به صورت وعده‌ای که در آینده جامه عمل می‌پوشد دیده می‌شود. در (ارمیا ۳۱: ۳۱) نبی روزی را پیشگویی می‌کند که در آن خدا عهد تازه‌ای آن هم در قلوب انسان‌ها می‌بندد. در عهد عتیق فقط افراد معدودی از این تجربه زندگی جدید برخوردار می‌شدند، در حالی که در عهد جدید این تجربه شامل تمام مردم دنیا می‌شود! کار روح‌القدس را به آسانی می‌توان در زندگی زمینی عیسای مسیح پیگیری نمود. در (متی ۱: ۲۰) می‌بینیم که روح‌القدس عامل ویژه‌ای است که نطفه مقدس را در رحم مریم باکره ایجاد می‌کند.

این معجزه می‌بایست اتفاق میفتاد تا عیسی بدون هیچ گناهی چون انسان زاده می‌شد و بدون تسلیم شدن به گناه، وسوسه‌ها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذاشت. زندگی او به وسیله روح‌القدس به صورت ویژه‌ای مسح شده بود (یوحنا ۸: ۲۳) تا او بتواند نمونه کامل برای تمام ایمانداران اعصار مختلف باشد. در صحنه تعمید از دست یحیی در رود اردن هنگامی که عیسی خود را در اختیار تعمید دهنده گذاشت تا مراسم تعمید اجرا شود، روح‌القدس به شکل کبوتری نازل شده بر او قرار گرفت و او را به طور ویژه‌ای مسح کرد تا خدمت ویژه خود را با «قدرت روح» در این دنیا آغاز کند. در خاتمه خدمت خود نیز، مسیح «به روح ازلی» (عبرانیان ۹: ۱۴) خود را چون قربانی گناه گذرانید. «تسلی‌دهنده» او را در بحران‌هایی که منجر به مصلوب شدنش گشت یاری نمود.

عامل اصلی در صبح رستاخیز مسیح نیز روح‌القدس بود. این مطلب را در (رومیان ۱: ۴ و ۸: ۱۱) می‌خوانیم. همانگونه که روح‌القدس مسیح را حیات دوباره بخشید، امروز به حق‌جویان مشتاق زندگی نوینی عطا می‌کند. در زندگی عیسای مسیح، روح‌القدس نقش فعالی داشت. جنبه مهم دیگری خدمت روح‌القدس درمورد انسان است. به طور اجمال جنبه‌های گوناگون فعالیت روح‌القدس را در زندگی افراد برمی‌شماریم. روح‌القدس در بی‌ایمانان فعالیت می‌کند. در این مرحله روح‌القدس شخص را نسبت به گناه ملزم می‌سازد. این خدمت فیض‌بخش روح‌القدس در (یوحنا ۱۶: ۸– ۱۱) آمده است. متکلمین مسیحی این را اصطلاحا «فیض تدارکاتی»[۱] می‌نامند. مقصود آن است که روح‌القدس با ملایمت در قلب هر گناهکاری کار می‌کند تا او را به توبه ترغیب کند.

۱- Prevenient grace

بدون این ترغیب هیچ شخصی نمی‌تواند تصمیم به توبه گیرد. روح‌القدس به وسیله کلام خدا که وسیله ویژه‌ای است بهتر می‌تواند در قلب اشخاص کار کند. به وسیله «جهالت موعظه» است که مردم نجات می‌یابند. (اول قرنتیان ۱: ۲۱). «تولد تازه» عبارت است از احیای باطنی انسان سقوط کرده به وسیله کار فیض‌بخش روح‌القدس. در اینجاست که حیات تازه‌ای آغاز می‌شود! این دگرگونی بنیادی را که در شخصی توبه کار به وجود می‌آید می‌توان در (یوحنا ۳: ۴- ۸) مشاهده کرد. روح‌القدس تغییر واقعی در طبیعت بشری به وجود می‌آورد (رومیان ۱۲: ۲ ، افسسیان ۴: ۲۳). درمورد اینکه چگونه روح‌القدس این تولد تازه را انجام می‌دهد (افسسیان ۴: ۲۴ و تیطس ۳: ۵) را مطالعه کنید.

نتیجه این دگرگونی دو جنبه دارد. روح‌القدس در ایماندار ساکن می‌شود و مرحله تقدس را در آغاز می‌کند. خدا در شخصیت انسانی که تولد تازه پیدا کرده حکومت می‌کند. این ساکن شدن درمورد هر سه شخصیت الوهیت صادق است، ولی به طور ویژه‌ای کار روح‌القدس می‌باشد (یوحنا ۱۴: ۱۷، رومیان ۸: ۹، اول قرنتیان ۶: ۱۹، دوم تیموتاؤوس ۱: ۱۴، اول یوحنا ۲: ۲۷، مکاشفه ۳: ۲۰). ساکن شدن خدا گاهی به اصطلاح اتحاد با مسیح یا در مسیح نیز بیان می‌شود. پولس این اصطلاح را زیاد به کار می‌برد. به هر تقدیر این کار روح‌القدس است که فیض ویژه مسیح یعنی کفاره شدن او را درمورد انسان به مرحله اجرا درمی‌آورد. تولد تازه آغاز زندگی تازه است. تقدس ادامه و پیشرفت زندگی تازه است به سوی رشد و کمال. در کتاب مقدس به موضوع رشد روحانی اهمیت زیادی داده شده است. رشد مسیحی با عدالت مسیح آغاز می‌شود. (فیلیپیان ۳: ۹) این عدالت است که انسان را لایق می‌سازد تا بتواند در حضور خدای قدوس بایستد. این را «عدالت وضعی»[۲] می‌نامند. روح‌القدس که در ایماندار می‌ماند کارش این است که این عدالت را به «عدالت پیشرونده واقعی» تبدیل نماید.

چنین رشد روحانی (اول پطرس ۱: ۲۳ و ۲: ۲) در اثر ثمره روح (غلاطیان ۵: ۲۲ و ۲۳) به وجود می‌آید. محبت، خوشی، سلامتی، حلم، مهربانی، نیکویی ایمان، تواضع پرهیزگاری. هر قدر به روح‌القدس اجازه دهیم در ما کار کند این خصایص در ما بیشتر و بیشتر می‌شود. راه دیگر نشان دادن این مرحله رشد، شبیه مسیح شدن است (فیلیپیان ۳: ۱۰) این نیز کار روح‌القدس است. بالاخره کار روح‌القدس قدرت بخشیدن است. او کسی است که نیروی لازم برای خدمت به خداوند عطا می‌کند. (اعمال رسولان ۱: ۸) این امر مهمی بود که «وعده پدر» (اعمال رسولان ۱: ۴) برای کسانی که شاگردان صمیمی مسیح بودند به مرحله اجرا درآمد. کار روح‌القدس فقط در تقدیس شاگردان خلاصه نمی‌شد، بلکه به آنها نیرو بخشید تا همچون سربازان مسیح با شیطان بجنگند. آنها با این حال اسلحه روحانی تجهیز شدند. از این موضوع می‌فهمیم که امکان دارد یک نفر شاگرد مسیح باشد، ولی از این نیروی مخصوص برای خدمت مؤثر روحانی بی‌بهره باشد. این کار روح‌القدس است که ایمانداران را پر سازد تا آنها بتوانند مأموریت خطیر شاگرد ساختن تمام ملل را انجام دهند. (متی ۲۸: ۱۹، اعمال رسولان ۲: ۴). درمورد فصلی جداگانه راجع به تعمید روح‌القدس به تفصیل صحبت خواهد شد. در اینجا به همین اکتفا می‌کنیم که بگوییم روح‌القدس در این روزهای باران‌های آخرین، جان‌های تشنه زیادی را سیراب می‌سازد! (یوئیل ۲: ۲۳)

۲- Positional righteousness

فصل پنجم: انسان و سقوط او

سقوط انسان. انسان خوب و پاک آفریده شد، چون خدا گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم»، ولی انسان در اثر گناه ارادی خود سقوط کرد و در نتیجه نه فقط مرگ جسمی را بلکه مرگ روحی را نیز که عبارت از جدایی از خداست، سبب شد.

اصل انسان

انسان چیست؟ این پرسشی است که طی قرون گوناگون همواره ذهن متفکرین را به خود مشغول داشته است. بی‌شک پرسش بسیار مهمی است، زیرا اگر جواب داده نشود، زندگی عاری از مفهوم خواهد بود. بیشتر بی‌قراری‌های جوانان امروز از این مسأله ناشی می‌شود. برای آغاز مناسب است از مزامیر چند آیه‌ای را در نظر بگیریم: «پس انسان چیست که او را به یادآوری و بنی‌آدم که از او تفقد نمایی؟ او را از فرشتگان اندکی کم‌تر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی» (مزمور ۸: ۴ و ۵). در این آیات کلمه «فرشتگان» در اصل «الوهیم» است که معمولا آن را «خدا» ترجمه می‌کنند. پس احتمالا صحیح‌تر است آن را چنین ترجمه کنیم: «او را از خداوند اندکی کم‌تر ساختی.» نویسنده مزامیر انسان را از دیدگاه آسمانی مشاهده می‌کند؛ یعنی رابطه‌ای که او با خدا دارد.

در اینجا فرق مهمی را بین انسان و سایر موجودات مشاهده می‌کنیم. در (مزمور ۱۴۴: ۳ و ۴) نیز آمده است. «ای خداوند آدمی چیست که او را به حساب بیاوری؟ انسان مثل نفسی است و روزهایش مثل سایه‌ای است که می‌گذارد.» این آیات وضع بد انسان را نشان می‌دهند. او موجود ضعیفی بیش نیست. اگر خالق خود را از زندگی‌اش کنار بگذارد مخلوق بیچاره‌ای خواهد بود. بنابراین این بین این دو دیدگاه مهم که درباره انسان است، یکی که او را گل سرسبد آفرینش خدا می‌داند و دیگری که او را جدا از خدا موجودی زبون تلقی می‌کند. تعریف واقعی کتاب مقدس از انسان را مشاهده می‌کنیم. تمام نظریات دیگری که از انسان ارائه شده یا خیلی بهتر از این بوده یا خیلی پست‌تر از آنچه که او هست. کتاب مقدس انسان را آنطور که هست نشان می‌دهد. انسان از کجا آمد؟ کتاب مقدس جواب دقیق و مفصلی آنطور که دانشمندان امروزی کوشش به ارائه آن می‌کنند، نداده است. کتاب مقدس کتابی است که فاقد اصطلاحات و طبقه‌بندی‌های علمی است و بنابراین نظر نمی‌توان آن را کتابی علمی محسوب داشت، زیرا قبل از دوران علمی نوشته شده، ولی در ضمن کتابی افسانه‌ای و غیرواقعی نیست، بلکه گزارشی است «معقول» از آنچه رخ داده است به زبانی که مردم خاور نزدیک در آن موقع می‌توانستند بفهمند.

جالب این است که با وجود گذشت هزاران سال، هنوز هم مطالب کتاب پیدایش اساسی‌ترین اطلاعات را درباره انسان در اختیار ما بشر علمی می‌گذارد. از این گذشته، علم خود صرفا روشی است که داده‌های تجربی را طبقه‌بندی می‌کند. علم این قدرت را ندارد که درباره اصل و پیدایی چیزها مطلبی بگوید. این کار کتاب مقدس است. علم حقیقی با کتاب مقدس مغایر نیست. (پیدایش ۱: ۲۶- ۲۸) با زبانی بسیار ساده چگونگی پیدایی بشر را ارائه می‌دهد: «و خدا گفت، آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید، او را به صورت خود آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید. و خدا ایشان را برکت داد و خدا به ایشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند حکومت کنید.»

ازاین آیات می‌توان به چندین نتیجه رسید. نخست اینکه انسان مخلوق ویژه خداست. کتاب مقدس پیرو نظریه آفرینش است در مقابل تکامل[۱] که پیوندی ارگانیک بین انسان و حیوانات قائل است. کتاب مقدس زمان آفرینش را مشخص نمی‌کند، ولی فرق اساسی میان خلقت انسان و خلقت سایر موجودات می‌گذارد. نظریه‌های گوناگون تکامل بیولوژیکی که خط انفصال میان انسان و حیوان را برداشته‌اند مسلما نمی‌توانند دیدگاه کتاب مقدس و رسولان مسیح باشند. برای مثال برای پولس رسول، «آدم» وجود خارجی داشت (رومیان ۵: ۱۲- ۲۱) و اگر آدم وجود واقعی بوده،

۱- evolutionism

پس «حوا» نیز وجود داشته و این مخالف تکامل است. نظریات تکامل اساسا دو نوع است: خدایی و بی‌خدایی. در اینجا بحث نظریه بی‌خدایی را کنار می‌گذاریم، چون از تعریفش پیداست مناسب این مقاله نیست، ولی در بین دانشمندان مسیحی هستند کسانی که معتقدند می‌توان به نوعی تکامل خداگونه معتقد بود. پیروان این نظریه به نوعی تفسیر اسطوره‌ای و مجازی از کتاب پیدایش دست می‌یابند که البته هیچ کدام از نظریه‌های آنان با آنچه پولس رسول می‌گوید سازگار نیست. از این گذشته این درست نیست که عده‌ای سعی کنند عقاید کتاب مقدس را با تئوری تکامل در سال‌های اخیر دگرگونی‌های اساسی در آن رخ داده سازش دهند. علم روشی است که خدا به وسیله آن سخن می‌گوید و کتاب مقدس نیز روشی دیگر، بنابراین نباید بین این دو تناقضی وجود داشته باشد. ایماندار به کتاب مقدس نباید از آشکار شدن حقایق بیم داشته باشد!

طبیعت انسان

درباره خلقت مخصوص انسان در کتاب پیدایش به چند نکته اساسی برمی‌خوریم. اول اینکه همه انسان‌ها دارای اجداد مشترکی هستند، «آدم و حوا.» این حکایت از یگانگی نسل بشر دارد. تعلیمی که در (رومیان ۵: ۱۲- ۲۱) درباره سقوط انسان یافت می‌شود بر واقعیت انسجام نژاد انسان استوار است. فساد و خرابی گناه که در اثر سقوط آدم حادث گشت از طریق این پیوستگی و یگانگی نژاد به تمام مردم سرایت کرد. نجات عیسای مسیح نیز به همین منوال چنین قدرتی را داراست. انسان دارای طبیعتی سه گانه است. او تشکیل شده از یک بدن مادی، یک جان غیرمادی و یک روح غیرمادی. کسانی که بر هر سه جنبه اعتقاد دارند. «سه بخش‌گرا»[۲] خوانده می‌شوند. آنانی که فقط به دو جنبه مادی و غیرمادی بشر تأکید می‌کنند بدون اینکه فرق مشخصی بین جان (نفس) و روح قائل شوند به «دو بخش‌گرا»[۳] معروف هستند. آیاتی هست که عقیده سه گانگی انسان را ثابت می‌کند، مثل (اول تسالونیکیان ۵: ۲۳) «اما خود خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداند و روح و نفس (جان) و بدن شما تماما بی‌عیب محفوظ باشد و در وقت آمدن خداوند ما عیسای مسیح.»

شخص پیرو هر کدام از این عقاید که باشد، روشن است که به هر حال سه عمل در طبیعت انسان هست که با این سه جنبه می‌توان آنها را توجیه کرد. بدن با دنیا پیوند و ارتباط دارد حواس پنجگانه‌ای که خدا به انسان عطا فرموده برای این است که به وسیله آنها انسان با دنیای مادی اطراف خود در تماس باشد. خواست‌های بدنی انسان ناشی از ساخت جسمی و روانی اوست و در هیچ جای کتاب مقدس این خواست‌ها به خودی خود گناه‌آلود قلمداد نشده است. این نکته حائز اهمیت است. یونانیان و سایر ملل خدانشناس در دوران‌های قدیم، بدن را «زندان» می‌دانستند، ولی نویسندگان کتاب مقدس از چنین عقیده‌ای بری بودند. خدا بدن را نیکو می‌داند و بدن باید مقر روح خدا باشد. یک روز این بدن زنده خواهد شد! چنین درکی از بدن انسان و ارزشی که خدا برای آن قائل شده است، سبب می‌شود دیدگاه اخلاقی والایی نسبت به آن داشته باشیم.

اگر بدن ذاتا به دو شریر بود، دیگر امیدی برای آن از گناهان و خواست‌های شریرش نمی‌بود و انسان جز اینکه خود را تسلیم هوس‌های گناه‌آلودش بکند چاره‌ای دیگر نمی‌داشت، ولی مسیحیان واقعی اجازه نمی‌دهند خواست‌های طبیعی بدن بر رفتار آنها حکمفرما باشند، بلکه با تربیت بدن، آن را وسیله‌ای سودمند برای خدمت به خدا درمی‌آورند (اول قرنتیان ۹: ۲۷). گرچه جان (نفس) و روح، دو جنبه غیرمادی انسان، با یکدیگر طوری عجین هستند که نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا کرد، ولی با توجه به کار هر یک می‌تواند تفاوت آنها را دانست. جان انسان مرکز ارتباطات اوست با دنیای خارج. جان است که شخصیت انسان را به وجود می‌آورد. قسمت‌های گوناگون جان یا نفس عبارتند از: فکر، عاطفه (احساسات) و اراده. از این سه قسمت است که «من» واقعی تشکیل می‌گردد.

اینهاست که به انسان خودآگاهی درونی می‌بخشد و روح را با بدن ارتباط داده شخصیت انسان را تماما در اختیار می‌گیرد. انسان در ضمن روح نیز هست. این جنبه انسان است که او را با دنیای روحانی، چه خوب و چه بد که غیرقابل رؤیت است پیوند می‌دهد. پولس در (افسسیان ۲: ۱- ۱۰) وضعیت کسی که هنوز تولد تازه نیافته به عنوان شخصی که «در گناه مرده است» شرح می‌دهد. اشخاصی که تولد تازه ندارند مانند مسیحیان همنوع خود از بدن برخوردار هستند. در ضمن قوای دماغی، روانی، ارادی و عاطفی نیز در آنان وجود دارد، ولی نسبت به خدا «مرده‌اند» از لحاظ روحانی بی‌تحرک هستند. وقتی روح‌القدس چنین اشخاصی را بیدار می‌سازد و حیات تازه‌ای به آنان می‌بخشد، آن

۲- trichotomists

۳- dichotomists

نیرویی که می‌تواند آنان را با خدا پیوند دهد و در اثر گناه در انسان از بین رفته، دوباره احیا می‌شود.

صورت خدا

(پیدایش ۱: ۲۶ و ۲۷) می‌گوید انسان به صورت خدا آفریده شده است. منظور چیست؟ منظور از صورت آن طبیعتی است که در همه انسان‌ها و خدا مشترک است. ادراک، احساس و اراده از ویژگی‌های شخصیت است و انسان را از حیوان فاقد شعور مجزا می‌کند. توانایی بی‌حد و حصر انسان که در تمدن و فرهنگ دیده می‌شود، ناشی از آن وجه اشتراکی است که بین خدا و انسان وجود دارد. غیر از صورت طبیعی، انسان دارای صورت اخلاقی نیز هست انسان صاحب اراده و جوی آزاد شد تا بتواند قدرت اختیار خود را به اجرا درآورد. او می‌تواند محبت کند، پس اگر نکند خطا کرده است. شعور او به اراده او آگاهی می‌دهد، بنابراین او مسؤول کارهایی است که از اراده‌اش سر می‌زند. صورت اخلاقی در انسان کیفیتی است از شخصیت او که خوب و بد بودن عمل او را مشخص می‌کند. این کیفیت به او طبعی معنوی و اخلاقی می‌دهد و او را از قدرتی عظیم جهت انجام دادن شرارت یا بجا آوردن قدوسیت برخوردار می‌سازد. در ابتدا انسان با قدوسیت واقعی قلبی خلق شد و اشتیاق بی‌غل و غش نسبت به خدا داشت، اما با سقوطش باعث از بین رفتن این اشتیاق و پیوند شد.

منشأ گناه

سؤالی که فکر فلاسفه را از دوران‌های قدیم تا به حال مشغول داشته، چگونگی ورود «بدی» به جهان بوده است. در طی سالیان پاسخ‌های گوناگون ارائه داده شده که با پاسخ کتاب مقدس فرق دارند. یکی از اینها نظریه دوگرایی [۴] است. زرتشتیان مروج این عقیده بودند و بعدا نیز «ناستیکها» که همیشه مزاحم کلیسای نخستین بودند از آن پیروی کردند. سپس «مانویان» از این عقیده تبعیت کردند تا اینکه به دوران‌های جدید نیز سرایت کرد. بر طبق این عقیده شر یا بدی نیرویی ازلی و ابدی است و دائم با خوبی در ستیز است. معمولا از چنین عقیده‌ای است که فکر ایجاد می‌شود که بدی و شر جزو وجود انسان است و در نتیجه بدن شریر می‌باشد و باید علائق و خواست‌های آن را سرکوب کرد.

بنابر چنین مکتبی خدا دیگر قادر مطلق نیست، بلکه یکی از دو قدرت عظیم. نظریه دیگر درمورد اصل و منشأ بدی آن است که شر جزو وجود فانی انسان است. این عقیده به آیین وحدت وجود متمایل است، زیرا وجود را با اخلاق یکی می‌داند و فرقی بین آن دو قائل نیست اگر مخلوق بودن خود مفهوم گناه کردن را در بر داشته باشد، دیگر انسان از هر نوع مسؤولیت اخلاقی مبرا خواهد بود. گناه صرفا نتیجه ناآگاهی و ضعف توجیه شده و تقصیر بیشتر به گردن اجتماع است تا فرد. عقیده مشابه دیگری نیز وجود دارد که گناه را صرفا شرارت صنفی می‌داند. رینولد نیبور[۵] در کتاب معروفش، انسان اخلاقی و اجتماع غیراخلاقی کوشش می‌کند نشان دهد که انسانی که بت‌هایی جرئت ارتکاب شر را ندارد، وقتی به گروهی یا جمعی می‌پیوندد و آن شر را به اتفاق آنها انجام می‌دهد، باید مسؤولیت این شر به طور اشتراکی بین آنها تقسیم شود.

البته نویسنده کتاب منکر گناه انفرادی نیست، اما دیگران سعی کرده‌اند از این فراتر روند و فقط جنبه اجتماعی گناه را تأکید کنند و به کلی گناه انفرادی را نادیده بگیرند. برای مثال «کارل مارکس» معتقد بود که گناه چیزی بیش از ظلم و بی‌عدالتی اجتماعی نیست. برداشت غلط دیگری که عموم از گناه دارند این است که گناه در جوهر انسان وجود دارد، ولی باید دانست که گناه چیز نیست که در جوهر انسان وجود داشته باشد. این عقیده نادرست از فلسفه قرون وسطایی کلیسا سرچشمه گرفته است. کتاب مقدس در خصوص این موضوع مهم چه می‌گوید؟ نظر کتاب مقدس این است که گناه در اثر استفاده غلط از آزادی که به مخلوقات با اراده داده شده بود، به وجود آمد. خدا خالق بدی نیست. بدی یک رابطه است، نه یک چیز خدا به دلیلی که برای خودش روشن است اجازه داد امکان شکست اخلاقی وجود داشته باشد. آزادی اراده لازمه شخصیت است. اعمال اخلاقی است که سیرت انسان را تعیین می‌کند.

خدا وقتی اراده واقعا آزاد اخلاقی را به فرشتگان و انسان بخشید، امکان شکست هم با آن به وجود آمد. بدون چنین امکانی، نه آزادی واقعی ممکن می‌بود نه شخصیت واقعی. حقیقت عالی این است که خدا در ضمن چاره‌ای برای شکست انسان‌ها اندیشید! بنابراین گناه از انتخاب آزاد مخلوقات خدا سرچشمه گرفت (اشعیا ۱۴: ۱۲). تصویری از «زهره» را به دست می‌دهد که یک سوم فرشتگان را تحت انقیاد خود دارد. او آنقدر مغرور بود که می‌خواست جانشین

۴- dualism

۵- Reinhold Neibur, «Moral Man and Immoral Society

خدا شود. بنابراین می‌بینیم گناه به وسیله طغیان علیه خدا که از اراده آزاد سرچشمه می‌گرفت آغاز شد. این است جوهر گناه: جایگزینی نفس به جای خدا به عنوان برترین هدف زندگی. در عهد جدید و عتیق اصطلاحاتی به کار رفته که بیشتر روشن می‌سازد چگونه گناه تحلیل نفس و تجاوز از شریعت خداست.

سقوط و عواقب آن

وقتی اجداد ما تسلیم وسوسه شدند و از میوه ممنوعه خوردند، عواقبی چند به جا گذاشتند. آدم و حوا گناهکار شدند؛ یعنی مسؤول کار اشتباهی که کرده بودند شناخته شدند. گناه مکافات دارد. خدا نمی‌تواند قدوس باشد و در عین حال تجاوز الهی را ندیده بگیرد. به همین دلیل است که خدا با غضب به گناه نظر میفکند (عبرانیان ۱۰: ۳۱و۱۲: ۱۹ و دوم پطرس ۲: ۹ و ۳: ۷). با این حساب آدم و حوا عواقب شخصی گناه را بر خود هموار کردند. از این گذشته تمام نژاد انسانی نیز آلوده گشت. حتی فرزندانی که به دنیا آمدند میل باطنی نسبت به گناه داشتند و این مرض طبیعت بشری وقتی بچه به سن مسؤولیت اخلاقی رسید به صورت عمل گناه درمی‌آید و شخص زیر غضب خدا قرار می‌گیرد.

به همین دلیل، «گناه نخستین» گرچه به خودی خود دلیل محکومیت بشر نیست، ولی او را به گناهان انفرادی سوق می‌دهد، به طوری که پولس با ناراحتی می‌گوید: «همه گناه کرده‌اند» (رومیان ۳: ۲۳). بنابراین در اثر گناه «آدم»، معصومیت از بین رفت و صورت خدا که در انسان بود بد شکل و ضعیف شد و انسان برده گناه گشت، (رومیان فصل ششم) و بی‌نظمی و مرگ وارد جهان شد. یکی از عواقب آشکار گناه، گسیختن رابطه‌ای بود که در باغ عدن وجود داشت. نخست انسان از خدا گریزان شد، چنانکه می‌بینیم آدم و حوا خود را در باغ عدن پنهان ساختند. دشمنی که بین قائن و هابیل بود نمایشگر روابط تیره‌ای است که بر جامعه انسانی از آن وقت تا حالا مسلط شده است.

جنگها و نزاع‌ها، فجایع و ضایعات غیرقابل وصفی را در تاریخ بشریت به جا نهاده است. از این گذشته امراض و ناراحتی‌های داخلی نیز انسان را آزار می‌دهد. (رومیان فصل هفتم) کشمکش فکر انسان خود نتیجه مستقیم گناه است: «وای بر من که مرد شقی هستم! کیست که من را از جسم این موت رهایی بخشد؟» این فریاد از نهاد انسان ناموزون بیرون می‌آید. حتی طبیعت به خاطر سقوط انسان تباه شد. خاک زمین لعنت شد (پیدایش ۳: ۱۴- ۲۴). نتیجه گناه نه فقط شراخلاقی، بلکه شر طبیعی نیز هست. آفت‌ها، امراض و قحطی‌ها، عرصه را آنچنان بر انسان تنگ کرده‌اند که او واقعا «با عرق پیشانی» باید از خود نگهداری کند. همه اینها نتیجه طغیان انسان بر ضد خدا در باغ عدن است و بالاخره مرگ رسید. خدا اخطار کرده بود که خوردن میوه ممنوعه باعث مرگ مخصوصی می‌شود (پیدایش ۲: ۱۷). از آن ارتداد اول مرگ جسمی وارد جهان شد. مقرر شد که هر انسانی یک بار بمیرد (عبرانیان ۹: ۲۷)، ولی از این گذشته انسان به موت ثانی نیز دچار می‌شود، (مکاشفه ۲: ۱۱) که عبارت از جدایی همیشگی از سرچشمه حیات؛ یعنی خداست.

فصل ششم: زندگی تازه در مسیح

نجات انسان. تنها امید نجات در خون عیسای مسیح پسر خدا وجود دارد.
الف- شرایط نجات یافتن: نجات به وسیله توبه نسبت به خدا و ایمان به عیسای مسیح خداوند کسب می‌شود. به وسیله تولد تازه و تازگی روح‌القدس و عادل شمرده شدن توسط فیضی که به وسیله ایمان حاصل می‌شود، انسان با امید حیات جاودانی وارث خدا می‌گردد (لوقا ۲۴: ۴۷ و یوحنا ۳: ۳ و رومیان ۱۰: ۱۳- ۱۵ و افسسیان ۲: ۸ و تیطس ۲: ۱۱ و ۳: ۵- ۷).
ب- آثار نجات: اثر داخلی به وسیله شهادت مستقیم روح به وجود می‌آید (رومیان ۸: ۱۶) اثر خارجی که مردم می‌بینند عبارت است از زندگی پاک و مقدس (افسسیان ۴: ۲۴ و تیطس ۲: ۱۲)

کفاره

قبل از خلقت، خدا طرحی برای نجات بشر گناهکار تهیه کرد. نجات انسان چیزی نبود که بعدا بدون مقدمه به وسیله عیسای مسیح و مرگش روی صلیب به اجرا درآمده باشد، چون عیسای مسیح بره‌ای بود که قبل از بنای عالم ذبح شده بود (مکاشفه ۱۳: ۸). حتی قبل از سقوط انسان در باغ عدن خدا با پیشدانی که داشت این راه نجات را تدارک دیده بود (افسسیان ۱: ۴). مسیحیت دینی نیست که در فهرست ادیان، جزو آخرین‌ها باشد، بلکه قبل از آغاز جهان طرح آن در ذهن خدا بود. برای درک رابطه بین مرگ مسیح و نجات انسان لازم است اول مفهوم قربانی را بفهمیم. خدا قربانی حیوانات را وضع کرد تا این مراسم «قربانی بهتر» را که در آینده آماده می‌شد اعلام دارد (عبرانیان ۱۰: ۱- ۱۴) و نیز درس ابدی درمورد گناه، قدوسیت و جریمه گناه به مردم بدهد. حتی در جامعه نوین خود نیز شاهد این واقعیت هسستیم که اشخاص مجرم و گناهکار، با شیوه‌های گوناگون معنوی، کفاره می‌دهند که خود نوعی قربانی است. قربانی از همان فصل سوم پیدایش در تاریخ بشریت به وجود آمد.

خدا برای عبرانیان روشی به وجود آورد که بتوانند بر طبق آن با گذراندن قربانی که لاوی‌ها بر آن نظارت می‌کردند، بخشش گناهان بیابند. این برنامه مذهبی که به وسیله کاهنان اجرا می‌شد پر از سمبل‌ها و نمونه‌هایی بود که اشاره به آمدن مسیح می‌کرد. در عین حال این مراسم راه چاره‌ای بود برای رفع گناه در دوران قبل از مسیح. نسل ابراهیم و موسی با ایمان این قربانی‌ها را گذراندند و مشمول رحم و بخشش خدا گردیدند (رومیان فصل ۴). ریخته شدن خون نشان‌دهنده گرانی و سنگینی گناه است. به طوری که بدون ریخته شدن خون بخشش گناهان میسر نمی‌شود. (عبرانیان ۹: ۲۲). خون گاوها و بزها گرچه موقتا راه چاره‌ای بود، ولی به خاطر دائمی نبودنش و لزوم تکرارش، نمی‌توانست راه حل عملی باشد (عبرانیان ۱۰: ۱۰). وقتی زمان به کمال رسید، عیسی جان خود را چون قربانی کامل و بی‌عیب فدا کرد تا به قربانی‌های موقتی حیوانی پایان دهد (عبرانیان ۹: ۱۱- ۱۴).

مفهوم قربانی را باید در لزوم کفاره جستجو کرد. گناه انسان او را از خدای قدوس جدا ساخته بود، زیرا انسان از خدا برگشته بود و خدای قدوس نیز نمی‌توانست به گناه نگاه کند. کفاره آن عملی است که خدا انجام می‌دهد تا گناه انسان را بپوشاند و بتواند دوباره به انسان نظر کند، ولی این کار چطور عملی شد؟ خدا نه فقط قدوس است، بلکه با محبت نیز می‌باشد. به همین دلیل او در صدد برآمد تا جریمه گناه انسان را خودش متحمل شود. قدوسیت و محبت خدا با همدیگر در صلیب مسیح تلاقی کردند. در اینجاست که قدوسیت خدا و محبت او ارضا می‌گردد. خدای پسر قربانی کامل غضب خدایی را که از دست انسان ناراحت بود به جان خرید تا انسان گناهکار از مجازات ابدی جان سالم به در برد. جهنم ابدی، نتیجه منطقی گناه انسان فانی نسبت به خدای غیرفانی و قدوس است.

در ارتباط با کفاره، چند اصطلاح وجود دارد که باید بررسی شود. قربانی نیابتی اولین اصطلاح در این زمینه است. مسیح برای خودش نمرد، چون بی‌گناه بود، بلکه به نیابت از طرف ما (یوحنا ۸: ۴۶ ، اول پطرس ۲: ۲۲) اشعیا در این مورد چنین پیشگویی کرد: «به سبب گناهان ما کوفته گردید.» (اشعیا ۵۳: ۵). (اول قرنتیان ۱۵: ۳ و یوحنا ۱۵: ۱۳ را بخوانید).

کفاره مسیح روی صلیب در ضمن نوعی برآوردن بود. کفاره او ادعاهایی را که عدالت و شریعت خدا بر انسان داشت، برآورده ساخت کفاره مسیح سبب شد خشم خدا نسبت به گناهکاران فروکش کند (رومیان ۳: ۲۵). «تخت رحمت» در اصل عبری «کپورث» خوانده می‌شد و به معنی جایی بود که در آن گناهان پاک می‌شد. این اصطلاح از ریشه آن «کیپر» به معنی کفاره کردن گرفته شده که همانطور که ملاحظه می‌کنید با واژه فارسی آن «کفاره» که از عربی گرفته شده شباهت دارد.

در یونانی کلمه Hilasterion را به کار می‌برند که معادل آن در انگلیسی Propitiation است که در (رومیان ۳: ۲۵) و (عبرانیان ۹: ۵) به کار رفته است. پس از این جنبه کفار یعنی فرو نشاندن خشم خدا، جنبه دیگری جلوه می‌کند که آن را مصالحه می‌نامند. مصالحه آنان با خدا در صلیب مسیح انجام می‌یابد (رومیان ۵: ۱۰ ، دوم قرنتیان ۵: ۱۸ و ۱۹). در کفاره مسیح، عمل بازخرید با دادن فدیه نیز مستتر است. مرگ مسیح در واقع فدیه‌ای بود که برای کسی دیگر داده شد تا او آزاد گردد. (متی ۲۰: ۲۸ و مرقس ۱۰: ۴۵) نشان می‌دهند که چطور مسیح آمد تا جانش را فدای بشر کند. به (عبرانیان ۹: ۱۲) نیز مراجعه شود. این فدیه به چه کسی داده شد؟ آیا به شیطان؟ مسلما نه. به خدای پدر پرداخت شد، چون عدالت او ایجاب می‌کرد که فدیه‌ای برای انسان گناهکار پرداخت شود.

مرگ مسیح بر جلجتا چه نتایجی برای ما به بار آورد؟ نخست بخشش گناهان کفاره مسیح قرضی را که انسان به خاطر گناهانش به خدا مقروض بود، بخشید. بدین ترتیب آثار گناهان گذشته شخصی که به مسیح ایمان می‌آورد پاک می‌شود. برای چنین شخصی دیگر جریمه و مجازاتی وجود ندارد (یوحنا ۱: ۲۹، افسسیان ۱: ۷، عبرانیان ۹: ۲۲– ۲۸، مکاشفه ۱: ۵). نه فقط همین، بلکه رهایی از تسلط گناه نیز به وجود می‌آید. در این مورد رومیان فصل‌های ۶ الی ۸ مطالعه کنید. پس از ایمان آوردن به مسیح گناه دیگر قدرتی بر ایماندار ندارد. اگر کسی هم بعد از پذیرفتن مسیح گناه کند، این گناه او با انتخاب او انجام می‌گیرد، چون او آزاد شده است. پولس وقتی فکر می‌کرد ممکن است ایمانداری دوباره به فکر بازگشت به زندگی قبلی خود بیفتد به خود می‌لرزید (رومیان ۶: ۱).

پیروزی بزرگ دیگر که در کفاره مسیح نهفته است رهایی از مرگ می‌باشد. مسیح به جای همه مردم مزه مرگ را چشید (عبرانیان ۲: ۹) تا دیگر کسانی که کفاره او را می‌پذیرند ترسی از مرگ نداشته باشند. مرگ جسمی آخرین دشمنی است که مغلوب مسیح می‌گردد. گرچه شیطان دشمنی شکست خورده است و مجازات او قطعی است، ولی هنوز در دنیا کار می‌کند و مرگ را بر مردم عارض می‌گرداند، اما سرانجام این قدرت او نیز گرفته خواهد شد (اول قرنتیان ۱۵: ۲۶). با وجود مرگ جسمی ایماندار، حیات او در مسیح محفوظ است، در نتیجه او از «موت ثانی» که جدایی ابدی از خداست، آزاد می‌باشد. (عبرانیان ۲: ۱۴ و ۱۵، مکاشفه ۲: ۱۱) آنچه پس از مرگ جسمی نصیب ایماندار می‌شود حیات جاودانی است (یوحنا ۳: ۱۶). تذکر این نکته در اینجا لازم است که عیسی برای تمام مردم جانش را هدیه کرد، نه فقط برای عده‌ای. آزادی از گناه برای همه مهیاست. اشتیاق خدا این است که همه نجات یابند (اول تیموتاؤوس ۲: ۴). آزادی از گناه امری است بالقوه و ممکن برای همه، ولی این آزادی وقتی درمورد شخصی تحقق می‌یابد که آن را بپذیرد. این پذیرش همان نجات است.

نجات

تنها کاری که انسان برای رهایی از خشم خدا بر گناه می‌تواند انجام دهد این است که به مسیح نظر کند و زنده بماند. نجات ربطی به مراسم تشریفات مذهبی و یا منازل و مراحل صوفیانه ندارد، بلکه عطایی است که فوری در زندگی طالب خدا ظهور می‌کند. گرچه یک سری وقایع قابل رؤیت و زنجیروار در کار نیست، اما این بدان معنی نیست که نجات امری است غیرمنطقی. به طوری که خواهیم دید در کتاب مقدس می‌توان به طور منطقی موضوع نجات را پیگیری کرد. نخست باید از «الزام» آغاز کرد. «کسی نمی‌تواند نزد من آید مگر آن که پدری که من را فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید» (یوحنا ۶: ۴۴). این جذب الهی که در اینجا به پدر نسبت داده شده در واقع کار روح‌القدس است که عامل اجرایی الوهیت می‌باشد و نجات را در زندگی اشخاصی تبیین می‌بخشد. «چون او آید جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود» (یوحنا ۱۶: ۸). وسیله اصلی که روح‌القدس در این مورد به کار می‌گیرد کلام خداست «لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا» (رومیان ۱۰: ۱۷).

روح‌القدس به زور در قلب مردم رخنه نمی‌کند، بلکه از آنها دعوت می‌کند به سوی او بروند. این امر در علم کلام

مسیحی به «ندا دادن»[1] یا «خواندن»[2] معروف است. پیروان آرمینیوس وکالون هر دو معتقد به این امر هستند که قدم نخست در نجات را خدا برمی‌دارد. خدا دعوت به عمل می‌آورد. مرحله بعدی بازگشت است به سوی خدا (امثال ۱: ۲۳، اشعیا ۳۱: ۶، حزقیال ۱۴: ۶، یوئیل ۲: ۱۲ و ۱۴، متی ۱۸: ۳ ، اعمال رسولان ۳: ۱۹). بازگشت در واقع جواب مثبت انسان است به الزام روح‌القدس، عمل بازگشت از دو عنصر تشکیل شده: توبه و ایمان. توبه جنبه منفی بازگشت است و تأکید آن بر آن چیزی است که شخصی از آن روگردان می‌شود. توبه یعنی ترک گناه. در توبه حالت ذهنی نیز وجود دارد؛ یعنی تغییر نظر درمورد گناه.

وقتی شخصی توبه می‌کند، درمی‌یابد که گناهکار و در نظر خدا مقصر است. این آگاهی از گناه که حالت ذهنی است، در (رومیان ۳: ۲۰ و مزمور ۵۱: ۳ و ۷ و لوقا ۱۵: ۱۷) شرح داده شده است. در ضمن حالت عاطفی نیز در توبه وجود دارد مانند غمی که برای گناه است. این چنین غم را می‌توان در آیاتی چون (مزمور ۵۱: ۱، متی ۲۱: ۲۹ و ۳۰ ، دوم قرنتیان ۷: ۸ و عبرانیان ۷: ۱۷) یافت. در توبه جنبه ارادی نیز وجود دارد. واژه یونانی توبه metonoia حکایت از «تغییر فکر» دارد و این بدان معنی است که توبه حتی فراتر از آگاهی ذهنی از گناهکار بودن و داشتن غم برای گناه است و شامل تصمیم برای دفع گناه می‌باشد (متی ۳: ۸، اعمال رسولان ۵: ۳۱، ۲۰: ۲۱، رومیان ۲: ۴، دوم قرنتیان ۷: ۹ و ۱۰، دوم پطرس ۳: ۹). بازگشت جنبه مثبت نیز دارد. شخص نه فقط از چیزی روی می‌گرداند، بلکه به سوی چیزی دیگر متمایل می‌شود. او از گناه برمی‌گردد و به سوی خدا می‌رود. رفتن به سوی خدا ایمان نام دارد که عبارت از رابطه‌ای مثبت با خداست.

ایمان در تجربه مسیحی نقش مهمی را ایفا می‌کند: «لیکن بدون ایمان، تحصیل رضامندی او محال است» (عبرانیان ۱۱: ۶). تمام روابط ما با خدا براساس ایمان است، ولی منظور از ایمان چیست؟ این را هم مثل توبه باید در سه سطح مختلف مطالعه کرد. نخست از نظر ذهنی ایمان بر آگاهی و داده‌ها استوار است، به طوری که ایمان ما کورکورانه و پوچ نیست. رویدادهای انجیل قبل از هر چیز بر ذهن انسان تأثیر می‌گذارند (رومیان ۱۰: ۱۷). قبل از ایمان آوردن به انجیل، نخست لازم است آن را درک کنیم. عامل بعدی در ایمان عاطفه است. مثلی که در (متی ۱۳: ۲۰ و ۲۱) آمده به طور زنده‌ای این جنبه ایمان را نشان می‌دهد. تخمی که بر سنگلاخ افتاد، زود رشد کرد ولی در اثر تابش آفتاب از بین رفت. این نشان‌دهنده آن عده از اشخاص است که نسبت به گناه غمی در دل دارند (جنبه عاطفی توبه) و احساس خوبی از تجربه روحانی خود دارند.

(جنبه عاطفی ایمان)، ولی ایمان استواری بر خدا ندارند. به مجرد اینکه سختی و آزاری پیش می‌آید این تجربیات سطحی ناپدید می‌شوند. متأسفانه رقم کسانی که به اصطلاح «لغزش خورده‌اند» کم نیست و اینها کسانی هستند که ایمانشان از سطح عاطفی جلوتر نرفته است، ولی باید دانست که ایمان سطح بالاتری دارد که تا عمق وجود شخصیت انسان نفوذ می‌کند و بر اراده او مسلط می‌شود. ایمان ارادی از جنبه ذهنی و عاطفی نیز فراتر می‌رود و به وقف کامل به فیض خدا منجر می‌شود؛ یعنی تسلیم کامل اراده به خداوندی مسیح. واژه یونانی و عبری ایمان، هر دو به معنی انقیاد تام و تسلیم کامل اراده آمده است. ایمان اصیل در واقع یک رابطه است نه اعتقاد واهی به هر چیزی که انسان دلش هوس کند. در ایمان همیشه خدا نیز مستتر است. به عبارت دیگر ایمان یعنی ایمان به خدا و سرسپردگی کامل به او (یوحنا ۱: ۱۲، ۲: ۲۴، ۵: ۲۳، ۶: ۵۳ و ۵۴). یکی از اصطلاحات پرمعنی کتاب مقدس «عادل شمرده شدن» یا «تبرئه شدن» است که اصطلاحی است قضایی. گناهکار در برابر میز محاکمه قاضی عادل یعنی خدا قرار می‌گیرد و در این موقع که ضربان قلب مجرم برای شنیدن رأی دادگاه تندتر شده، ناگهان اعلام می‌شود که مجرم بی‌گناه است! از این اعلامیه سه برداشت می‌توان کرد. نخست جریمه گناهکار پرداخت شده است.

جریمه گناه مرگ است، چه جسمی و چه روحانی (پیدایش ۲: ۱۶ و ۱۷، رومیان ۵: ۱۲- ۱۴، ۶: ۲۳) این جریمه با مصلوب شدن مسیح باطل شد، چون او در واقع به جای ما کشته شد (اشعیا ۵۳: ۵ و ۶، اول پطرس ۲: ۲۴). از این گذشته، عادل شمرده شدن نشان می‌دهد که شخص دوباره مورد لطف و مرحمت خدا قرار می‌گیرد. انسان نه فقط به خاطر گناهانش مجرم شده بود، بلکه لطف پروردگار را نیز از دست داده بود، چون خدا نمی‌تواند با گناهکار رابطه‌ای داشته باشد (یوحنا ۳: ۳۶، رومیان ۱: ۱۸). با ایمان به مسیح رابطه تیره ما با خدا به حالت اول درمی‌آید (غلاطیان ۳:

۱-Vocation

۲- Call

۲۶) و بالاخره عادل شمرده شدن بدین معنی است که عدالت مسیح به حساب ما گذاشته می‌شود، درست همانطور که جریمه گناه به حساب ما گذاشته شده بود (فیلیپیان ۳: ۹). عدالت مسیح ما را در بر گرفته، به طوری که وقتی خدا به ما نگاه می‌کند ما را در عدالت مسیح می‌بیند. مسیح رخت عروسی ما شده است (متی ۲۲: ۱۱ و ۱۲).

چطور می‌شود که انسان در مقابل خدا تبرئه می‌شود؟ کتاب مقدس بارها و بارها تأکید می‌کند که این هم عطای خداست. این فیض خداست که انسان محض ایمان آوردن به مرگ مسیح نجات پیدا می‌کند (مرقس ۱۰: ۱۷– ۲۲، رومیان ۳: ۲۴ و ۴: ۱– ۵ و غلاطیان ۳: ۲۴). بازگشت به معنی روی برتافتن از گناه و رفتن به سوی خداست و عادل شمرده شدن اعلامیه‌ای است که نشان می‌دهد انسان گناهکار به وسیله ایمانش در نزد خدا بی‌گناه و عادل شده است، ولی تولد تازه جنبه عملی نجات است که طی آن حیات الهی در چنین شخصی ظهور می‌کند. همانطور که بازگشت و توبه اساسا به خود شخص مربوط است، تولد تازه نیز کار روح‌القدس است در قلب انسان که شامل به وجود آوردن حیات است (یوحنا ۳: ۵، ۱۰: ۱۰ و اول یوحنا ۵: ۱۱ و ۱۲). تولد تازه اعطای قلب و طبیعت تازه (ارمیا ۲۴: ۷، دوم پطرس ۱: ۴) و شخصیت و خلقت تازه است (دوم قرنتیان ۵: ۱۷، افسسیان ۲: ۱۰ و ۴: ۲۴) آن طبیعت کثیف انسان که قبل از توبه‌اش او را سیر کرده بود (رومیان فصل ۶).

حالا به طبیعت پاک و الهی تبدیل می‌شود و شخص عضوی از اعضای خانواده خدا محسوب می‌گردد این است معنی زندگی تازه در مسیح. فرزندخواندگی نیز مانند «تبرئه» اصطلاحی است قضایی، همانطور که تولد تازه جنبه عملی اعطای حیات خداوند به انسان است فرزند خواندگی نیز اعلام این نکته است که این «پسر» نو رسیده خانواده خدا، رسما و شرعا به عنوان «پسر بالغ» که به سن قانونی رسیده شناخته می‌شود و از کلیه امتیازات خانوادگی برخوردار است. معنی صریح اصطلاح «فرزندخواندگی» به «مقام پسری قرار دادن» است. پولس رسول در (غلاطیان ۴: ۱– ۵) این بحث را به طور مفصل شرح می‌دهد. او می‌گوید که در نظر خدا قبل از آفرینش جهان، ما به عنوان فرزند پذیرفته شده بودیم (افسسیان ۱: ۵)، ولی در عمل این حقیقت وقتی تحقق می‌یابد که ما عیسای مسیح را به عنوان نجات‌دهنده و خداوند می‌پذیریم (غلاطیان ۳: ۲۶). در کتاب مقدس چه حقایق عالی درمورد مشیت خداوند در قبال مخلوقات گناهکارش یافت می‌شوند. چه زیباست زندگی تازه در مسیح!

فصل هفتم: زندگی در روح

قدوسیت: قدوسیت عبارت است از جدا شدن از آنچه شریر و بد است و وقف شدن به خدا (رومیان ۱۲: ۱ و ۲، اول تسالونیکیان ۵: ۲۳، عبرانیان ۱۳: ۱۲). کتاب مقدس قدوسیتی را تعلیم می‌دهد که «به غیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید» (عبرانیان ۱۲: ۱۴). توسط قدرت روح‌القدس است که ما موفق می‌شویم این حکم را اجرا کنیم: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم» (اول پطرس ۱: ۱۵ و ۱۶). قدوسیت وقتی در ایماندار تحقق می‌یابد که او با مسیح در مرگ و رستاخیزش متحد شود و با ایمان روزانه بر اساس این اتحاد زندگی کند و هر قسمت از زندگی خود را به اختیار روح‌القدس بسپارد (رومیان ۶: ۱- ۱۱ و ۱۳، ۸: ۱ و ۲ و ۱۳، غلاطیان ۲: ۲۰، فیلیپیان ۲: ۱۲ و ۱۳، اول پطرس ۱: ۵).

قدوسیت

نجات عبارت است از رهایی انسان از اسارت گناه اما بعد از اینکه انسان از گناه آزاد می‌شود چه؟ آیا باز می‌تواند گناه کند؟ چطور ایماندار می‌تواند زندگی پیروزمندی داشته باشد؟ پاسخ این سؤالات را در مبحث قدوسیت می‌توان یافت. این مبحث مهم را با دقت بیشتری مطالعه کنیم، زیرا خدا انتظار دارد قوم او مقدس و پاک باشند: «زیرا مکتوب است مقدس باشید، زیرا که من قدوسم» (اول پطرس ۱: ۱۶). قدوسیت عبارت است از کار تدریجی روح‌القدس در زندگی ایماندار. به وسیله تولد تازه شخص از زندگی تازه‌ای برخوردار می‌گردد و توسط قدوسیت به این زندگی ادامه می‌دهد. قبل از اینکه به تجزیه و تحلیل جنبه‌های سه‌گانه قدوسیت بپردازیم لازم است در ارتباط با این موضوع چند اصطلاح را یاد بگیریم. مفهوم اصلی قدوسیت در لغت عبارت است از جدایی. پس تقدیس شدن به معنی جدا شدن از گناه و اختصاص یافتن به خدا.

بهترین نمودی که برای قدوسیت می‌توان یافت در مراسم کهانت لاویان در ارتباط با خیمه اجتماع است. در این مراسم آنچه که می‌بایست به خدا تعلق گیرد، به طور مخصوصی کنار گذاشته می‌شد تا نشان‌دهنده قدوسیت خدایی باشد که آن هدیه را می‌پذیرفت. در طی اعصار خدا همیشه اشخاصی را که می‌خواست مال خودش باشند جدا می‌کرد و به خدمت خود می‌گماشت (اعمال رسولان ۱۳: ۲). خدا می‌خواهد کسانی را مه نجات می‌دهد مردمی باشند که زندگی و رفتار خداگونه‌ای داشته باشند: «که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خود طاهر سازد که ملک خاص او غیور در اعمال نیکو باشند» (تیطس ۱: ۱۴). پس ملاحظه می‌کنید که در مفهوم قدوسیت، تأکید زیادی روی وقف شده است که به معنی جدایی برای خداست. عدالت، انطباق با شریعت خداست و قدوسیت، انطباق با طبیعت خدا می‌باشد. اصطلاحات تطهیر و تقدیس مربوط به دومی می‌باشد. خدا نه فقط می‌خواهد اطاعت صرف از اراده او بکنیم، بلکه مایل است این کار را از ته قلب و با انگیزه‌ای پاک و تقدیس شده انجام دهیم. وقتی ایماندار خودش را هر روز به خدمت روح‌القدس و کلام خدا وقف می‌کند، قلبش به تدریج پاک و تازه می‌گردد (اول پطرس ۱: ۲۲- ۲۵، ۲: ۱- ۵).

وقتی نور روح خدا و کلام او در قلب ایماندار رخنه می‌کند، او باید با خدا همکاری نموده، هر نوع نجاست و کثافت را از قلبش بزداید (عبرانیان ۱۲: ۱۴، دوم قرنتیان ۷: ۱). همیشه باید به خاطر داشت که هر نوع کوششی که ایماندار جهت تقدیس یعنی جدایی از گناه و نزدیکی به خدا انجام می‌دهد مولود انگیزش روح خداست. اینک به سه جنبه قدوسیت بپردازیم. برای رسیدن به قدوسیت باید با قدوسیت آغاز کرد. منظور این است که در آغاز باید شخص به وسیله خدا مقدس قلمداد شود. این عمل را اصطلاحا «قدوسیت موضعی» می‌نامند که در واقع همان عادل شمرده شدن است. توسط کفاره مسیح خدا ما را در پوشش عدالت می‌بیند نه آنچنان که به قدرت خود هستیم (فیلیپیان ۳: ۹). این جنبه قدوسیت همین که بازگشت می‌کنیم در ما ظاهر می‌شود. به همین دلیل است که وقتی پولس برای اعضای کلیساها نامه می‌نویسد با وجود اشتباهات جدی که داشتند آنها را «مقدسین» می‌نامد.

همگی ما در مسیح مقدس هستیم و زندگی با او را با چنین موضع و مقامی آغاز می‌کنیم. اما آنچه به طور قانونی درمورد ایماندار قلمداد می‌شود در آغاز ایمان به مسیح به صورت قدوسیت عملی درنمی‌آید. حقیقت امر این است که

خدا ما را در همانجایی که هستیم ملاقات می‌کند. چقدر خوب می‌شد که ایمانداران بالغ نیز با نوایمانان با همین روش خدا رفتار می‌کردند. آنچه کاملیت واقعی برای ایماندار محسوب می‌شود، رسیدن به کمال بی‌گناهی مطلق نیست، بلکه اشتیاق روحانی به سوی کمال است. پولس نیز می‌گفت که هنوز به این کمال نرسیده، ولی اشتیاق شدید داشت که هر روز خدا را بیشتر خشنود سازد (فیلیپیان ۳: ۱۳).آنچه دیروز برای ایماندار خوب بوده، برای امروز کافی نیست، چون لازمه رشد، گسترش ظرفیت انسان برای کارهای خداست. گرچه با «شیر» زندگی روحانی را آغاز می‌کنیم، ولی باید آنقدر رشد کنیم که بتوانیم «گوشت» را هضم کنیم (اول پطرس ۲: ۱ – ۵).

در این مرحله رشد نباید خدمت مهم روح‌القدس را فراموش کرد. رومیان فصل ۷ وضعیت شخصی را نشان می‌دهد که در ذهن او بین خوبی و بدی کشمکش است. اگرچه می‌داند خوب کدام است، ولی عملا قدرت خوب بودن را در خود نمی‌بیند. پس یک ایماندار چگونه می‌تواند بر گناه پیروز شود؟ (رومیان فصل ۸ و غلاطیان فصل ۵) جواب این سؤال را کی دهند. (غلاطیان ۵: ۱۶– ۱۸) ایماندار را ترغیب به مبارزه با وسوسه‌هایی می‌کند که او را به طرف گناه سوق می‌دهند. این مبارزه کشمکشی نیست که بین «طبیعت برتر» با «طبیعت پست» او باشد، بلکه جنگی است سخت بین روح خدا که در او ساکن است و طبیعت نفسانی که هنوز زنده است و می‌خواهد خودنمایی کند، چون طبیعت کهنه هنوز «ریشه‌کن» نشده است، بر اساس تعلیمات مکتب «وسلی» گناه به چیزی تشبیه شده که باید آن را از ریشه درآورد، ولی باید توجه داشت که گناه «چیز» نیست که بتوان آن را ریشه‌کن کرد، بلکه عبارت است از یک نوع رابطه که باید اصلاح شود.

پس پیروزی دائمی ایماندار بر گناه بستگی به میزان تسلیم او به کار روح‌القدس دارد (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳). بله امکان پیروزی در زندگی مسیحی هست. پس لازم نیست ایماندار همیشه در شکست زندگی کند. رمز پیروزی در این است که به روح‌القدسی که در ما ساکن است اجازه فعالیت بدهیم. هر قدر بیشتر «در روح زیست نماییم.» گنجایش ما برای امور روحانی گسترش می‌یابد. این است مفهوم رشد روحانی. البته در طی راه ایمان شکست‌هایی نیز پیش می‌آید و آن موقعی است که ایماندار گناه می‌کند، ولی این بدان معنی نیست که او از نجات محروم می‌شود، چون شفیعی نزد پدر دارد که از او دفاع می‌کند! (اول یوحنا ۱: ۹). به مجرد اینکه ایماندار متوجه الزام روح‌القدس می‌گردد باید از گناه خود توبه کند. اگر چنانچه توبه فوری به عمل آید ایماندار می‌تواند با وجدان پاک بلند شود و مطمئن باشد که خدا او را بخشیده است.

دیگر لازم نیست برای گناهش ناراحت باشد، ولی در ضمن نباید هشدارهایی را که در کتاب عبرانیان است نادیده گرفت. اگر کسی مرتب با روح‌القدس مقاومت کند (لغزش بخورد) ممکن است به جایی برسد که قلبش سخت شود و بر ضد خدا قیام کرده نجاتش را از دست بدهد (عبرانیان ۶ و ۱۰). این را ارتداد می‌گویند، ولی پولس در (رومیان ۶: ۱) فریاد می‌زد «حاشا» چون او نمی‌تواند قبول کند کسی که مزه بخشش گناهان را چشیده، دوباره بخواهد به زندگی اسفناک قبلی خود برگردد اگرچه امکان این بازگشت کاملا روشن است. وقتی ما توبه کرده نجات می‌یابیم در مسیح عیسی تقدیس می‌شویم در طی عمر خود بر این زمین به ما این فرصت داده می‌شود تا «در فیض رشد کنیم» و همانطور که به طور موضعی مقدس قلمداد شده بودیم، در واقعیت امر نیز چنین باشیم. بعد سومی نیز در قدوسیت وجود دارد. در (فیلیپیان ۳: ۱۴) پولس اشتیاق و آرزوی سرباز مسیح را بیان می‌کند که چطور به پایان سفر عمر چشم دوخته تا در آن زمان به قدوسیت کامل برسد. این امید به کمال اخروی در علم کلام مسیحی جلال یافتن خوانده می‌شود ایمانداری که در طول زندگی خود به مسیح وفادار مانده است در آن دنیا نیز رابطه ابدی شکست‌ناپذیری با خدا خواهد داشت. قدوسیت در شخصیتش ابقا خواهد شد. این چه امید عالی است برای ایماندار! «زیرا یقین می‌دانم که درهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است» (رومیان ۸: ۱۸).

تعمید در روح‌القدس

تعمید در روح‌القدس: تمام ایمانداران این حق را دارند و لازم است که برحسب دستور عیسای مسیح خداوند وعده پدر را که همانا تعمید در روح‌القدس و آتش است با جدیت بطلبند. در کلیسای اولیه این موضوع عمومیت داشت. همراه تعمید روح‌القدس، قدرت جهت زندگی و خدمت مسیحی و نیز عطایای روحانی برای استفاده در خدمت مسیح عطا می‌گردد (لوقا ۲۴: ۴۹ ، اعمال رسولان ۱: ۴ و ۸، اول قرنتیان ۱۲: ۱ – ۳۱). این تجربه یعنی تعمید در روح‌القدس، با

تجربه تولد تازه فرق می‌کند و بعد از آن به وجود می‌آید (اعمال رسولان ۸: ۱۲- ۱۷، ۱۰: ۴۴- ۴۶، ۱۱: ۱۴- ۱۶، ۱۵: ۷- ۹). همراه تعمید در روح‌القدس این تجربیات نیز به انسان دست می‌دهد: پر شدن از روح (یوحنا ۷: ۳۷- ۳۹، اعمال رسولان ۴: ۸). احترام عمیق نسبت به خدا (اعمال رسولان ۲: ۴۳، عبرانیان ۱۲: ۲۸). وقف بیشتر به خدا و به کار او (اعمال رسولان ۲: ۴۲) و محبت عملی به مسیح به کلام او و نسبت به جان‌های گمشده (مرقس ۱۶: ۲۰). نشانه تعمید در روح‌القدس، تعمید ایمانداران در روح‌القدس به وسیله نشانه فیزیکی یعنی صحبت کردن به زبان‌های غیر به طوری که خدا قدرت می‌بخشد گواهی می‌گردد (اعمال رسولان ۲: ۴). این زبان‌ها با عطای زبان‌ها (اول قرنتیان ۱۲: ۴- ۱۰ ، ۲۸) در ماهیت یکی است، ولی در مقصود و کاربرد فرق می‌کند.

خدمت روح‌القدس در زندگی ایماندار گوناگون و غنی است. قدوسیت کار تولد تازه را گسترش می‌دهد و به ایماندار قدرت می‌بخشد تا زندگی روحانی خود را توسعه دهد، این جنبه کار روح‌القدس درونی است، ولی روح‌القدس جنبه دیگری نیز دارد که با وجود شخصی و درونی بودنش، بازتاب آن در بیرون نیز دیده می‌شود. تعمید در روح‌القدس به این منظور نیست که قدوسیت فرد تقویت و توسعه یابد (گرچه ممکن است در تعمید روح‌القدس این نیز مستتر باشد)، بلکه هدف اصلی تجهیز شخص جهت خدمت است. «لیکن چون روح‌القدس بر شما آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان» (اعمال رسولان ۱: ۸). توجه کنید که این وعده به شاگردان مسیح که با او مشارکت نزدیک داشتند و اسامی‌شان در آسمان نوشته شده بود وعده داده شد (متی ۱۰: ۱). بنابراین می‌توانیم به این نتیجه برسیم که شخص ممکن است تولد تازه را داشته باشد، ولی از این مسح مخصوص جهت خدمت که مسیح وعده آن را به ایمانداران داده است، برخوردار نباشد. نتیجه اینکه بعد از توبه و تولد تازه، تجربه دیگری نیز برای ایمانداران هست که باعث می‌شود خدمت آنها مؤثرتر شود. این تجربه در واقع یک نوع «تعمید» و یا فرو رفتن نیروبخش روح‌القدس است (اعمال رسولان ۱: ۵). این تعمید در ضمن «پر شدن از روح‌القدس» نیز خوانده شده است (اعمال رسولان ۲: ۴).

سؤال مهمی که در اینجا پیش می‌آید این است که چگونه ایماندار بداند این تجربه عالی را بدست آورده است. برای اطمینان خاطر لازم است در مسیر زندگی روحانی آثار زیادی دیده شود که نشان دهد زندگی ایماندار از قدرت روح‌القدس متأثر است، ولی سؤال درباره نشانه‌های طویل‌المدت تعمید روح نیست، بلکه نشانه فوری که گواهی می‌کند این امر بر ایماندار واقع شده است. آیا خدا چنین نشانه‌ای داده است؟ اگر قبول کنیم که کتاب اعمال رسولان یک تاریخ توصیفی است و کلیسایی را که توصیف می‌کند برای تمام کلیساهای کلیه ادوار هنجار و الگوست، در آن صورت باید به سؤال بالا جواب «بلی» داد. در روز پنطیکاست «صحبت به زبان‌ها» که یک پدیده فوق بشری بود، همراه تعمید در روح‌القدس به ایمانداران عطا شد و به طوری که در (اعمال رسولان ۲: ۴) می‌بینیم این تکلم به زبان‌ها به نشانه پری روح‌القدس بود. بعضی از حاضرین که آن زبان‌ها را می‌فهمیدند توانستند تشخیص بدهند که آنها خدا را تمجید می‌کردند (اعمال رسولان ۲: ۱۱). این نشانه چشمگیرترین پدیده‌ای که در روز پنطیکاست مردم شاهدش بودند، ولی می‌بینیم که در موارد دیگر نیز در کتاب اعمال رسولان تکرار شد. یکی از این موارد مشخص در منزل کرنیلیوس اتفاق افتاد.

در آنجا نیز «عطای روح‌القدس» به غیریهودیان داده شد و آنها شروع کردند به تکلم به زبان‌ها (اعمال رسولان ۱۰: ۴۴- ۴۶) چند سال بعد غیریهودیان افسس نیز همان صورت روح‌القدس را تجربه کردند و «به زبان‌ها متکلم گشته نبوت کردند» (اعمال رسولان ۱۹: ۶). گرچه درمورد شمعون جادوگر به طور واضح گفته نشده که او شنیده ایمانداران حین تعمید در روح به زبان‌ها صحبت کرده باشند، ولی در اینکه او متوجه چیزی گشته بود که باعث شود خودش هم مشتاق داشتن آن شود، شکی نیست. آنچه او متوجه‌اش شد چیزی جز صحبت به زبان‌ها نبود (اعمال رسولان ۸: ۱۹). موردی دیگر نیز در کتاب اعمال رسولان هست که دست کم به طور تلویحی اشاره به زبان‌ها می‌کند. وقتی پولس در راه دمشق مسیح را ملاقات می‌کند، هدایت می‌شود که به منزل شاگردی حنانیا نام برود. خداوند به حنانیا نیز فرموده بود که برای شفای پولس و نیز پر شدن او از روح‌القدس دعا کند (اعمال رسولان ۹: ۱۷ و ۱۸). گرچه در اینجا ذکری از زبان‌ها نشده، ولی خود پولس بعدا شهادت داد که: «خدا را، شکر می‌کنم که زیادتر از همه شما به زبان‌ها حرف می‌زنم» (اول قرنتیان ۱۴: ۱۸). از اینجا می‌توان حدس زد که در منزل حنانیا پولس به زبان‌ها صحبت کرده است.

اگر تمام شواهد کتاب اعمال رسولان را با هم جمع کنیم به این نتیجه می‌رسیم که زبان‌ها نشانه ابتدایی و فیزیکی بود

که در تعمید یافتگان از روح مشاهده می‌شد، چون ما معتقدیم که کلیسای ایام رسولان آنچنان که در کتاب اعمال رسولان می‌بینیم، الگوی کلیساهای تمام اعصار می‌باشد، نتیجه می‌گیریم که امروز هم کسانی که با روح‌القدس تعمید می‌گیرند، باید به زبان‌ها نیز صحبت کنند. ممکن است کسی سؤال کند که آیا صحبت به زبان‌ها فقط نشانه روح‌القدس است و کاربرد دیگری ندارد؟ باید گفت که دست کم دو کاربرد دیگر نیز دارد. تکلم به زبان‌ها در عبادت شخصی حائز اهمیت است و ایماندارا را در پرستش پرشکوهی وارد می‌کند (رومیان ۸: ۲۶، اول قرنتیان ۱۴: ۴). به زبان‌ها دعا کردن عادت است و باید در زندگی روزانه ایماندار پرورش یابد. از نوشته‌های پولس رسول پیداست که صحبت به زبان‌ها جزو عبادت روزانه ایمانداران محسوب می‌شد. کاربرد دیگر زبان‌ها، در جمع صورت می‌گیرد و گرچه در ظاهر شبیه اولی است، ولی هدف دیگری دارد. زبان‌هایی که در کتاب اعمال رسولان وصف شده، جنبه نشانه‌ای و شخصی دارد، ولی زبان‌هایی که در رسالات ذکر شده عمومی و جهت بنای عمومی است. زبان‌های شخصی لازم نیست ترجمه شود، زیرا شخص بدون اینکه معنی آن را بداند بنا می‌شود، ولی درمورد زبان‌هایی که در جمع صحبت می‌شود رسولان تأکید می‌کنند که باید آنها را ترجمه کرد تا باعث برکت همگی گردد (اول قرنتیان ۱۴: ۲- ۲۰).

به این ترتیب تعمید در روح‌القدس نه فقط باعث تقویت ایماندار برای خدمت روحانی و نیز عبادت شخصی برتر او می‌گردد، بلکه در کلیسا روحیه پرستشی را به وجود می‌آورد که باعث برکت زیاد اعضا می‌شود. تعمید در روح راه را برای خدمات گوناگون روحانی که «عطایای روح» نام دارند، باز می‌کند. از آنجا که «عطایای روح» یا بهتر بگوییم، «خدمات روحانی» جهت بنای بدن مسیح می‌باشند، بحث مفصل آنها را به فصل بعد که درباره کلیساست موکول می‌کنیم. آخرین سؤالی که در این مورد پیش می‌آید، این است که چگونه می‌توان تعمید روح را یافت. این تجربه روحانی «عطا» نامیده شده (اعمال رسولان ۱۰: ۴۵) لذا چیزی نیست که انسان با کوشش خودش بخواهد آن را کسب کند. این هدیه را باید با ایمان پذیرفت. خدا وعده فرموده است روح‌القدس را بر کسانی که با تشنگی در جستجویش هستند افاضه دارد: «پس اگر شما با آنکه شریر هستید می‌دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادتر پدر آسمانی شما روح‌القدس را خواهد داد به هر که از او سؤال کند» (لوقا ۱۱: ۱۳).

فصل هشتم: کلیسا و مأموریت آن

کلیسا و مأموریت آن. کلیسا بدن مسیح و مسکن خدا به وسیله روح‌القدس است که از طرف خدا تعیین شده است تا مأموریت بزرگ (متی ۲۸: ۱۹ و ۲۰) را انجام دهد. هر ایمانداری که از روح تولد یافته است جزو لاینفک این جماعت است و نامش در آسمان نوشته شده است (افسسیان ۱: ۲۲ و ۲۳ و ۲: ۲۲ ، عبرانیان ۱۲: ۲۳). نقشه خدا این است که انسان گمشده را بجوید و نجات بخشد و به وسیله او مورد پرستش قرار گیرد و جماعتی از ایمانداران را به صورت پسرش متشکل سازد. به همین دلیل کلیسای جامع جهانی باید:

۱- وسیله‌ای در دست خدا باشد برای رساندن بشارت به دنیا (اعمال رسولان ۱: ۸ و متی ۲۸: ۱۹ و ۲۰، مرقس ۱۶: ۱۵ و ۱۶).
۲- بدن متشکلی باشد که در آن انسان بتواند خدا را پرستش کند (اول قرنتیان ۱۲: ۱۳).
۳- وسیله‌ای در دست خدا باشد برای بنای مقدسین و تکمیل آنها (افسسیان ۴: ۱۱- ۱۶، اول قرنتیان ۱۲: ۲۸، اول قرنتیان ۱۴: ۱۲).

کلیسای جماعت ربانی به ویژه موجودیت خود را بر اساس الگوی کلیسای رسولان بنا نهاده است و ایمانداران را تعلیم می‌دهد و تشویق می‌کند تا در روح‌القدس تعمید گیرند، زیرا این تجربه باعث می‌شود:
۱- با قدرت روح و همراه با آیات و معجزات بتوانند بشارت بدهند (مرقس ۱۶: ۱۵- ۲۰، اعمال رسولان ۴: ۲۹- ۳۱، عبرانیان ۲: ۳ و ۴).
۲- رابطه بهتری در پرستش خدا داشته باشند (اول قرنتیان ۲: ۱۰- ۱۶، اول قرنتیان ۱۲ و ۱۳ و ۱۴).
۳- آمادگی جهت خدمت کامل روح‌القدس در قالب ثمره، عطایا و خدمت‌ها آنطور که در عهد جدید وجود داشت، بدست آورند و به این وسیله باعث بنای بدن مسیح گردند (غلاطیان ۵: ۲۲- ۲۸، قرنتیان ۱۴: ۱۲، افسسیان ۴: ۱۱ و ۱۲، اول قرنتیان ۱۲: ۲۸، کولسیان ۱: ۲۹).

کلیسا چیست؟

واژه کلیسا از واژه یونانی «اکلیسا» گرفته شده است. این لغت در خاور نزدیک کاربرد رایجی داشت و به جماعتی اطلاق می‌شد که با شنیدن خبری در جایی جمع شده باشند (اعمال رسولان ۱۹: ۳۲ و ۳۹ و ۴۰). در ترجمه یونانی عهد عتیق این واژه برای جماعت اسرائیل به ویژه زمانی که قوم در حضور خدا جمع می‌شدند، به کار رفته است. بنابراین در عهد جدید نیز این واژه برای مردمی به کار رفته که خدا آنها را برای خدمت مخصوصی فرا خوانده است. این مردم خانواده روحانی خدا را تشکیل می‌دهند و رابطه‌ای که بین اعضای این خانواده هست به وسیله روح‌القدس و براساس کفاره مسیح به وجود آمده است. امروز کلمه «کلیسا» زیاد به کار می‌رود. اغلب مردم آن را برای ساختمانی که در آنجا مسیحیان جمع می‌شوند به کار می‌برند، گاهی هم برای فرقه مسیحی استفاده می‌شود. در کتاب مقدس اصطلاح کلیسا از دو مفهوم برخوردار است. یکی به مفهوم کلیسای محلی است؛ یعنی جماعتی از مقدسین که برای پرستش در محلی جمع می‌شوند، نه یک ساختمان. چنین کلیسایی باید از کلیه خصوصیات کلیسای واقعی و جامع برخوردار باشد، زیرا بدن مسیح هست در محلی معین به همین دلیل بود که پولس صحبت از «کلیسای خدا که در قرنتس است» (اول قرنتیان ۱: ۲). دومی، مفهوم وسیع‌تری دارد و اشاره به کلیسای جهانی یا جامع می‌کند که تمام مقدسین را بدون در نظر گرفتن زمان و مکان در برمی‌گیرد.

تمام فرقه‌های مسیحی که از ایمانداران واقعی تشکیل یافته‌اند قسمتی از این کلیسای جامع هستند. در کتاب مقدس برای نشان دادن معنی کلیسا تشبیهات و اصطلاحاتی به کار رفته است. مهم‌ترین آنها اصطلاح «بدن مسیح» است مسیح در زمان «تجسم» به طور قابل رؤیت بر روی زمین حضور داشت. وقتی آماده ترک این زمین می‌شد، زحمت زیادی کشید تا گروه شاگردان را برای تأسیس کلیسا تربیت کند (متی ۱۶: ۱۸، ۱۸: ۱۸). در زمان صعودش مسیح شاگردانش را تشویق کرد در شهر اورشلیم بمانند تا از بالا به قوت پر شوند (لوقا ۲۴: ۴۹، اعمال رسولان ۱: ۴). روز پنطیکاست نه فقط از این نظر مهم است که شاگردان از روح‌القدس پر شدند، بلکه از آن لحاظ که در این روز کلیسا

بنیاد نهاده شد، روح‌القدس نازل شد تا گروه ایمانداران را قوت بخشد و حضور مسیح قیام کرده را توسط شاگردان پر از روح در هر جا ممکن سازد و این فقط تأسیس یک سازمان نبود، بلکه به وجود آمدن یک موجود زنده. پولس از کلیسا چون بدن مسیح یاد می‌کند (افسسیان ۱: ۲۲ و ۲۳). از چند نظر کلیسا بدن مسیح است. اول اینکه جلوه قابل رؤیت مسیح در جهان است تا گناهکاران را به توبه دعوت کند، حقیقت خدا را به تمام ملت‌ها اعلام کند و آماده زمان‌های آخر شود.

دوم، کلیسا شبیه بدن است، زیرا از اعضای گوناگون تشکیل یافته که در عین گوناگونی، همگی جهت پیشرفت کار خدا لازمند (رومیان فصل ۱۲، افسسیان فصل ۴). اصطلاح دیگری که برای نشان دادن مفهوم کلیسا به کار رفته، هیکل (معبد) خداست. معبد جای ویژه حضور خداست. البته خدا همه جا حاضر است، ولی به طور ویژه‌ای او در میان قوم خود می‌باشد (خروج ۲۵: ۸، اول پادشاهان ۸: ۲۷). به همین دلیل است که پطرس این تشبیه را برای کلیسا به کار می‌برد (اول پطرس ۲: ۵ و ۶). به (افسسیان ۲: ۲۱ و اول قرنتیان ۳: ۱۶ و ۱۷) نیز مراجعه کنید. در این عبادتگاه ایمانداران در مقام کاهنان خدا خدمت روحانی می‌کنند. اصطلاح دیگری که برای به کار رفته عروس مسیح است. این تشبیه اتحاد و شراکت ایمانداران را با مسیح نشان می‌دهد و به ویژه تأکید بر این امر می‌کند که عروس باید مشتاق و آماده عروسی باشد (دوم قرنتیان ۱۱: ۲، افسسیان ۵: ۲۵– ۲۷، مکاشفه ۱۹: ۷، ۲۱: ۲، ۲۲: ۱۷).

عضویت در کلیسا

شخص چگونه می‌تواند عضو کلیسای جامع شود؟ به وسیله مرگ کفاره‌ای مسیح تمام دیوارهای جدایی بین انسان‌ها فرو می‌ریزند و در مسیح همه کسانی که ایمانداران واقعی هستند اعضای بدن مسیح می‌شوند. «پس از این به بعد اجنبی نیستید، بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا و بربنیا در رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خود عیسای مسیح سنگ زاویه است که در روی تمامی عمارت با هم مرتب شده به هیکل مقدس در خداوند نمو می‌کند (افسسیان ۲: ۱۹– ۲۱). پولس واضحا به ما می‌گوید: «محض فیض نجات یافته‌اید به وسیله ایمان» (افسسیان ۲: ۸). (اعمال رسولان ۱۶: ۳۱) نیز این حقیقت را به سادگی اعلام می‌دارد که: «به خداوند عیسی ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.» این خداوند است که نجات یافتگان را هر روز به کلیسا اضافه می‌کند (اعمال رسولان ۲: ۴۷).

کار کلیسا

کلیسا وظیفه سه‌گانه‌ای دارد. تمام فعالیت‌های کلیسای محلی باید حداقل با یکی از این وظایف در ارتباط باشند. اگر کلیسای محلی پس از بررسی احوال خود درمی‌یابد که فعالیت‌هایش در خارج از چهارچوب این وظایف قرار دارد، باید هر چه زودتر تجدید نظری در برنامه خود از نظر ترتیب اولویت بنماید. در اینجا یادآوری این نکته لازم است که خدا چنین اراده فرموده که در زمان بین ظهور اول و دوم مسیح توسط کلیسا کار کند. ما در عصر کلیسا هستیم، بنابراین باید بدانیم که هر فعالیتی هر قدر هم که خوب باشد، اگر باعث تقویت کلیسا نمی‌شود مربوط به کار خدا در این عصر نمی‌گردد، زیرا او کلیسا را انتخاب کرده تا به عنوان نماینده او اهداف او را در عصر ما انجام بدهد. نخستین کار کلیسا تبشیر دنیاست. همانطور که مسیح آمد تا گمشده را بجوید و نجات بخشد، در این عصر نیز باید هدف کلیسا همین باشد (متی ۱۸: ۱۱) این مأموریتی بود که مسیح قبل از صعودش به آسمان به عهده شاگردانش گذاشت (متی ۲۸: ۱۹). یکی از ویژگی‌های کلیسای اورشلیم این بود که رشد می‌کرد. خداوند هر روز کلیسا میفزود (اعمال رسولان ۲: ۴۷). حتی در زیر فشار آزار و اذیت، کلیسای نخستین انجیل را همه جا توسعه داد (اعمال رسولان ۸: ۴). ویژگی کلیسا این بود که بر کلام خدا تأکید می‌کرد. پولس این را دریافته بود که به وسیله «جهالت موعظه» است که می‌توان فرمان بزرگ مسیح را اجرا کرد (اول قرنتیان ۱: ۲۱).

تجربه پنطیکاست به ایمانداران داده شده است تا این مأموریت را اجرا کنند (اعمال رسولان ۱: ۸). قدرت روح‌القدس وقتی بر ایمانداران می‌آید نه فقط حضور خودش را به وسیله صحبت به زبان‌ها به عنوان نشانه اولیه فیزیکی ثابت می‌کند، بلکه به وسیله قدرتی که به شهادت‌های آنها می‌بخشد (مرقس ۱۶: ۱۵ و ۱۶، عبرانیان ۲: ۴). وظیفه دیگر کلیسا عبارت است از خدمت به خدا. چنانکه گفته شده، کل وظیفه انسان این است که همیشه خدا را بپرستد و از او بهره‌مند شود. اصطلاحی که بارها در رساله به افسسیان به ویژه در فصل اول تکرار شده و هدف انسان را در خلقت مشخص می‌کند این است: «ستودن جلال او» می‌باشد. آگوستین، این قدیس دانشمند عصر گذشته می‌گوید، انسان تنها در خدا قرار و آرام می‌گیرد. اگر انسان رابطه پرستشی با خالق خود نداشته باشد، بی‌هدف و گمراه است. انسان

خلق شد تا خدا را بپرستد. البته نباید فراموش کرد که عبادت روش‌های گوناگون دارد در واقع تمام زندگی انسان باید پرستش و تمجید خدا توأم باشد، حتی کارهای رایج و معمولی چون شستن ظروف آشپزخانه و غیره نیز می‌تواند فرصتی برای پرستش خدا گردد، ولی خدا کلیسا را به وجود آورده تا ایمانداران به طور گروهی بتوانند او را به طرز ویژه‌ای عبادت نمایند.

اگر کسی (اول قرنتیان فصل ۱۱ الی ۱۴) را مطالعه کند محال است متوجه خدمت مؤثر روح‌القدس در پرستش کلیسایی نگردد. روح‌القدس با حضور خود به پرستش ایمانداران جلوه خاص می‌بخشد. «عطایای روح» بر طبق صوابدید روح به طور جمعی به کلیسا داده می‌شود. گرچه از بین ایمانداران ممکن است افرادی خدمت خاصی با به کار بستن یکی از این عطایا توسعه بدهند، ولی این بدان معنی نیست که آن فرد صاحب آن عطایاست، زیرا روح‌القدس این عطاها را برای استفاده کلیسا افاضه می‌دارد (اول قرنتیان ۱۴: ۱۲ و ۳۲). چند دسته از عطایای روح‌القدس را می‌توان در کتاب مقدس یافت (اول قرنتیان ۱۲: ۲۸، افسسیان ۴: ۱۱، اول قرنتیان ۱۲: ۸- ۱۰). از بین اینها دسته آخری از همه کامل‌تر است. این دسته عطایا به عطایای نه‌گانه روح معروف است. اول سه عطای مکاشفه هستند (کلام حکمت، کلام علم و تمیز ارواح) دوم، سه عطای قدرت (ایمان، معجزات و نعمت‌های شفا دادن) سوم، سه عطای بیان (زبان‌ها، ترجمه زبان‌ها و نبوت) وقتی کلیسا با ایمان خدا را می‌پرستد، تمام نه عطا (یا خدمت) باید در عمل دیده شوند. این نه فقط در زمان رسولان بود، بلکه متعلق به کلیسای امروز نیز هست.

با توجه به قدرت‌های دنیوی و مادی امروز حضور چنین عطایای روحانی بسیار لازم است تا کلیسا بتواند بر نیروهای ظلمت چیره شود و شهادت خود را به دنیا برساند. کلیسایی که در روح عبادت می‌کند، به خدا اجازه می‌دهد با نیروهای شریر بجنگد و بر آن غلبه یابد. وظیفه سوم کلیسا که اهمیت زیادی دارد، عبارت است از تقویت و پرورش اعضا برای هم شکل شدن با مسیح. بشارت انجیل ایمانداران جدیدی را به جمع مقدسین اضافه می‌کند، پرستش کلیسایی رابطه ایمانداران را با خدا تقویت می‌کند و پرورش و تغذیه روحانی ایمانداران باعث رشد و تبدیل آنها به مقدسین بالغ می‌گردد. خدا علاقه شدید دارد که اطفال نوزاد در فیض رشد کنند (اول قرنتیان ۱۲: ۲۸، ۱۴: ۱۲، افسسیان ۴: ۱۱- ۱۶). پولس بارها بر این واقعیت تأکید می‌کند که خدا اشتیاق زیاد برای رشد ایمانداران دارد (اول قرنتیان ۱۴: ۱۲، افسسیان ۴: ۱۱ و ۱۲، کولسیان ۱: ۲۹). انسان چگونه بداند رشد می‌کند یا نه؟ کلیسا چه معیاری برای اندازه‌گیری رشد اعضایش باید داشته باشد؟ (غلاطیان ۵: ۲۲- ۲۶) ضوابطی را با عنوان «ثمره روح» ارائه می‌دهد. کسانی که این خصوصیات را در زنگی خود پرورش می‌دهند، در واقع شریعت مسیح را بجا می‌آورند. وظیفه کلیسا وقتی انجام می‌گیرد که اعضایش رشد روحانی داشته باشند به طوری که عطایای گوناگون روه همراه با ثمره روح در زندگی آنها دیده شود (اول قرنتیان ۱۳).

آیین‌های کلیسایی

مسیحیت کتاب مقدسی عاری از مراسم مذهبی خاص است و هیچگونه برتری روحانی برای کشیش یا مقام روحانی که مراسم کلیسایی را به عمل می‌آورد قائل نیست. شرکت در چنین مراسم نیز صواب و برکت مخصوص برای شخص ندارد. گرچه در عهد جدید به نگه داشتن دو آیین اشاره شده، اما انجام دادن آنها هیچگونه مزیت روحانی برای شخص به بار نمی‌آورد. این دو آیین که خود خداوند آنها برقرار کرد و دستور داد آنها را بجا آورند، تنها جنبه یادبود دارند. در هیچ کدام از اینها قدرت نجات وجود ندارد و برکتی که نصیب شخصی می‌گردد صرفا جنبه باطنی دارد. تعمید در آب آیینی است که نشان می‌دهد زندگی تازه‌ای در شخص آغاز شده است. فرو رفتن در آب روشی است که مفاهیم روحانی (رومیان ۶: ۱- ۴) را آشکار می‌سازد، به این ترتیب که فرو رفتن در آب، نشانه مردن نسبت به گناه و بالا آمدن از آب نشانه قیام و زندگی جدید در مسیح است. فرمول تعمید آب در (متی ۲۸: ۱۹) آمده است. چه کسی می‌تواند تعمید بگیرد؟ عهد جدید از تعمید ایمانداران می‌کند و این بدان معنی است که آیین تعمید درمورد کسانی انجام می‌گرفت که می‌خواستند در جمع ایمانداران شهادت بدهند که مسیح را به عنوان نجات‌دهنده شخصی خود قبول کرده‌اند (اعمال رسولان ۸: ۳۷، ۱۰: ۴۷).

بچه‌های کوچک استطاعت توبه، ایمان، شهادت در جمع برای نجات یافتن را ندارند. به همین دلیل نیز کودکان نمی‌توانند واجد شرایط برای تعمید باشند. وقف کودکان به خدا کار به جایی است، زیرا والدین و کلیسا را متعهد می‌سازد تا تدارک روحانی را برای بچه فراهم آورند. شام خداوند نیز آیینی است که به مناسبت شام آخر به وسیله

خداوند وضع شد. لحظاتی قبل از جدایی خداوند از شاگردان، فرمود این آیین را اغلب بجا آورند. این آیین که باید تا آمدن خداوند برگزار شود چند مفهوم دارد. اول یادبود است. «این را به یاد من بجا آرید» (لوقا ۲۲: ۱۹). شام خداوند فرصتی به ایماندار می‌دهد تا به مرگ مسیح که بزرگترین واقعه تاریخ بشر است، بیندیشد. دوم ارزش تعلیمی دارد. عناصر فیزیکی نان و شراب، تجسم مسیح را یاد می‌دهند و خوردن آنها کفاره مسیح را به ایماندار می‌آموزد. سوم جنبه الهامی دارد، زیرا بدین طریق خدا به ما یادآوری می‌کند که به وسیله ایمان می‌توانیم از مزایای مرگ مسیح و قیام او بهره‌مند شویم. چهارم در این آیین مسؤولیتی نیز نهفته است. پولس در (اول قرنتیان ۱۱: ۲- ۳۴) یادآوری می‌کند که ایمانداران باید مواظب باشند به طور «ناشایست» در این آیین شرکت نکنند. البته منظور شایستگی شخصی نیست، زیرا هیچ کدام از ما جدا از مسیح نزد خدا شایستگی نداریم.

پس منظور شایستگی رفتار و کردار است. همه ما گناهکاران هستیم، ولی کسانی که خداوند عیسای مسیح را پوشیده‌اند و طبیعت نفسانی خود را می‌کشند (افسسیان ۴: ۲۴ و ۲۵)، شایستگی شرکت در میز خداوند را دارند، ولی کسانی که گناه را در خود پرورش می‌دهند، باید اول پاک شوند بعد شرکت کنند (اول یوحنا ۱: ۷ و ۹). از آنجا که شام خداوند فرصتی است برای یادآوری کار اساسی که مسیح برای ما کرد، بنابراین می‌تواند باعث برکت روحانی شرکت‌کننده شود، به شرطی که او با فکر درست شرکت کند و بگذارد که این فرصتی باشد برای پرستش و مشارکت با مسیح زنده.

فصل نهم: خدمت روحانی

خدمت روحانی: جهت تأمین سه منظور زیر، خدمت روحانی که از دعوت الهی و تأیید کتاب مقدس برخوردار است به وسیله عیسای مسیح تدارک دیده شده: (۱) تبشیر مردم دنیا (مرقس ۱۶: ۱۵- ۲۰) (۲) پرستش خدا (یوحنا ۴: ۲۳ و ۲۴) و (۳) بنای بدن مقدسین به منظور کامل شدن در مسیح (افسسیان ۴: ۱۱- ۱۶).

سازمان کلیسا

کلیسا بالاتر از یک سازمان صرف است. کلیسا موجود زنده‌ای است که سر آن عیسای مسیح می‌باشد (افسسیان ۱: ۲۲ و ۲۳) و با اهدای حیات روحانی رشد و تغذیه آن را میسر می‌سازد، ولی نباید فراموش کرد که کلیسا دارای تشکیلات منظمی است و این را می‌توان از الگوی کلیسای رسولان فهمید. کلیسای عهد جدید تشکیلات ساده‌ای داشت که بی‌شک برای پیشبرد امور جاری آن لازم بود. یک اصل کلی که باعث پیشرفت کلیسا می‌شد، به نظر می‌رسد که استقلال کلیساهای محلی در اداره خودشان باشد، بدون اینکه سلسله مراتبی داشته باشند که از حد کلیسای محلی تجاوز کند. تنها استثنایی که درمورد این اصل وجود داشت، رسولان بودند که ریاست چندین کلیسا را به عهده داشتند. این امر بدان علت بود که آنان رسولان ویژه مسیح بودند و با مرگ آنان این اقتدار نیز به پایان رسید. برای مثال، پولس در سفرهای بشارتی خود، کشیشان بر کلیسا مقرر می‌کرد و خود از احترام ویژه‌ای به عنوان مرجع عالیقدر برخوردار بود (اعمال رسولان ۱۴: ۲۳ را برای نمونه ملاحظه کنید).

در کلیسای رسولان دو نوع خدمت یا مقام روحانی وجود داشت. نخست خدمت سیار و کریزماتیک، دوم خدمت محلی و انتخابی. خدمت نوع اول را از این نظر سیار می‌گویند، چون کسانی که این خدمت را به عهده داشتند کار عمده‌شان این بود که مرتب بین کلیسای محلی سیر کنند و از این نظر کریزماتیک نیز خوانده می‌شدند، چون اعتباری که این رسولان سیار داشتند و می‌توانستند کلیساها را نظارت کنند به واسطه کارهای مافوق‌الطبیعه آنها به ویژه خدمت نبوت بود. خدمت نوع دوم محلی خوانده می‌شد، زیرا کسانی که آن را به عهده داشتند در یک محل معین می‌ماندند، در ضمن آن را انتخابی نیز می‌گفتند، زیرا آنها به وسیله مردم و بر اساس ضوابط کلیساها برای خدمت انتخاب می‌شدند.

گروه اول یعنی رهبران سیار و کریزماتیک به وسیله خدا انتصاب می‌شدند. کسانی که این خدمت را به عهده داشتند رسولان و مبشرین انبیا و معلمان بودند. خدمت رسول خدمت ویژه‌ای بود. نخست اینکه رسولان پایه‌گذاران کلیسا و نویسندگان کتاب مقدس بودند. این خدمت رسولان با مرگ آنها خاتمه یافت و دیگر قابل تجدید نیست، ولی جنبه دوم کار آنها در تمام اعصار قابل تکرار است و آن تأسیس کلیساهای محلی می‌باشد. سفرهای پولس می‌تواند الگوی عملی برای رسولان امروز باشد (متی ۱۰: ۵، اعمال رسولان ۱: ۲۲، اول قرنتیان ۵: ۳- ۶، ۹: ۱، دوم قرنتیان ۱۰: ۱۶، ۱۲: ۱۲، غلاطیان ۱: ۱). مبشرین به طور چشمگیری در خدمت رسولان و شبانان عهد جدید دخیل بودند. کار مبشر این بود که انجیل را در جایی که هنوز مردم آن را نشنیده بودند، بشارت دهد. از این نظر کار آنها شبیه کار رسولان بود که در مناطقی که تازه انجیل را شنیده بودند، به ایجاد کلیسا مبادرت می‌کردند. در عهد جدید از شبانان نیز خواسته شده تا «عمل مبشر» را انجام دهند (دوم تیموتاؤوس ۴: ۵).

در ضمن فیلیپس نیز که در کلیسا شماس بود خدمت بشارت را انجام می‌داد و به «فیلیپس مبشر» معروف بود (اعمال رسولان ۲۱: ۸). انبیا در کلیسای رسولان آن کسانی بودند که خدمت ویژه بیان پیام خدا را داشتند. همانطور که رسولان و مبشرین کارشان این بود که انجیل را به دنیای گناهکاران بشارت دهند، انبیا نیز کارشان این بود که کلیساهای گوناگون را در ایمان بنا کنند (غلاطیان ۲: ۷ و ۸). در کلیسا معلمین نیز بودند که به نظر می‌رسد استعداد ویژه‌ای در تشریح و تعبیر حقایق و مکاشفات الهی داشتند (متی ۲۸: ۱۹، افسسیان ۴: ۱۱، دوم یوحنا ۱۰، سوم یوحنا ۸). علاوه بر خدمات سیار و کریزماتیک در کلیسای اولیه دو گروه دیگر نیز بودند که مقام محلی و انتخابی داشتند. در (اول تیموتاؤوس ۳: ۱ – ۳) درباره این مقامات محلی و انتخابی توضیح داده شده است. از این آیات معلوم می‌شود که گروهی افراد محلی بودند که انتخاب شده بودند تا کلیساهای محلی را چه از نظر امور روحانی و چه امور جاری نظارت کنند. به این افراد «مشایخ» می‌گفتند. گاهی اصطلاح «اسقف» نیز برای این افراد به کار می‌رفت که در

(اعمال رسولان ۲۰: ۱۷ و ۱۸) معنی «شبان» را می‌دهد. وظایف شبان معادل وظایفی است که شبان امروزی در کلیسا داراست. احتمالا به مرور زمان گروه مشایخ از بین خود کسی را انتخاب کردند تا به اصطلاح «مدیر جلسه مشایخ» باشد به آن ترتیبی که ما امروزه شبان را مدیر و سایر مشایخ را مشاورین امور روحانی می‌دانیم. گروه دومی که در کلیسای اولیه انتخاب می‌شدند، شماسان بودند. این افراد دستیاران مشایخ بودند و اصولا به خدمات مادی و اجتماعی مربوط به کلیسا اشتغال داشتند، مانند توجه از بیوه‌زنان (اعمال رسولان ۶: ۱ - ۴، فیلیپیان ۱: ۱، اول تیموتاؤوس ۳: ۸- ۱۱). از بین بیوه‌زنان نیز شماس انتخاب می‌شدند (رومیان ۱۶: ۱، فیلیپیان ۴: ۳ و اول تیموتاؤوس ۵: ۸- ۱۱). گرچه شماسان خدمت تمام روحانی مثل بقیه نداشتند، ولی از لحاظ روحانی و اخلاقی می‌بایست واجد شرایط نیز باشند.

وظایف خادمان

خادمان گوناگون کلیسا چه رسولان، انبیا، مبشرین و چه «شبانان- معلمان»، عطاهای خدا هستند به «کلیسا» (افسسیان ۴: ۱۱) وظایف این گروه از خادمان خدا را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد: نخست، هدف خدمت در کلیسای اولیه این بود که کلیسا را برای تبشیر جهانی مجهز کند. خادمان، اعم از کریزماتیک و انتخابی تنها گروهی نبودند که می‌بایست کار تبشیر را تماما انجام بدهند. کار آنها این بود که کلیسا را برای دادن بشارت به دیگران مجهز کنند (افسسیان ۴: ۱۲) این واقعیت را شرح می‌دهد. وقتی کلیسای اورشلیم مورد آزار و جفا قرار گرفت، ایمانداران معمولی پراکنده شدند، ولی آنقدر خوب تربیت شده بودند و نیز پر از روح‌القدس بودند که هر جا رفتند کار بشارت راتوسعه دادند! گرچه جلسات بشارتی نیز در آن موقع بود، ولی وسیله اصلی، بشارت انفرادی بود که باعث شد کلیسای اولیه این همه گسترش یابد. در تماس روزانه با اشخاص، آنها نجات می‌یافتند سپس به کلیسا آورده می‌شدند. به عبارت دیگر کار خادمان این بود که تمام کلیسا را در رساندن بشارت به دنیا هدایت کنند. اگر بشارت تنها به خادمان محدود می‌شد، دنیا هرگز پیام مسیح را نمی‌شنید.

مقام رهبری کلیسا، در ضمن مسؤولیت ویژه ایجاد جو پرستشی و هدایت مردم در خدمت به خداوند را نیز به عهده داشت (یوحنا ۴: ۲۳ و ۲۴). (اول قرنتیان ۱۱- ۱۴) اختصاص دارد به انضباط کلیسایی به ویژه در ارتباط با چگونگی کاربرد صحیح عطایای روحانی. در سایر قسمت‌های عهد جدید نیز می‌توان آیاتی یافت که به بحث پیرامون این رهبری پرستش روحانی می‌پردازد. اصولی که بر پرستش کلیسایی حاکم بود و به آن جهت می‌بخشید عبارت بود از بنای جماعت ایمانداران و آزادی بیان بدون اینکه روح را اطفا کنند (اول تسالونیکیان ۵: ۱۹). البته از رسالات چنین برمی‌آید که اعضای کلیسا نه فقط همه تولد تازه داشتند، بلکه در روح‌القدس نیز تعمید یافته بودند. هدایت پرستش روحانی کلیسا شامل سرودها و تمجیدهای زیبایی بود که بی‌مقدمه و به طور خلاقه در آزادی کامل از زبان ایمانداران جاری می‌شد (افسسیان ۵: ۱۸- ۲۰)، ولی در چنین کلیسایی اغتشاش و بی‌نظمی وجود نداشت (اول تیموتاؤوس ۴: ۱۳) و سایر آیات مربوط را ملاحظه کنید. در این آیات می‌بینیم نظم و ترغیب برای تلاوت آیات کتاب مقدس، موعظه تعلیم و پرستش عمومی کلیسا وجود داشت.

سومین مسؤولیت کادر رهبری کلیسای عهد جدید، بنای روحانی ایمانداران و رساندن آنها به بلوغ روحانی بود. دلیل وجود عطایای روحانی در کلیسا، همانا «تکمیل مقدسین برای کار خدمت برای بنای جسد مسیح» است (افسسیان ۴: ۱۲). واژه «تکمیل» در نسخه یونانی معادل کلمه‌ای است که به معنی اصلاح و تعمیر کردن واجد شرایط نمودن، به مرحله اجرای کامل رساندن، آمده است (به انجیل عیسای مسیح ترجمه تفسیری، مراجعه کنید). در آیه بعد، (افسسیان ۴: ۱۳)، هدف از این کار مشخص شده است، «تا سرانجام همه ما درمورد نجات و نجات‌دهنده خود فرزند خدا، یکسان ایمان داشته باشیم و همه در مسیح به رشد کامل برسیم. آنقدر رشد کنیم تا از مسیح کاملا پر شویم» (انجیل عیسای مسیح). در اینجا می‌بینیم که منظور این است که ما «رشد» کنیم و به حد کمال که همانا خود مسیح است برسیم. مسیح الگوی واقعی اطاعت کامل از خدا می‌باشد. (افسسیان ۴: ۱۴ و ۱۵) نتیجه مرحله رشد را نشان می‌دهد که کلیسا باید به وسیله خدمات گوناگون روحانی در ایماندار به وجود آورد. به طور خلاصه می‌توان نتیجه این کار را تحکیم در ایمان دانست. نتیجه مؤثر خدمت روحانی در خانواده خدا، گروهی مقدسین خواهد بود که پابرجا ایستاده‌اند و از هیچ بادی نمی‌لرزند! کلیسا باید از چنین مشارکتی برخوردار باشد تا ایمانداران جدید و کسانی که زندگی فلاکت باری را داشته‌اند، وقتی به اجتماع مقدسین ملحق می‌شوند از زندگی شاد و عالی برخوردار شوند (اول یوحنا ۱: ۳ و ۴).

دعوت به خدمت

پولس رسول به دقت تمام اهمیت انواع خدمت‌ها را برمی‌شمارد (رومیان ۱۲: ۳- ۸، اول قرنتیان ۱۲: ۱- ۳۰). این اتحاد عالی که در بدن مسیح وجود دارد که نتیجه کار روح‌القدس است، پر از تنوع می‌باشد. همه همان خدمت یا کار را ندارند. همانگونه که بدن انسان اندام‌های گوناگونی دارد تا بتواند درست عمل کند، بدن مسیح نیز نیاز به خدمات گوناگون دارد تا کلیسا بتواند به طور مؤثر خدا را به این دنیا معرفی کند. از این حقیقت «تنوع در اتحاد» است که به توجهی که خدا برای فرد دارد پی می‌بریم. مقام و خدمت ما نمی‌تواند نظر خدا را درمورد ما تغییر دهد، چون در نظر همه مهمند. هر کس بر طبق وفاداریش پاداش خواهد گرفت! تأکید بیش از حدی که کتاب مقدس بر ارزش تمامیت فرد می‌گذارد، تأثیر بسزایی در شناخت انسان و اجتماع در دنیای نوین ما دارد و در مقابل حکومت مطلق و تک حزبی، و جمع‌گرایی آنچنان که در جوامع کمونیستی وجود دارد قرار می‌گیرد، ولی چطور می‌شود که خدا چنین تنوعی را بر طبق نیازهای کلیسا به وجود می‌آورد؟ پاسخ این پرسش در دعوت خدا نهفته است که در فرهنگ الهیات انگلیسی گاهی Vocation به کار برده شده است. در زندگی ایمانداران و خدمت‌هایی که انجام می‌دهند، انتخاب شخصی وجود ندارد، بلکه اطاعت از دعوت خدای قادر مطلق.

خدا نه فقط انسان را دعوت به نجات می‌کند، بلکه برای خدمت نیز او را می‌خواند. در اناجیل می‌خوانیم که عیسای مسیح اغلب به دعوت مردم مشغول بود. دعوت او برای شاگردی بود. پیروی از مسیح شامل ترک گذشته و تسلیم تمام جنبه‌های زندگی به دست استاد بود، این دعوت فقط به نجات از گناه محدود نمی‌شد، بلکه شامل برنامه تازه‌ای برای زندگی می‌گردید. «دنبال من بیایید و من به شما نشان می‌دهم چطور جان‌های مردم را صید کنید» (متی ۴: ۱۹، انجیل عیسای مسیح). در دعوت به توبه به طور ضمنی دعوت به خدمت نیز وجود داشت. ما نجات یافته‌ایم تا خدمت کنیم. نجات مفهوم وسیع‌تر از رهایی از آتش جهنم دارد و شامل دری است که به زندگی و خدمت مؤثر در ملکوت خدا باز می‌شود. تمام کسانی که خداوند را به عنوان نجات‌دهنده پذیرفته‌اند باید شاگرد او بشوند. این مفهوم وسیع با مفهوم کهانت ایمانداران ارتباط پیدا می‌کند (اول پطرس ۲: ۵ و ۹، مکاشفه ۱: ۵ و ۶). از آنجا که مسیح راه تازه‌ای به سوی قدس‌الاقداس باز کرده است، تمام ایمانداران می‌توانند به تخت فیض او نزدیک شوند (عبرانیان ۱۰: ۱۹- ۲۲). این است کار فرزندخواندگی ایمانداران. قدرت عملی این حقیقت آن است که ما را از کاهنان انسانی بی‌نیاز ساخته، زیرا او وکیل و شفیع بزرگی نزد خدا داریم که راه ورود به حضور خدا و نزدیک شدن به تخت فیض او را مهیا ساخته است.

با توجه به این حقیقت است که همه، کاهنان و خادمان خدا هستند. این حقیقت عقیده غلط قرون وسطی را نقش بر آب می‌کند که می‌گفتند نجات توسط سلسله مراتب کلیسایی فقط به عده کمی می‌رسد. تبعیض چشمگیری که بین مقامات روحانی و مردم عادی در دوران تاریک کلیسا وجود داشت، به وسیله نهضت اصلاح طلب پروتستان در قرن شانزدهم در هم شکسته شد، زیرا این حقیقت زمان رسولان را مجددا احیا ساخت که ایمانداران همگی کاهنان خدا هستند. در ضمن نباید یک نکته مهم دیگر را از یاد ببریم. گرچه کهانت ایمانداران باعث می‌شود که همه نزد خدا از مقام یکسانی برخوردار باشند و از مراسم مذهبی دنیوی و مادی بی‌نیاز شوند، لیکن خدا افراد را جهت خدمت مخصوص در کلیسا فرا می‌خواند. گرچه از نظر کیفی هیچ فرقی بین خدمت خادمان رسمی و سایر ایمانداران فعال وجود ندارد، ولی در وظیفه و نقشی که آنها دارند تفاوتی است، بدون اینکه ارزش کار ایمانداران فعال را پایین بیاوریم، باید بدانیم که در کتاب مقدس توجه خاصی به دعوت کسانی شده که نظارت روحانی کلیسا را به عهده دارند. پولس کاملا از این واقعیت آگاه بود که رسالتی که داشت با انتخاب شخصی او نبود، بلکه خدا چنین مأموریت و قدرتی را به او داده بود.

خدا پولس را خوانده بود تا رسول باشد و خود را تماما وقف خدمت مقدس کلام بنماید (رومیان ۱: ۱). پولس باز هم در رساله به غلاطیان به این امر اشاره می‌کند که مأموریت خدمت انجیل را از هیچ شخصی یا سازمانی نیافته، بلکه خدا مستقیما آن را به او تفویض کرده است (غلاطیان ۱: ۱، انجیل عیسای مسیح). این واقعیت را که خدمت موعظه انجیل به دعوت مخصوصی نیاز دارد می‌توان در کتاب اعمال رسولان به وضوح مشاهده کرد. رهبران کلیسای اورشلیم در اثر ازدیاد کارهای گوناگون متوجه شدند که قادر به انجام خدمتی که جهت آن دعوت نشده بودند، نیستند، به همین دلیل بود که گروه شماسان را انتخاب کردند، چون هیچ کاری نمی‌بایست مزاحم خدمت کلام می‌شد: «اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.» (اعمال رسولان ۶: ۱- ۴). در ارتباط با دعوت به خدمت، یک موضوع دیگر را

نیز باید اضافه کرد. بله درست است که خدا به طرز مخصوصی افراد را می‌خواند تا وارد خدمت کلام شوند، ولی این بدان معنی نیست که علاقه و اشتیاق جوانان واجد شرایط برای خدمت نادیده انگاشته شود. مسلما یک عامل مشترک «الهی- انسانی» در این مورد وجود دارد. «این گفته درست است که اگر کسی می‌خواهد کشیش شود در آرزوی کار خوبی است» (اول تیموتاؤوس ۳: ۱، انجیل عیسای مسیح). البته همه کسانی که در آرزوی این کار باشند یا آمادگی آن را داشته باشند حتما از طرف خدا دعوت نخواهند شد، ولی جوانان مشتاق و فعال باید خود را در حضور خدا قرار دهند و در حالی که آماده خدمت می‌شوند، منتظر هدایت خدا گردند. جوانان نباید گوش‌های خود را نسبت به صدای خدا ببندند، ولی نباید فراموش کرد همانقدر که مردم دنیا احتیاج به مبشر دارند، همانقدر هم تشخیص صدای خدا مهم است. بنابراین به خاطر جلال و احترام خدا، جوانان باید مواظب باشند بدون دعوت الهی، وارد خدمت حساس کلام نشوند.

فصل دهم: شفای الهی

شفای الهی: شفای الهی جزو لاینفک انجیل است. رستگاری از مرض برای ایمانداران در کفاره مسیح تدارک دیده شده و از امتیازات آنان است (اشعیا ۵۳: ۴ و ۵، متی ۸: ۱۶ و ۱۷، یعقوب ۵: ۱۴- ۱۶).

نیاز به شفا

مرض و مرگ به علت گناه دامنگیر انسان شد. در اثر فاجعه سقوط انسان در باغ عدن، گناه و مرگ به تمام مردم منتقل گشت (رومیان ۵: ۱۲). نتیجه این سقوط شامل تأثیر امراض و مرگ جسمی بر بدن انسان شد. مرگ یک لعنت قلمداد شده و این مفهومی است که می‌توان در کتاب مقدس آن را یافت. خدا قول داده بود قوم خود را از لعنت امراض مصریان آزاد کند به شرطی که بنی‌اسرائیل خداوند را خدمت کنند (خروج ۱۵: ۲۶، تثنیه ۲۸: ۱۵- ۶۸). پولس همچنین می‌گوید: «دشمن آخر که نابود می‌شود موت است» (اول قرنتیان ۱۵: ۲۶). به این ترتیب درست است که مرض و مرگ بدون شک سزای گناه است (پیدایش ۲: ۱۷)، ولی باید مواظب بود که تمام امراض و هر مرگی نتیجه مستقیم گناه شخصی قلمداد نشود. عیسای مسیح لعنت بر نسل بشر را عمومی می‌دانست که بدون توجه به عدالت یا گناه شخصی، دامنگیر مردم می‌شود (لوقا ۱۳: ۱- ۴). این سرنوشت انسان است که از نتیجه سقوط برخوردار باشد تا زمانی که نظم موجود جهان دگرگون شود (مکاشفه ۲۲: ۳). روزی خواهد آمد که دیگر هیچ لعنتی نخواهد بود! شیطان، خودش حامل و منشأ مرض و گناه است. نباید خدا را مسؤول بدبختی‌های انسان دانست، چون اینها نتیجه کار شیطان است (یعقوب ۱: ۱۷). عیسای مسیح «سیر کرده، اعمال نیکو بجا می‌آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشد.» (اعمال رسولان ۱۰: ۳۸).

این مطلب را که شیطان مسؤول تمامی اسارت‌های جسمی و روحی انسان است می‌توان به وضوح تمام در این آیات یافت (لوقا ۱۳: ۱۱- ۱۷، عبرانیان ۲: ۱۴ و ۱۵، اول یوحنا ۳: ۸). یک موضوع دیگری نیز درمورد شفا هست که باید به آن توجه کرد. گرچه شخصیت انسان را به سه قسمت بدن جان و روح و یا دست کم دو قسمت مادی و غیرمادی تقسیم می‌کنند، ولی جنبه دیگری نیز درمورد شخصیت انسان هست که باید مورد توجه قرار گیرد. انسان به شکل یک روح مستقل کامل نیست و نیاز به بدن دارد. عبرانیان بقدری به این موضوع اهمیت می‌دادند که آنها را یک تمامیت می‌دانستند. خدا خودش حیات را به داخل خاکی که از آن انسان را ساخته بود دمید (پیدایش ۲: ۷). رفتن به گور چیز هولناکی بود و رائیان عهد عتیق چشم امید به قیامت داشتند تا روح و بدن دوباره به هم بپیوندند (پیدایش ۴۷: ۳۹، تثنیه ۳۱: ۱۶، اول پادشاهان ۱: ۲۹، ایوب ۱۴: ۱۳- ۱۵، عبرانیان ۱۱: ۱۹).

در عهد جدید تأکید زیاد پولس بر قیامت بر این واقعیت استوار است که انسان در حالت تجزیه شده‌اش کامل نیست. تمام فصل اول قرنتیان ۱۵ بر این امید بزرگ ایمانداران بر قیامت مسیح چون نوبر خوابیدگان استوار است. آنچه می‌توان از این نتیجه گرفت آن است که کتاب مقدس برای بدن انسان اهمیت بسیار قائل است. یونانیان باستان و نیز سایر اقوام، بت‌پرست، بدن را «زندان روح» می‌دانستند، ولی نویسندگان کتاب مقدس که هم‌زمان با این اقوام بودند چنین عقیده‌ای را ابراز نکرده‌اند. بدن هیکل روح‌القدس است و خدا در آن ساکن است. قیام مسیح زنده شدن ایمانداران را تضمین می‌کند که یک روزنه با بدن‌های فانی بلکه بدن‌های جلال یافته قیام خواهند کرد و دیگر نخواهند مرد (اول قرنتیان ۱۵: ۴۲). این تأکیدی که در کتاب مقدس بر بدن انسان شده نمایشگر اهمیتی است که خدا برای آن دارد. بدن انسان وسیله‌ای است در این جهان تا اراده خدا را نشان دهد و به همین دلیل نباید از آن استفاده غلط کرد. خدا به سلامت بدن ما علاقه‌مند است. سؤال بعدی که مطرح است این است که آیا تا وقتی که روی این زمین هستیم و آثار سقوط آدم در ما هست، خدا می‌خواهد ما را شفا دهد.

طبیب بزرگ

خدا ذاتا شفادهنده است. آیه مهمی که در عهد عتیق این را نشان می‌دهد، (خروج ۱۵: ۲۶) است: «من یهوه شفادهنده تو هستم.» این صفت خدا به وسیله آن عهد خود راستوار می‌سازد، نمایشگر این واقعیت است که او ذاتا شفادهنده می‌باشد! (مزمور ۱۰۳: ۳) می‌گوید: «تمام گناهانت را می‌آمرزد و همه مرض‌های تو را شفا می‌بخشد.» خدا شفادهنده

همه مرض‌هاست! در ذات خود این را دارد که علیه هر نوع بدبختی و مصیبت بشر قیام کند. می‌توان از جنبه دیگری نیز به اشتیاق خدا جهت شفا نگریست. خدا بخشنده حیات است. بنابراین او منبع اصلی شفا نیز می‌باشد. شیطان نابود می‌کند، خداوند احیا! پدر، پسر را فرستاد تا ما حیات داشته باشیم و آن را زیادتر حاصل کنیم. خدا محبت است (اول یوحنا ۴: ۸). او ذاتا محبت است. خدا شفا می‌دهد، زیرا که او مردم را دوست دارد. خدا بنی‌اسرائیل را به این دلیل که قومی بی‌نظیر بودند آزاد نساخت، بلکه چون آنها را دوست داشت. او قول داده بود نسل ابراهیم و اسحاق و یعقوب را مورد لطف قرار می‌دهد و به خاطر قولش این مار را کرد (تثنیه ۷: ۷ و ۸).

در این رابطه محبت خدا را مشاهده می‌کنیم. خدا، طبیب بزرگ، شفادهنده ماست، چونکه او خدا و مالک عالم هستی است. او بر خلقت خود حاکم است. او قدرت دارد مجروح کند و شفا دهد (تثنیه ۳۲: ۳۹) خدا ممکن است به دلایلی اجازه دهد مرض بیاید، ولی او هرگز مستقیما عامل مرض نیست. مریم، خواهر موسی مریض شد و بعد شفا یافت تا برای قوم درس عبرتی باشد (اعداد ۱۲: ۱۳). یهورام پادشاه با اجازه خدا به مرض کشنده‌ای دچار شد تا بدین وسیله گناهش مجازات شود (دوم تواریخ ۲۱: ۱۸ و ۱۹). ایوب به مرض هولناکی دچار شد تا ایمانش آزموده شود، ولی کتاب مقدس صریحا می‌گوید که شیطان عامل آن بود. خدا مالک آسمان و زمین فقط اجازه می‌دهد که چنین بلاهای شیطانی در یک تعیین شده و جهت مقصود عالی عمل کنند (ایوب ۱: ۲۰- ۲۲، ۱۹: ۲۵). نکته مهمی که باید به خاطر سپرد این است که در تمام این ماجرا خدا برتر و فراتر از کارهای شیطان بود و سرانجام نیز قدرت رهایی‌بخش خود را ظاهر ساخت.

شفا در کفاره مسیح

گناه با خود مرض و مرگ آورده است. خدا ذاتا مخالف مرض و مرگ است. محبت و فیض او باعث شد راهی برای نجات از عواقب گناه ایجاد شود. به وسیله کفاره مسیح بر صلیب جلجتا نه فقط لعنت گناه شکسته شد، بلکه رهایی از مرض نیز تدارک دیده شد. حتی قبل از آغاز دنیا شفا در نقشه خدا بود. اشعیا در «انجیل عهد عتیق» به وضوح دامنه کفاره را تا مرز شفا نشان می‌دهد. در فصل ۵۳ کتابش مسیح را می‌بینیم که قربانی گناه می‌شود تا برای کسانی که او را طرد می‌کنند کفاره‌ای باشد. «از زخم‌های او ما شفا یافتیم.» از آیات این بخش از کتاب اشعیا کاملا پیداست که به این جمله نباید «معنی روحانی» بدهیم و آن را محدود به «شفای روح» از گناه بکنیم، زیرا آیات بعد از صحبت از رنج بدنی می‌کنند. برای اشعیا، مسیح نه فقط منجی مردم از گناه است، بلکه شفادهنده آنها از مرض نیز می‌باشد! بین پیشگویی عهد عتیق و خدمت خداوند ما رابطه مشخصی وجود دارد. می‌خوانیم که یک روز عصر در جلیل عیسای مسیح بیماران بسیاری را شفا می‌بخشد.

«تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که او ضعف‌های ما را گرفت و مرض‌های ما را برداشت» (متی ۸: ۱۷). نویسندگان انجیل در خدمت به وضوح می‌دیدند که چطور پیشگویی وعده‌ای که هشتصد سال پیش داده شده بود جامه عمل می‌پوشید. پولس واقعیت چشمگیری را در مرگ مسیح می‌دید. مسیح برای ما لعنت شد تا تمام ایمانداران بتوانند از لعنت گناه آزاد شوند (غلاطیان ۳: ۱۰- ۱۴). البته این برکت فقط نصیب کسانی می‌شود که عملا نجات مسیح را می‌پذیرند. اینها هستند که می‌توانند از لعنت گناه که بر بدن انسان نیز آسیب رسانده در امان باشند. مرگ آخرین دشمنی است که باید نابود شود، این کار در زمان آخر وقتی شیطان بسته شد صورت می‌گیرد، ولی در حال حاضر امکان آزادی از امراض که به واسطه لعنت گناه دامنگیر انسان شده برای ایمانداران وجود دارد. شفای الهی جزو لاینفک پیام انجیل است. کفاره نه فقط گناه را می‌پوشاند، بلکه مرض را نیز. خدمت مسیح یک خدمت درمانی بود، زیرا او جان‌ها و بدن‌های رنجور می‌بخشید. او می‌گشت، موعظه می‌کرد تعلیم می‌داد و شفا می‌بخشید. در جلجتا امکان شفای همه مردم میسر شده است (متی ۱۰: ۷ و ۸، مرقس ۱۶: ۱۵- ۲۰، لوقا ۴: ۱۸ و ۱۹).

شفا در کلیسا

اراده خداست که امروزه از شفای الهی برخوردار شویم. در زمان خدمت خود بر این زمین عیسی و شاگردانش تمام کسانی را که نزد آنها می‌آوردند شفا می‌بخشیدند (متی ۸: ۱۶، اعمال رسولان ۵: ۱۲- ۱۹). عیسای مسیح به دقت شاگردانی انتخاب کرد تا خدمت بزرگتری را به آنها بسپارد (یوحنا ۱۴: ۱۲ و ۱۳). درست قبل از اینکه به آسمان صعود کند این وعده عالی را به این گروه وفادار داد: «هرگاه دست‌ها بر مریضان گذارند شفا خواهند یافت» (مرقس ۱۶: ۱۸). خواست عیسای مسیح این بود که کلیسای رسولان خدمت شفا را بجا آورند؟ از کلیسای اولیه انتظار می‌رفت

تا با قوای مافوق الطبیعه انجیل را بشارت دهد. بعد از چند قرن کلیسا این قدرت را از دست داد. خدمت شفا جزو آخرین جلوه‌های کلیسا بود که به زوال می‌گرایید تا سرانجام در دوران تاریک قرون وسطی کلیسا کاملا موضوع شفا را انکار کرد و (یعقوب ۵: ۱۴) را که واضحا صحبت از دعای کشیشان برای شفا می‌کند به فاتحه‌خوانی مربوط کرد. یعقوب، اصلی را برای کلیسا قرار می‌دهد تا در تمام اعصار بجا آورده است (یعقوب ۵: ۱۴).

یادآوری این نکته مفید است که می‌توان در کلیسای محلی شفا یافت و نیازی به رفتن زیارت نیست. «دعای ایمان» کافی است که مریض را شفا دهد، چون به وسیله ایمان است که عطایای خدا به ما تعلق می‌گیرد. دعا نیز به وسیله ارتباط بین زمین و آسمان است و کلیدی است که درهای منابع خدا را به روی بشر نیازمند می‌گشاید. شخص بیمار باید پیشقدم شده رهبران کلیسا را احضار کند تا برایش دعا کنند. شرط مهمی نیز برای شفا یافتن در این آیات دیده می‌شود و آن اعتراف مریض است به گناهانش. این نشان می‌دهد که برای دریافت برکت از دست‌های خدا باید پاک بود. رابطه ما با خداوند ماشینی نیست، بلکه شخصی است. هر چیز که رابطه شخصی ما را با او به هم بزند، مانعی سر راه رسیدن برکات کفاره مسیح به ما می‌گردد. لازم به یادآوری است که عطایای شفا جزو عطایایی است که خدا با آن کلیسا را مجهز می‌سازد (اول قرنتیان ۱۲: ۲۸). هر کلیسا محلی باید این خدمت را که قدرت خدا را نشان می‌دهد داشته باشد، چون عطای خداست به کلیسا.

مقصود شفا
در خدمت شفای الهی در کلیسا چه در زمان رسولان و چه امروز دو مقصود نهفته است. یکی اینکه شفای الهی قدرت خدا را ثابت می‌کند. عیسای مسیح در چند مورد شفا داد تا قدرت و حقانیت خود را ثابت کند. در واقع در آن زمان برای اثبات رسالت، شفای الهی عامل مهمی به حساب می‌آمد (لوقا ۵: ۲۳). کلیسای رسولان نیز با اعمال خدمات مافوق‌الطبیعه به ویژه شفای بیماران، رسالت خود را تثبیت می‌کرد (اول قرنتیان ۲: ۴). آیات و عجایب (که شامل شفا نیز می‌شد) وسایلی بود که خدا برای برکت دادن کار بشارت انجیل در قرن اول از آن استفاده می‌کرد و کلام را ثابت می‌نمود (عبرانیان ۲: ۳ و ۴). دومین مقصود شفا این است که محبت خدا را نشان می‌دهد. مسیح فقط جهت اثبات رسالتش شفا نمی‌داد، بلکه به خاطر اینکه دلش بر حال مردم می‌سوخت (متی ۹: ۳۶، مرقس ۱: ۴۱). محبت کردن در ذات خدا وجود دارد. شفا نشان‌دهنده اقدام خدا جهت رهایی بشر در دنیای لعنت شده است. مرگ هنوز به دست کاملا تسلیم نشده گرچه پیروزی بر آن رسما به وسیله صلیب بدست آمده است، ولی پیروزی بر مرض کاملا محرز شده است. محبت خدا رامی‌توان در معجزات شفا که خدا در کلیسا انجام می‌دهد مشاهده کرد.

چرا همه شفا نمی‌یابند؟
ما باید هوشیار باشیم که عقاید اساسی خود را از تجربیات انسانی اخذ نکنیم، بلکه از آیات کتاب مقدس. در آغاز قرن اخیر که نهضت پنطیکاستی شروع شد، عده‌ای با آن مخالفت می‌کردند. دلیل مخالفتشان این بود که اگر چیزهایی که اینها می‌گویند درست است چرا مسیحیان دیگر آن را تجربه نمی‌کنند. خدا را شکر که کسانی بودند که به تجربیات مردم نگاه نکردند، بلکه با ایمان و تکیه بر کلام خدا به توسعه کلیسا پرداختند. امروز هم مخالفین هستند که با گفتن اینکه چرا همه شفا نمی‌یابند می‌خواهند حقانیت الهی را تکذیب کنند. در این مورد اسراری وجود دارند که بالاتر از قوه درک ما هستند. برخی از پاسخ‌ها را باید به خدا واگذاریم، ولی این را باید مطمئن باشیم که در ذات خدا شفا دادن وجود دارد و این شفا در کفاره مسیح میسر شده است. می‌دانیم که مسیح نه فقط خدمت مصالحه را بلکه خدمت شفا را نیز به کلیسا عطا کرده است. ایمان ما را به برکات خدا می‌رساند. وقتی ما سهم خود را انجام می‌دهیم باید بقیه را به خدا واگذار کنیم. هر جا جو وسیع ایمان باشد، شفای بیشتر انجام خواهد پذیرفت. حتی برای خود مسیح شفا دادن در جو بی‌ایمانی کار مشکلی بود. شفای الهی به وسیله مسیح در دسترس ماست، پس کلیسا در ایمان بیدار باشد تا بتواند ناظر انجام این قدرت مافوق طبیعی گردد.

فصل یازدهم: بازگشت ثانوی مسیح

امید پرجلال: رستاخیز کسانی که در مسیح خوابیده‌اند و تبدیل شدن آنها و تمام کسانی که زنده باشند و تا آمدن خداوند باقی مانده باشند، امید پرجلال و ناپژمرده کلیساست (اول تسالونیکیان ۴: ۱۶ و ۱۷، رومیان ۸: ۲۳، تیطس ۲: ۱۳، اول قرنتیان ۱۵: ۱۵ و ۵۲)

عیسی دوباره می‌آید!

بیش از سیصد بار یعنی یک سیزدهم آیات عهد جدید اختصاص دارد به واقعیت بازگشت عیسای مسیح، کلیسای اولیه با این امید و انتظار زندگی می‌کرد که خداوند محبوبش هر لحظه امکان داشت برگردد. تا قرن سوم در این مورد در کلیسا هیچ شکی وجود نداشت. از این قرن به بعد یک دوران طولانی که در آن موضوع بازگشت مسیح به فراموشی سپرده شده بود، به وجود آمد، ولی در قرن نوزدهم کلیسا بیدار شده واقعیت بازگشت مسیح را مجددا مورد توجه قرار داد. امروزه تقریبا در میان تمام کلیساهای بشارت‌دهنده بازگشت مسیح یک امر انکارناپذیر است. حتی در دنیای الهیات جدید مشاهده می‌شود که بحث «مرگ خدا» کم کم جای خود را به «الهیات امیدبخش» داده است که درباره امور آینده بحث می‌کند.

از این اصطلاحات الهیات مسیحی که بگذریم، یک چیز مهم است و آن اینکه این واقعیت در کلام مقدس خدا به وضوح آمده است. عیسای مسیح بارها و بارها بر این واقعیت تأکید کرده است که «من باز می‌آیم.» چرا عقیده به بازگشت مسیح اینقدر مهم است؟ برای اینکه کلید تاریخ است! ما در حال پیشروی به سوی پایان جهان هستیم. وقایع دنیا به همین شکل تا ابد ادامه نخواهد یافت. لحظه‌ای خواهد آمد که در آن نظم موجود به پایان خواهد رسید غم‌های این جهان که در اثر گناه و جنگ و کینه رو به ازدیاد است با ظهور سرور سلامتی تمام خواهد شد. هنگامی که ملل گوناگون سهم خود را در جهان نمای تاریخ خدا ایفا کردند، آنگاه خداوند اعلام خواهد کرد، «دیگر بس است» و عیسای مسیح یک بار دیگر با حضور جسمی خود نظم جهان را به دست خواهد گرفت.

همه چیز به آمدن او اشاره می‌کند. عیسای مسیح نقطه مرکزی تاریخ است. جدا از او موجودیت ما مفهومی ندارد (کولسیان ۱: ۱۶ و ۱۷). از این نظر نیز این عقیده مهم است که امید کلیسا را تشکیل می‌دهد. مرگ امید ما نیست و نه موفقیت در عوض کردن مردم جهان آرزوی نهایی ما. امید ما که کلیسا را تشکیل می‌دهیم آمدن داماد است! مفهوم این امید را می‌توان در تمثیل زیبای کلیسا به عنوان عروس مسیح مشاهده کرد (اعمال رسولان ۲۳: ۶، رومیان ۸: ۲۰- ۲۵، اول قرنتیان ۱۵: ۱۹، غلاطیان ۵: ۵، تیطس ۲: ۱۳، اول پطرس ۱: ۳ و ۲، دوم پطرس ۳: ۹- ۱۳). آمدن ثانوی مسیح اهمیت دیگری نیز دارد. انگیزه و ترغیبی است جهت زندگی مقدس. آگاهی از آمدن غیر منتظره خداوند باعث می‌شود ایمانداران تنبل به خود بیایند و آتش خود را که رو به خاموشی می‌رود شعله‌ورتر سازند. تزکیه نفس وظیفه هر ایماندار هوشیاری است، زیرا منابع روحانی در اختیار او قرار گرفته تا به وسیله آنها خداوند خودش را در زندگی خشنود سازد (متی ۲۵: ۶ و ۷، اول یوحنا ۳: ۳، دوم پطرس ۳: ۱۱).

ایمانداری که مدام در انتظار آمدن مسیح است کسی است که به اصطلاح کتاب مقدس بیدار است (متی ۲۴: ۴۴، مرقس ۱۳: ۳۶، اول تسالونیکیان ۵: ۶، اول یوحنا ۲: ۲۸)، ولی عیسی چطور برمی‌گردد؟ خودش شخصا برمی‌گردد (یوحنا ۱۴: ۳، ۲۱: ۲۰- ۳۳). به طور غیرمنتظرانه‌ای برمی‌گردد (متی ۲۴: ۳۲- ۵۱، مرقس ۱۳: ۳۳- ۳۶) با جلال برمی‌گردد (متی ۱۶: ۲۷، ۱۹: ۲۸، لوقا ۱۹: ۱۱- ۲۷). ظهور او جسمی و قابل رؤیت خواهد بود، زیرا فرشتگان به مردمی که شاهد صعود مسیح بودند گفتند: «همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد بازخواهد آمد به همین طوری که او به سوی آسمان روانه دیدید.» (اعمال رسولان ۱: ۱۱). این بازگشت واقعی، جسمی و عینی مسیح به این دنیا هر نوع تفسیر روحانی و مجازی را مثل برابر دانستن آن با توجه شخص یا به قوی برخی مرگ شخص، باطل می‌سازد. بله، خود عیسای مسیح در آخر این زمانه عینا برخواهد گشت. عیسی برای چه برمی‌گردد؟ او می‌آید تا خاصان خود را با خود ببرد (یوحنا ۱۴: ۳). بدن و روح ما باید دوباره با همدیگر بپیوندند تا به شکل انسان کامل تا ابد با خداوند باشیم (دوم قرنتیان ۵: ۶- ۸، اول تسالونیکیان ۴: ۱۷).

کسانی که در موقع آمدن او مرده باشند قیام خواهند کرد و کسانی که زنده باشند، در یک چشم به هم زدن به وجود پرجلال تبدیل خواهند شد (اول تسالونیکیان ۴: ۱۷). مسیح برمی‌گردد تا داوری کند و پاداش دهد. او می‌آید تا ایمانداران را داوری کند و بر اساس کارهایی که در این دنیا کرده‌اند به آنها پاداش دهد (متی ۲۵: ۱۴- ۳۰، لوقا ۱۹: ۱۱- ۲۷، دوم پطرس ۱: ۱۱). این پاداش بر اساس استفاده‌ای که از فرصت‌ها، استعدادها و وقت خود کرده‌ایم خواهد بود. این داوری ایمانداران است. این داوری کاری با گناهان نخواهد داشت، زیرا ایمانداران در شخص مسیح در جلجتا داوری شده‌اند (اشعیا ۵۳: ۵ و ۶، یوحنا ۵: ۲۳، دوم قرنتیان ۵: ۲۱). آمدن ثانوی مسیح همچنین آنکه را که مانع است برمی‌دارد. آن چیست که مانع ظهور کامل بی‌دینی و شرارت در این دنیا می‌باشد؟ برخی معتقدند (دوم تسالونیکیان ۲: ۶- ۸) اشاره به روح‌القدس می‌کند، بعضی دیگر آن را قدرت قانون و نظم می‌دانند و عده‌ای نیز آن را به کلیسا نسبت می‌دهند. احتمالا نسبت دادن آن به کلیسا درست‌تر است، زیرا برداشته شدن کلیسا که وسیله‌ای است برای کار روح‌القدس در جهان، عامل بازدارنده شرارت برداشته می‌شود. بدون شک روح‌القدس همانطور که قبل از عصر کلیسا کار می‌کرد، در این زمان نیز به نحوی به فعالیت خود ادامه خواهد داد، زیرا بدون حضور حیات‌بخش او این دنیا نمی‌تواند وجود داشته باشد.

ربوده شدن و ظهور مسیح

«آمدن ثانوی» مسیح معنی وسیعی دارد که دست کم دو مفهوم آن را می‌توان تاکید کرد. گاهی به معنی جهان نمای کامل آخر زمان به کار رفته که شامل «ربوده شدن کلیسا» و «ظهور مسیح» بر روی کوه زیتون می‌باشد، ولی گاهی هم به طرز ویژه برای نشان دادن «ظهور مسیح» و تمییز آن از «ربوده شدن» که اول صورت می‌گیرد به کار می‌رود. بنابراین این مرحله دوم بازگشت مسیح که در بالا شرح داده شد، شامل ربوده شدن کلیساست. در یک چشم به هم زدن، ناگهان و بدون خبر مسیح آنهایی را که آماده بازگشت او هستند می‌رباید، ولی در این زمان خودش به زمین نزول می‌کند (اول تسالونیکیان ۴: ۱۶- ۱۸، دوم تسالونیکیان ۲: ۱) مقدسین او را در هوا ملاقات خواهند کرد. آنها جمع خواهند شد تا در بالای زمین او را ملاقات کنند. مرحله دوم بازگشت مسیح که به «ظهور» یا «مکاشفه مسیح» معروف است، بعد از مرحله اول به وقوع خواهد پیوست. در آن هنگام عیسی «بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد.» (زکریا ۱۴: ۴ و ۵) این آمدن جسمی و واقعی مسیح بر زمین همان است که فرشتگان در هنگام صعودش به مردم اعلام کردند که عیسی به همین شکل خواهد برگشت.

چون صعود او از کوه زیتون قابل رؤیت بود، ظهور او نیز قاعدتا باید قابل رؤیت باشد. (مکاشفه ۱: ۷) به این ظهور در ملا عام اشاره می‌کند: «اینک با ابرها می‌آید و هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امت‌های جهان برای وی خواهند نالید.» در این مرحله دوم بازگشتن، مسیح همراه مقدسین خود خواهد بود (یوئیل ۳: ۱۱، اول تسالونیکیان ۳: ۱۳ و یهودا ۱۴). ظهور ثانوی مسیح به چند منظور صورت می‌گیرد. او می‌آید تا خود را و مقدسینش را ظاهر سازد. «ربوده شدن» به طور ناگهانی و پنهان از ملا عام صورت می‌گیرد، ولی «ظهور مسیح» در ملا عام خواهد بود. کسانی که در عصر کلیسا مسیح را نپذیرفته‌اند و نیز به ناپدید شدن ایمانداران هنگام ربوده شدن اهمیت نداده‌اند، در این هنگام مجبور خواهند شد او را چون شاه شاهان قبول کنند (یوئیل ۳: ۱۱، زکریا ۱۴: ۵، متی ۱۶: ۲۷، ۲۴: ۲۹- ۳۱، کولسیان ۳: ۴، اول تسالونیکیان ۲: ۱۳، اول یوحنا ۳: ۲).

او با جلال و قدرت می‌آید تا دشمنانش را داوری کند. وحش، نبی کاذب و لشکرهایی که از این دشمنان خدا حمایت می‌کنند محکوم خواهند شد. این نیروهای شرارت و ظلمت که در زمان مصیبت عظیم فعالیت می‌کردند، بسته خواهند شد (دوم تسالونیکان ۲: ۸، مکاشفه ۱۹: ۱۹- ۲۱). روح‌های خبیثی که از وحش و نبی کاذب و اژدها صادر می‌شوند به طرف اورشلیم خواهند رفت تا در آخر زمان «مصیبت عظیم» آن را فتح کنند (زکریا ۱۲: ۱- ۹، ۱۳: ۸ و ۹، ۱۴: ۱۲، مکاشفه ۱۶: ۱۲- ۱۶). درست همان لحظه‌ای که آنها فکر می‌کنند به پیروزی می‌رسند، ناگهان خداوند قادر مطلق با لشکر عظیم خود از آسمان می‌آید (مکاشفه ۱۹: ۱۱- ۱۶). در این لحظه بحرانی، مسیح پادشاه پیروز می‌شود و رهبران شریر به دریاچه آتش افکنده می‌گردند (مزمور ۲: ۳- ۹، دوم تسالونیکیان ۲: ۸، مکاشفه ۱۹: ۱۹ و ۲۰) و بدین ترتیب راه برای سلطنت زمینی مسیح آماده می‌شود که همان سلطنت هزار ساله است. ظهور مسیح نه فقط قدرت شیطان را بی‌اثر می‌سازد و نبی کاذب و وحش را نابود می‌کند، بلکه خود شیطان را هم می‌بندد (مکاشفه ۲۰: ۱ و ۲، رومیان ۱۶: ۲۰). شیطان مدت هزار سال در بند می‌ماند و بعد برای مدتی آزاد می‌شود و سرانجام به دریاچه آتش افکنده می‌شود. عیسی در هنگام ظهور ثانوی خود ملت‌ها را داوری خواهد کرد. او بر تخت پرشکوه خود خواهد

نشست و ملت‌ها دنیا در مقابل او برای داوری حاضر خواهند شد (یوئیل ۳: ۱۱- ۱۷، متی ۲۵: ۳۱- ۴۶، اعمال رسولان ۱۷: ۳۱، دوم تسالونیکیان ۱: ۷- ۱۰).

مصیبت عظیم
بین ربوده شدن کلیسا و ظهور مسیح مصیبت و اضطراب وحشتناکی رخ خواهد نمود. در کتاب مقدس درمورد این مصیبت پیشگویی‌هایی حتی در عهد عتیق شده است. دانیال صحبت از زمان تنگی می‌کند که تا آن موقع نبوده است (متی ۱۲: ۱ و ۲۴: ۲۱- ۲۹). این زمان را داوران «مصیبت عظیم» می‌نامند. (مکاشفه ۳: ۱۰) آن را چنین شرح می‌دهد: «ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.» ارمیا صحبت از روزهای بسیار سختی می‌کند و آن را «زمان تنگی یعقوب» می‌نامد (۳۰: ۵- ۷). اشعیا و زکریا نیز از زمان خشم خدا که بر ساکنان زمین ظاهر می‌شود سخن می‌گویند (اشعیا ۲۴: ۱۷- ۲۱، زکریا ۱۴: ۱- ۳). چه موقعی این زمان مصیبت خواهد آمد؟ (متی ۲۴: ۲۹) خاتمه مصیبت عظیم را ظهور مسیح با جلال خود می‌داند. بنابراین معلوم می‌شود که وقتی آیات گوناگون کتاب مقدس صحبت از دردهای آخر زمان می‌کنند منظور دوران بین ربوده شدن و ظهور پرجلال مسیح است.

مصیبت عظیم چقدر طول خواهد کشید؟ از آیات کتاب مقدس نمی‌شود این را به وضوح فهمید، ولی چندین اشارات تلویحی در آن هست که در این مورد کمک می‌کند. مثلا اشاراتی هست به یک دوران هفت ساله. این را می‌توان در زبان رمزی دانیال درمورد «هفتاد هفته» یافت (دانیال ۹: ۲۴- ۲۷). ۶۹ هفته اول را معمولا اینطور تفسیر می‌کنند که با مصلوب شدن مسیح با تمام می‌رسد (دانیال ۹: ۲۶). بسیاری چنین فکر می‌کنند که بین هفته شصت و نهم و هفتادم یک وقفه است به طوری که هنوز هفته هفتادم به وقوع نپیوسته است. در همین وقفه است که «دوران فیض» و «دوران کلیسا» به وجود می‌آیند. وقتی عامل بازدارنده؛ یعنی کلیسا در هنگام ربوده شدن، برداشته شود، آنگاه وقایع وحشتناک هفته هفتادم اتفاق خواهد افتاد. از این آیات چنین برمی‌آید که منظور هر «هفته» هفت سال است. آیاتی که این عقیده را تأیید می‌کنند عبارتند از (دانیال ۷: ۲۵، ۱۲: ۷ و مکاشفه ۱۲: ۱۴) که در آن نیمه دوم مصیبت عظیم با «زمانی و دو زمان و نصف زمان» و یا به عبارت دیگر سه سال و نیم، با چهل و دو ماه (مکاشفه ۱۱: ۲، ۳: ۱۵) مشخص شده است.

دجال (ضد مسیح)
رهبر زمینی مصیبت عظیم که دشمن مسیح است در کتاب مقدس دجال (ضد مسیح) نامیده شده است. گرچه در عهد عتیق و جدید آیاتی درباره دجال یافت می‌شود، ولی بیش از همه (دوم تسالونیکیان ۲: ۳- ۹) خصوصیات او را بازگو می‌کند. از مظهر بی‌دینی است (دانیال ۷: ۲۵ و دوم تسالونیکیان ۲: ۳ و ۸ و ۹) و ادعای خدایی می‌کند (دوم تسالونیکیان ۲: ۹ و ۱۰). به احتمال زیاد وحش مکاشفه، نام دیگر دجال است (مکاشفه ۱۳)، زیرا اقتداری که او دارد همان است که به دجال داده شده است. دجال بالاخره چهره کریه خود را نمایان خواهد ساخت و به مقدسات اسرائیل توهین خواهد کرد و معلوم خواهد شد که او دروغگو و دشمن اصلی خداست. این توهین به مقدسات را دانیال «رجاسات ویرانی» می‌نامد (دانیال ۱۱: ۳۱ و ۱۲: ۱۱، متی ۲۴: ۱۵). نجس ساختن هیکل به وسیله آنتیوخوس چهارم، حاکم سوریه در سال ۱۶۸ قبل از میلاد به نظر می‌رسد که وقوع مستقیم این پیشگویی باشد، ولی در عین حال این پیشگویی اشاره به زمان‌های آخر نیز می‌کند، به ویژه اینکه در عهد جدید اشاراتی به اصطلاح «ویرانی مکروه» می‌بینیم. کار دجال زیاد طول نمی‌کشد، چون با ظهور شاه شاهان او نابود خواهد شد (مکاشفه ۱۹: ۱۱- ۱۶). «جنگ هر مجدون» که آخرین جنگ بین‌المللی خواهد بود و به وسیله دجال رهبری خواهد شد، به پیروزی خداوند ما خواهد انجامید و در این هنگام دجال و متفقین او به دریاچه آتش انداخته خواهند شد!

زمان آمدن مسیح
مسیح واضحا اعلام فرمود که زمان آمدن او را کسی نمی‌داند (مرقس ۱۳: ۳۲). لحظاتی قبل از صعودش به آسمان به شاگردانش فرمود که دانستن این زمان به آنها مربوط نیست (اعمال رسولان ۱: ۷)، ولی نشانه‌هایی به ما داده شده که آمدن مسیح را نوید می‌دهد (متی ۱۶: ۳، ۲۴: ۳۲ و ۳۳). نخست آمدن او قریب‌الوقوع است. نشانه‌ها و آیاتی که در آیه‌های مختلف درباره آمدن مسیح به آنها اشاره شده منظور ظهور پرجلال اوست؛ یعنی وقتی عملا به زمین بیاید. بنابراین درمورد ربوده شدن نشانه‌های خاصی داده نشده است! آمدن او ناگهانی و بدون اطلاع خواهد بود (متی ۲۴:

۳۶، ۲۵: ۱۳، مرقس ۱۳: ۳۲، اول تسالونیکیان ۴: ۱۶ و ۱۷، تیطس ۲: ۱۳) پس هر آن احتمال دارد کلیسا ربوده شود، ولی از یک نظر آمدن ثانوی مسیح علائم زمانی دارد. در (مکاشفه ۲۰: ۲- ۷) شش بار به سلطنت هزار ساله اشاره شده است که در آن مسیح هزار سال بر زمین سلطنت می‌کند، اغلب آیات مربوط به آمدن مسیح با شروع سلطنت هزار ساله وفق می‌دهد. مثلا در (مکاشفه ۱۹: ۱۱ تا ۲۰: ۱۵) می‌توان یکسری رویدادهای مربوط یافت.

در این آیات مسیح با مقدسین خود می‌آید، بعد جنگها در مجدون درمی‌گیرد، شیطان بسته می‌شود، بعد از هزار سال آزاد می‌شود و سرانجام به آتش جاودانی انداخته می‌شود. نه فقط ربودن شدن کلیسا و ظهور مسیح قبل از سلطنت هزار ساله به وقوع می‌پیوندند، بلکه آیات کافی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد کلیسا قبل از مصیبت عظیم ربوده می‌شود. خیلی از مسیحیان بشارتی هستند که معتقدند کلیسا در وسط مصیبت عظیم و یا آخر آن ربوده می‌شود، ولی «جماعت ربانی» همیشه به ربوده شدن قبل از مصیبت عظیم معتقد بوده است، زیرا عقیده دارد خداوند نظر خاصی بر قوم خود دارد و آنها را در این زمان سخت خواهد رهانید (لوقا ۲۱: ۳۴- ۳۶، اول تسالونیکیان ۵: ۹ و ۱۰، دوم تسالونیکیان ۱: ۴- ۱۰، مکاشفه ۳: ۱۰).

فصل دوازدهم: رویدادهای زمان آخر

داوری نهایی: در داوری نهایی تمام مردگان شریر زنده شده برحسب کارهایشان داوری خواهند شد. هر که نامش در دفتر حیات یافت نشود، همراه با شیطان و فرشتگانش، وحش و نبی کاذب به دریاچه آتش که موت ثانی است انداخته می‌شوند (متی ۲۵: ۴۶، مرقس ۹: ۴۳- ۴۸، مکاشفه ۱۹: ۲۰ و ۲۰: ۱۱ و ۱۵ و ۲۱: ۸). آسمان و زمین جدید. بر اساس وعده مسیح، ما منتظر آسمان و زمین جدید هستیم که در آن عدالت حکمفرماست (دوم پطرس ۳: ۱۳، مکاشفه ۲۱ و ۲۲).

سرنوشت انسان

آخر این زندگی چیست؟ چه بر سر انسان خواهد آمد؟ این یکی از سؤالات مهم زندگی است که همواره ذهن انسان را به خود مشغول داشته، ولی خوشبختانه کتاب مقدس پاسخی برای این پرسش دارد، تا انسان بی‌جهت خود را آزار ندهد و در گمراهی نماند. البته تمام جزئیات برنامه آینده خدا به طور واضح ارائه نشده، ولی تا حدی از آن صحبت شده تا به ایمانداران دلگرمی داده آنها را نسبت به آینده امیدوار سازد. هنگام مرگ چه اتفاقی میفتد؟ مرگ یعنی جدایی روح از بدن (یوحنا ۱۱: ۱۱ و دوم قرنتیان ۵: ۱) مرگ آخرین بلای گناه است که ما از آن رستگار می‌شویم (رومیان ۵: ۱۲، اول قرنتیان ۱۵: ۲۶). مسیح با مرگش بر روی صلیب مرگ را در هم شکست و اثرات آن را خنثی ساخت (دوم تیموتاؤوس ۱: ۱۰) و ولی تا انتهای همه چیز نرسد، ایماندار و بی‌ایمان هر دو می‌میرند. پیروزی برای ایماندار این است که مرگ برای او یک چیز غائی نیست، ولی برای بی‌ایمان گرچه زنده شدن برای داوری وجود دارد، ولی آنها باید تا ابد جدا از خدا زندگی کنند که این را مرگ روحانی یا موت ثانی می‌نامند (مکاشفه ۲۰: ۱۴).

انسان‌ها که مخلوقات ویژه خدا هستند، فناناپذیر خواهند شد، به عبارت دیگر کاملا نابود نخواهند شد (رومیان ۲: ۷، اول قرنتیان ۱۵: ۴۳ و ۵۴). گرچه فناناپذیری یک حالت مربوط به بعد از مرگ است، ولی زندگی جاودانی در واقع از همین حالا نصیب ایمانداران می‌شود. بیعانه میراث ما به وسیله مسیح زنده که در ما ساکن است از همین حالا مهر شده است (افسسیان ۱: ۱۳، غلاطیان ۲: ۲۰). بین زمان مرگ و رستاخیز یک حالت ویژه‌ای دارد. بعضی‌ها فکر می‌کنند در این حالت روح انسان به خواب می‌رود، ولی کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که انسان بعد از مرگ هوشیار است. مسیح وقتی مرد به وسیله روح زنده گشت (اول پطرس ۳: ۱۹). در داستان ایلعازر و ثروتمند می‌بینیم بعد از مرگ انسان‌ها حس دارند (لوقا ۱۶: ۱۹- ۳۱). روی صلیب عیسی به دزدی که ایمان آورده بود گفت: «امروز با من در فردوس خواهی بود» (لوقا ۲۳: ۴۳).

پولس نیز مردن را هم‌زمان با پیوستن به خداوند می‌دانست (فیلیپیان ۱: ۲۲- ۲۴). حتی در عهد عتیق مکان مردگان نیز تشریح شده است. این مکان را «هاویه» می‌نامند و آن محلی است در دنیای دیگر که مردگان به آنجا می‌روند. در عهد جدید نیز همین عقیده به «هاویه» با کلمات دیگر که یونانی منعکس شده است. از (لوقا ۲۳: ۴۳) چنین استنباط می‌شود که دنیای مردگان از دو قسمت تشکیل یافته، قسمت اول فردوس است که در آن مردم احساس شادی می‌کنند و دوم هاویه که در آنجا عذاب است. بعد از این حالت بین مرگ و داوری، رستاخیزی نیز صورت می‌گیرد که سرنوشت ایماندار و بی‌ایمان را روشن می‌سازد.

رستاخیز بدن

همانطور که در دروس قبل دیدیم، کتاب مقدس چنین تعلیم می‌دهد که نجات شامل بدن انسان نیز می‌شود. انسان به صورت یک تمامیت خلق شده است که شامل بدن، جان و روح می‌باشد و همه این قسمت‌ها برای انسجام انسان لازمند. انسان در زمان خلقت آدم وقتی دم روح‌القدس به او رسید، «نفس زنده‌ای» شد، چون انسان علاوه بر روح و جان، بدن نیز هست، پس رستاخیز باید شامل بدن نیز بشود. قبل از پیروزی نهایی بر مرگ، انسان می‌تواند زندگی روحانی داشته باشد، ولی باز هم او تحت انقیاد مرگ است (افسسیان ۲: ۱) بدنش در اثر ارتباط نژادی با آدم می‌میرد، ولی زمانی نجات و فناناپذیری او کامل می‌شود که بدنش زنده شود. بدن باید زنده شده، جلال یابد تا نجات کامل انسان به تحقق برسد (رومیان ۱۳: ۱۱، اول قرنتیان ۱۵: ۵۳ و ۵۴، فیلیپیان ۳: ۲۰ و ۲۱). خصوصیات این قیام بدنی

چیست؟ بدن قیام کرده با بدن زمینی و فانی ارتباط مشخص خواهد داشت (اول قرنتیان ۱۵: ۳۶ و ۳۷). شناخت و تشخیص میسر خواهد بود، گرچه گناهان و عیوب بدن‌های ما از بین خواهد رفت (مکاشفه ۲۱: ۴). بدن پرجلالی خواهد بود تا بتواند خدا را رو به رو ببیند (اول یوحنا ۳: ۲). بدن قیام کرده، مثل بدن مسیح از محدودیت‌های مادی آزاد خواهد بود (یوحنا ۲۰: ۲۶).

داوری

(عبرانیان ۹: ۲۷) به صراحت می‌گوید که تمام مردم نزد داور عادل حاضر می‌شوند تا برای کارهای خود جواب بدهند، ولی این داوری شامل همه مردم و در یک زمان صورت نخواهد گرفت. دست کم چهار مرحله در داوری نهایی وجود خواد داشت.

۱- نخست تخت داوری مسیح ایمانداران خواهد بود. در اینجا به برای گناهان خود که قبلا توسط مسیح برداشته شده، بلکه جهت پاداش گرفتن در مقابل وفاداری خود داوری خواهند شد. واقعیت پاداش ایمانداران در تعالیم مسیح به ویژه در مثال‌هایش می‌توان یافت. پولس نیز در (رومیان ۱۴: ۱۰ و دوم قرنتیان ۵: ۱۰) درباره آن صحبت می‌کند و نیز در (اول قرنتیان ۳: ۱۱- ۱۵) پولس می‌گوید که همه ایمانداران نوعی عمارت می‌سازند، بعضی با مصالح خوب و با دوام مثل طلا و نقره و سنگهای قیمتی و برخی دیگر با مصالح بی‌دوام چون چوب و گیاه و کاه. کارهای ما به وسیله آتش الهی آزموده خواهد شد. برای این داوری، ایمانداران در حضور چه کسی حاضر خواهند شد؟ (مکاشفه ۱: ۱۳- ۱۷) جلال پیروزی مسیح می‌دهد که در مقابل چشمان او هیچ چیز مستور نیست. با توجه به مسؤولیتی که به ایمانداران محول شده که چون ناظر امین از فرصت استفاده کنند، ما باید خودمان را داوری کنیم تا دیگر داوری دیگری لازم نداشته باشیم (اول قرنتیان ۱۱: ۳۱). اگر به صدای ملایم روح‌القدس گوش بدهیم و هر روز اجازه بدهیم مسیح در ما عمل کند می‌توانیم «اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجل نشویم» (اول یوحنا ۲: ۲۸).

۲- داوری دیگری نیز هست که داوری اسرائیل می‌باشد. قسمت‌هایی از عهد عتیق چون (اشعیا ۴۳: ۱۰) و عهد جدید چون (رومیان ۹- ۱۱) صریحا صحبت از تشکیل دولت اسرائیل می‌کند و این قدرت معجزه‌آسای کلام خدا را نشان می‌دهد که چطور جامه عمل پوشیده است! رؤیای حزقیال درباره استخوان‌های خشک اشاره دیگری به تشکیل دولت اسرائیل است، ولی حیف که یهودیانی که در اسرائیل جمع شده‌اند، نظر روحانی به این امر ندارند. قبل از اینکه این «استخوان‌های خشک» از گوشت و ماهیچه پوشیده شوند، نخست لازم است «زمان تنگی یعقوب» یعنی مصیبت عظیم که بین ربوده شدن و ظهور ثانوی مسیح اتفاق میفتد، روی بدهد. در این هنگام است که اسرائیل به خاطر سختی‌های جانگداز دست دعا به سوی خدا برخواهد افراشت (زکریا ۱۲: ۹ و ۱۳: ۱).

۳- از این گذشته داوری امت‌ها نیز خواهد بود (متی ۲۵: ۳۱- ۴۶). این داوری را تشریح می‌سازد. در اینجا کلیسا داوری نمی‌شود، زیرا خودش در این داوری حکم می‌دهد (اول قرنتیان ۶: ۲ و ۳) ضابطه‌ای که در این داوری خواهد بود بر اساس رفتار ملل دنیا با اسرائیل می‌باشد و این وعده خدا به ابراهیم مربوط می‌شود (پیدایش ۱۱: ۱- ۳). (به اشعیا ۱۰: ۵ و ۶ و ۱۲، ۴۷: ۵ و ۶ نیز مراجعه کنید). این داوری مربوط به جنگها و مجدون می‌شود که در آخر مصیبت عظیم و هنگام ظهور مسیح رخ می‌دهد (مکاشفه ۱۶: ۱۳- ۱۶، ۱۹: ۱۱- ۲۱).

۴- بعد داوری مردگان گناهکار خواهد بود. در (مکاشفه ۲۰: ۱۱- ۱۵) این داوری را ملاحظه می‌کنیم که در آخر سلطنت هزار ساله انجام می‌گیرد. در اینجاست که هر یک به حسب اعمالی که در بدن انجام داده‌اند منصفانه داوری خواهند شد. این نکته حائز اهمیت است که خدا کسی را به جهنم نمی‌فرستد، این خود مردم هستند که راه جهنم را انتخاب می‌کنند. اساس داوری گناهکاران عبارت از عدالت قاطع و لایتغییر خدا (پیدایش ۱۸: ۲۵ و رومیان ۲: ۱۱). فرصت‌ها و امکاناتی که هر یک داشته‌اند (رومیان ۲: ۱۲). برای کسانی که انجیل را شنیده‌اند، پذیرش یا عدم پذیرش آن (رومیان ۶: ۲۳) برای کسانی که درباره مسیح چیزی نشنیده‌اند، مکاشفه و بینشی که به آنها داده شده است.

آخرین حالت

بعد از همه داوری‌ها یک حالت نهایی برای تمام اشخاصی که به وسیله خدا خلق شده‌اند وجود خواهد داشت. در این ابدیت دیگر فرصت انتخاب نیست. انتخاب راه خدا باید تا زمانی که شخص زنده است صورت گیرد. به همین خاطر

است که شهادت دادن ما مهم می‌باشد. با هر کسی که ملاقات می‌کنیم یک وجود ابدی است. بعد از مرگ نه نابودی کامل است، نه حالت خلسه آنطور که هندها عقیده دارند و نه فرصت ثانی برای انتخاب نجات مسیح. اگر کسی در این دنیا به وسیله مسیح نجات نیابد دیگر امیدی برای او نیست. جهنم وجود خارجی دارد واژه جهنم از واژه یونانی gehenna گرفته شده که به معنی آشغالی است که بیرون شهر ریخته می‌شد. کلمه یونانی نیز به نوبه خود از Ge-hinnom عبری که به معنی «دره هنوم» است گرفته شده (دوم پادشاهان ۲۳: ۱۰).

معنی این واژه و نیز کاربرد این دره را شرح می‌دهد. هنوم محلی بود که در آن آتش مرتب روشن بود و آشغال را در آن می‌ریختند. همچنین اجساد جنایتکارانی که اعدام می‌شدند در آنجا انداخته می‌شد (متی ۵: ۲۲). دره هنوم وضعیت گناهکار را جدا از خدا نشان می‌دهد (متی ۱۰: ۲۸، مرقس ۹: ۴۳). گرچه یادآوری جهنم برای هیچ کدام از ما خوشایند نیست، ولی بدون وجود چنین مکانی خداوند نمی‌تواند خدای دادگری باشد، ولی خدا را شکر برای آسمان! همانطور که جهنم مکانی واقعی است، بهشت نیز وجود خارجی دارد. بهشت اقامتگاه کسانی است که فرزند خدا شده با مسیح وارث هستند و از حیات جاودانی برخوردار می‌باشند. بهشت، زندگی ابدی در کنار خدا! در این دنیا ما با دیدار نیست که زندگی می‌کنیم، بلکه با ایمان. در آسمان از آنچه به وسیله ایمان نصیب ما می‌شد عملا برخوردار خواهیم گردید. برای نشان دادن حالت ابدی نجات یافتگان اصطلاحات گوناگون به کار رفته است. مثل «فردوس» (مکاشفه ۲: ۷، دوم قرنتیان ۱۲: ۴) «خانه پدر» (یوحنا ۱۴: ۲) «وطن سماوی» (عبرانیان ۱۱: ۱۳– ۱۶) «شهر» که نشانه مشارکت و تفاهم و هماهنگی و فعالیت است (عبرانیان ۱۱: ۱۰، مکاشفه ۲۱: ۲).

کتاب مکاشفه «اورشلیم جدید» را مصور می‌کند که در اواخر سلطنت هزار ساله از آسمان پایین می‌آید تا اقامتگاه ایمانداران باشد (مکاشفه ۲۱) این شهر باشکوه مرکز فعالیت‌های مسیح بشمار می‌آید و قسمت واقعی از آسمان بزرگ می‌باشد. گرچه معنی کلماتی که در عهد جدید برای آسمان به کار رفته ممکن است زیاد واضح نباشد، ولی از آنها می‌توان به برخی حقایق دست یافت و تا حدی دریافت، آسمان چه جور جایی خواهد بود. جایی زیبا و روشن خواهد بود (مکاشفه ۲۱: ۲۳ و ۲۲: ۵) دانش کامل در آنجا خواهد بود (اول قرنتیان ۲۳: ۱۲) جایی خواهد بود برای فعالیت و در عین حال استراحت از رنج‌ها (مکاشفه ۱۴: ۱۳ و ۱۱: ۴). خدمت به خدا در آنجا نیز ادامه خواهد یافت (مکاشفه ۷: ۱۵ و ۲۲: ۳) مکانی مملو از شادی خواهد بود (مکاشفه ۲۱: ۴) بین ایمانداران و مسیح مشارکت عالی وجود خواهد داشت (عبرانیان ۱۲: ۳۲ و ۱۳، اول تسالونیکیان ۴: ۱۳– ۱۸، یوحنا ۱۴: ۳، دوم قرنتیان ۵: ۸، فیلیپیان ۱: ۲۳) از غم و غصه، دلتنگی و رنج خبری نخواهد بود. مکانی ابدی خواهد بود بدون اینکه وقفه‌ای در آن رخ دهد، زیرا گناه که عالم هستی را آلوده ساخته بود، دیگر وجود نخواهد داشت، زیرا به وسیله «فاتح بزرگ» به کلی ریشه‌کن خواهد شد.